

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

دکتر شریعتی

جستجوگری در مسیر شدن

شهید آیت‌الله دکتر سید محمد حسینی بهشتی

بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های شهید آیت‌الله دکتر بهشتی

تهران ۱۳۹۰

سرشناسه
عنوان و پدیدآور
مشخصات ظاهری
شابک
وضعیت فهرست‌نویسی
فبا
کتابنامه به صورت زیرنویس.
۱. شریعتی، علی، ۱۳۵۶ - ۱۳۱۲ - - نقد و تفسیر. الف. مرودشتی، عبدالرحیم، ۱۳۳۸ -، ویراستار. ب. بنیاد
نشر آثار و اندیشه‌های آیت الله شهید دکتر بهشتی. ج. عنوان.
BP 84 / 792 ۳۳۲ / ۷ / ۹
ب‌عش / ۷ / ۳۳۲ / ۷۹ - ۱۸۵۲۲ م
کتابخانه ملی ایران

بهشتی، محمد، ۱۳۰۷، ۱۳۶۰.
دکتر شریعتی: جستجوگری در مسیر شدن / محمد حسینی بهشتی؛ تهیه و
تنظیم: بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های شهید آیت‌الله دکتر بهشتی؛ ویراستار
عبدالرحیم مرودشتی. - [ویرایش ۲] - تهران: بقیعه، ۱۳۷۹.
ص ۱۲۳
: 978-964-6887-25-2



دکتر شریعتی جستجوگری در مسیر شدن

شهید آیت‌الله دکتر سید محمد حسینی بهشتی

تهیه و تنظیم: بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های شهید آیت‌الله دکتر بهشتی

ویراستار: عبدالرحیم مرودشتی

طرح جلد: احمد جعفری

حروفچینی و صفحه‌آرایی: نشر بقیعه

چاپ: پنجم ۱۳۸۹؛ چاپ ششم ۱۳۹۰

شمارگان: ۳۰۰۰

قیمت: ۳۰۰۰ تومان

چاپ و صحافی: شادرنگ

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۶۸۸۷-۲۵-۲

حق چاپ محفوظ است.

تلفن: ۰۲۱-۸۸۳۲۰۹۰۱ تهران، صندوق پستی: ۱۳۴-۱۵۷۴۵

www.beheshti.org info@beheshti.org

Email: nashreboghe@gmail.com

فهرست

۷	پیش‌گفتار
۱۳	دکتر شریعتی، جستجوگری در مسیر شدن
۳۳	شریعتی و مسئله خاتمیت (جلسه اول)
۶۹	شریعتی و مسئله خاتمیت (جلسه دوم)
۸۵	نقش شریعتی در جنبش دانشجویی خارج از کشور
۹۱	شریعتی، درخششی در تاریخ انقلاب و اسلام
۱۰۱	دکتر همواره رو به اصالت اسلامی پیش می‌رفت
۱۱۱	دکتر شریعتی از استعدادها و قریحه‌های برجسته زمان ماست
۱۲۱	فهرست اعلام

■ پیش‌گفتار

در تاریخ هر مرز و بوم، چهره‌هایی وجود دارند که نام آنها در شمار برجستگان تاریخ ثبت شده است. بعضی از این نامها در روایت تاریخ فرهنگ و اندیشه جوامع بگونه‌ای مطرح هستند که برآستی فهم و درک هویت تاریخی و فرهنگی هر جامعه بدون آنها ممکن نیست. درست همین اهمیت درخور توجه است که شناخت این چهره‌ها را امری لازم می‌سازد. اما تاریخ سرزمین ما نشان داده است که در شناخت اندیشمندان و مصلحان اجتماعی، در بسیاری از موارد، به افراط و تفریط در غلتیده‌ایم: یا در بزرگداشت آنان چنان قلم زده و سخن رانده‌ایم که راه را بر هر نقد و بررسی سازنده و پرثمر بسته‌ایم و یا چونان در مذمت آنان کوشیده‌ایم که یاد و گرامیداشت خصائل پسندیده آنان و آثار گرانقدرشان را فرو گذاشته‌ایم. در میان این چهره‌های مؤثر باید از دکتر علی شریعتی نام برد که بویژه در دهه‌های چهل و پنجاه، حضور و نشر افکار و مباحث او در نهضت احیای اسلامی سرزمینمان نقشی بس مهم و انکارناپذیر ایفا نموده است. نوشتارها و گفتارهای وی در مشهد و پس از آن در حسینیه ارشاد سبب شد که جوانان سرخورده از نحله‌های اخلاقی و مشربهای فکری

شرقی و غربی، فوج فوج به دامان اسلام، و این بار با قرائتی گیرا و زنده و حیاتبخش، باز گردند. اما صد افسوس که در همان زمان نیز شاهد افراط و تفریط در میان هواداران و مخالفان او بودیم و هزاران افسوس که ستایش‌ها و مذمت‌گویی‌ها بیش از آنکه به اندیشه‌هایش معطوف باشد و به آثار منتشر شده‌اش مستند، بر احساسات و شنیده‌ها استوار بود و بجای گفتگوهای راهگشا و راهنما، فضایی سخت آلوده به جدل‌ها و جدالهایی بوجود آمد که هیچ اثری از ادب دیرین اسلامی شنیدن گفته‌ها و پیروی از بهترینشان در آن به چشم نمی‌خورد و عنصر تقوی در آن سخت کم‌رنگ و مایه بود چنانکه دل آن اندیشمند جستجوگر را نیز سخت به درد آورد و گاه با انتقاد از استناد منتقدانش به "آقای می‌گویند" زبان به گلایه می‌گشود. دستگیری، زندان، هجرت و مرگ نابهنگام او، هر چند در تسریع حرکت‌های اجتماعی منتهی به انقلاب اسلامی شکوهمند مردم ایران در سال ۱۳۵۷ نقشی انکارناپذیر داشت، اما نهضت احیای اندیشه اسلامی را از اندیشمندی گرانقدر محروم ساخت. پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز گفتگو درباره وی ادامه یافت و با کمال تأسف، دیگر بار، افراط و تفریطها، نسل جوان تشنه حقیقت را از فهم و درک درست اندیشه‌های وی محروم ساخت.

کتاب حاضر با هدف رایبه تصویری منصفانه و عالمانه از آن اندیشمند فرزانه منتشر می‌شود. آیت‌الله شهید دکتر بهشتی، که خود از مشارکت‌کنندگان جدی و ژرف‌نگر نهضت احیای اندیشه اسلامی شمرده می‌شد، از معدود افرادی بود که خواستار شناخت واقعیتها و بهره‌گیری از نقاط قوت آثار دکتر شریعتی بودند. وی که در برنامه‌ریزیهای حسینیّه ارشاد مورد مشورت قرار می‌گرفت و خود نیز به ایراد گفتارهایی در آن کانون اندیشه و فرهنگ مبادرت

می‌ورزید، همواره درباره دکتر شریعتی و آثار او مورد سؤال قرار می‌گرفت و از همین روی با مطالعه دقیق آثار و مجالست و گفتگوی صمیمانه اما نقادانه با دکتر شریعتی، سعی در فهم و درک مواضع فکری وی نمود و آنگاه که صداقت و تشنگی برای دریافت حقایق و تلاش بی‌شائبه برای نشر معارف اسلامی را در او لمس و درک نمود، بی‌باکانه و بدون واهمه از هجمه روشنفکران دین‌گریز از یک سوی و متحجران کج‌اندیش از سوی دیگر، به روشنگری پرداخت و در این راه چه لطمات و صدمات که متحمل نشد، چنانچه در لابلای سطور این کتاب نیز از درد و رنجی که در راه دفاع از حقیقت بر او رفته است اشارت‌ها می‌توان یافت. اما آنچه به موازات طرح دیدگاه‌های آیت‌الله شهید بهشتی درباره دکتر شریعتی، ما را در انتشار آن مشوق شد شیوه بحث ایشان در بخش‌های مختلف این کتاب (بویژه در بخش دوم آن) می‌باشد.

نخستین بخش کتاب به گفتاری از آیت‌الله شهید دکتر بهشتی اختصاص دارد که در تاریخ ۲۹/۳/۵۹ در دانشکده نفت آبادان ایراد شده است. در این گفتار از خاستگاه اجتماعی دکتر شریعتی، اینکه وی خود را ساخته و پرداخته رنج می‌دانست، ویژگی‌های شخصیت او، تشنگی او برای دانستن و جستجوگری، اندیشه پویا و پرتحرک و خلاق او سخن رانده شده است. شاه بیت گفتار آیت‌الله بهشتی را شاید بتوان در این عبارت یافت: "دکتر چنین کسی بود، آرائش، اندیشه‌هایش، برداشتهای اسلامی‌اش، برداشتهای اجتماعی‌اش در حال دگرگونی و در مسیر شدن بود چون انسان، موجودی است در حال شدن، نه فقط انسان، همه موجودات عالم طبیعت واقعیتهای شدنی هستند ولی

انسان در میان همه موجودات شدنش شگفت‌انگیزتر است.^۱ بخش دوم کتاب به دو گفتار از ایشان اختصاص دارد که در پاسخ به ایراداتی بوده است که آیت‌الله مصباح در آن زمان بر آثار دکتر شریعتی و بویژه مسئله خاتمیت وارد ساخته بودند که لازم است درباره آن توضیحاتی داده شود.

مدرسه علمیه منتظریه قم که به نام بانی خیر آن مرحوم حقانی زنجانی مشهور شده است، بدنبال احساس نیاز به تجدیدنظر در برنامه‌های معمول زمانه در مدارس علمیه و با همت آیت‌الله شهید دکتر بهشتی و گروهی از همفکران و یاران ایشان از جمله آیت‌الله شهید قدوسی، آیت‌الله جنتی و آیت‌الله مصباح پا گرفت. با وجود آنکه اساتیدی که برای همکاری بدانجا فرا خوانده شده بودند درباره اصلاح نظام آموزشی خود از دیدگاههایی همسو برخوردار بودند، طبیعی است که در زمینه‌های دیگر، بویژه شیوه‌های متناسب در مبارزه اجتماعی و سیاسی علیه نظام ستمشاهی و برخورد با افکار و عقاید رایج در جامعه آنروز ایران، الزاماً به یکسان نمی‌اندیشیدند و دارای سلیقه‌های مختلف بودند. با این همه، شهید آیت‌الله بهشتی که سابقه دوستی و آشنایی با برخی از مدرسان و مربیان آن مدرسه برای او با قدمتی دیرینه و صمیمیتی خالصانه درآمیخته بود، به همکاری مجدانه و دلسوزانه با آن جمع همت گماشت که بررسی نتایج درخشان آن فرصتی دیگر می‌طلبد. نکته آموزنده در این همکاری (و دیگر مجموعه‌هایی که آن شهید فرزانه در آنها مشارکت داشت) این بود که ربع قرن فعالیت اجتماعی و سیاسی، اهمیت کار گروهی را چنان

۱. صفحه ۲۸ همین کتاب.

بایشان نمایانده بود و خصلت تقریباً منحصر به فرد ایشان در کسب ویژگیهای ضروری برای فعالیت دسته‌جمعی چنان در ایشان بارز بود که وجود موانع درشت و ریز راه را آسان می‌ساخت. اما آنچه درباره بخش دوم کتاب باید گفت این است که به‌زعم ما نمونه‌ای است قابل تأمل در شیوه برخورد با آراء مخالف؛ در عین صراحت و صلابت، با احترام و حفظ حرمت اشخاص درآمیخته؛ در عین بررسی و نقد و نظر علمی، پایبند و متوجه به موازین اخلاقی در عین ایجاز، همراه با وسواس و دقت در انتخاب واژه‌ها و عبارات و متکی به استناد دقیق به منابع و مآخذ. همانطور که از فحوای این گفتار برمی‌آید، دو گفتار مذکور در پاسخ به ایراداتی بوده است که آیت‌الله مصباح یزدی در جلسه پایانی درس نه‌یامه در مدرسه منتظریه بر دیدگاه دکتر شریعتی در مورد مسئله خاتمیت وارد ساخته بودند. طلاب مدرسه از آیت‌الله بهشتی در این باره نظرخواهی می‌کنند و ایشان پاسخ را موکول به مطالعه دقیق ایرادات طرح شده و مراجعه به کتابهای دکتر شریعتی می‌نماید و از آنجا که طی تابستان به سفر معمول سالانه به مشهد مقدس مشرف می‌شد، از آنان می‌خواهد که در منزل استیجاری که در آن سکونت داشت گرد هم آیند تا دیدگاه خود را مطرح سازد. جالب توجه اینکه تأثیر آن جلسه بحث و گفتگو تا زمانی مدید در اذهان جستجوگر طلاب مدرسه برجای ماند که شرح آن را فرصتی دیگر نیاز است. نکته دیگر اینکه با وجود صراحت در نقد نظرات آقای مصباح، توصیه فراوان به حفظ حرمت ایشان به عنوان مدرسی دلسوز و تلاشگر شده است تا مبادا فضای سالم برای گفتگو و مناظره علمی به‌عصبیت و هوای نفس آلوده گردد. و بالاخره، همچنانکه در طول کتاب نیز مشهود است، نکته سخت چشمگیر، پایبندی به اصول و مواضع بنیادین در قبال مسئله دکتر

شریعتی در گفتارها و مصاحبه‌های گوناگون، چه پیش و چه پس از پیروزی انقلاب اسلامی، و پرهیز از فرصت‌طلبی‌هایی است که دامان بسیاری از بزرگان این نهضت را گرفته بود.

در بخش سوّم، چهار مصاحبه از آیت الله شهید بهشتی درج شده است. «نقش شریعتی در جنبش دانشجویی خارج از کشور» بخشی از یک گفتگوست که در پاسخ به اظهارات ابوالحسن بنی صدر در آستانه انتخاب اولین رئیس جمهور ایران بیان گردیده. «شریعتی، درخششی در تاریخ انقلاب و اسلام» مصاحبه‌ای است که به تاریخ ۲۴/۳/۱۳۶۰ در روزنامه اطلاعات منتشر شده. مصاحبه سوم به عنوان «شریعتی همواره رو به اصالت اسلامی پیش می‌رفت» به تاریخ ۲۹/۳/۱۳۶۰ انتشار یافت. چهارمین مصاحبه، با مجله راه زینب، به تاریخ ۲۲/۲/۱۳۶۰ و با عنوان «دکتر شریعتی از استعدادها و قریحه‌های برجسته زمان ماست» صورت گرفته است که در چاپهای قبلی این کتاب نیامده بود.

بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های شهید دکتر بهشتی بر این امید است که انتشار این کتاب، در ارائه فهمی بهتر از دکتر شریعتی و آرای او، نمایش شیوه گفتگو و مناظره علمی و مبتنی بر موازین اخلاقی، و شناخت اندیشه‌ها و مواضع فکری آیت الله شهید دکتر بهشتی سودمند باشد. باشد که مقبول درگاه احدیت و خاطر شیفتگان حقیقت افتد.

بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های شهید آیت الله بهشتی

دکتر شریعتی،
جستجوی در مسیر شدن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين، والصلوة والسلام على جميع انبيائه و
رسله، و على سيدنا و مولانا خاتم النبيين ابي القاسم محمد
(ص) و على ابن عمه و وصيه من بعده، مولانا على
اميرالمومنين؛ و على الائمة الهداة من ولده والخيرة من آله
و صحبه. والسلام علينا و على عبادالله الصالحين.

به یاد شهدای راه حق و عدل و فضیلت؛ به یاد اندیشه پرتوان زمانمان،
برادر شهیدمان، دکتر شریعتی، با هم یک سوره حمد می خوانیم.
بارالها، رحمت و درود و سلامت بر همه این جان باختگان راحت باد!
دکتر شریعتی از استعدادها و قریحه های سرشار، پرارزش و پرخروش
زمان ماست. اجازه دهید نگویم «بود»؛ چون او زنده است. همه این
فعل ها را متناسب با زنده بودن او، با زمان حال بیان خواهیم کرد.
شریعتی خود را ساخته و پرداخته رنج می دانست. آیا شکوفایی استعدادها
در راه رنج و در مسیر رنج ها بیشتر است، یا در زمینه رفاه ها و آسودگی ها؟ این

سؤال مهمی است!

آیا برجستگان تاریخ بشریت، از میدان‌های آسایش و رفاه و تنعم برخاسته‌اند، یا از میدان‌های محرومیت و رنج و شکنج؟ بی‌شک ما در قهرمان‌های تاریخ کسانی را داریم که از میدان‌ها و زمینه‌های رفاه و آسایش برخاسته باشند. یکی از معروف‌ترین نمونه‌ها در تاریخ "بودا"ست. بودا شاهزاده متنعمی است که در اوج برخورداری قرار دارد و پوچی و پوکی زندگی را، در اوج برخورداری، لمس کرده و احساس می‌کند نمی‌تواند در منزلگه رفاه و تنعم، انسان بماند. او از این منزلگهی که زندگی در آن به زندگی جانداران و حیوانات عادی شبیه‌تر بود خسته می‌شود؛ از آن دل برمی‌کند و همه چیز را رها می‌کند. می‌گوید، بگذار از این قفس آسایش و تنعم و رفاه به درآیم تا بال پرواز بگشاییم. از کاخ بیرون می‌آید و همه چیز را رها می‌کند. تنها او می‌ماند و خودش. برای اینکه به خویشتن خویش باز گردد شدیداً به این نیازمند است که خانه و کاشانه، و آن رفاه و نعمت و برخورداری را به یک سو نهد و خود را از قید و بند آنها آزاد کند. نیازمند است تا قدرت پرواز داشته باشد. از این‌گونه نمونه‌ها در تاریخ هست.

ولی اگر ما مجموعه چهره‌های درخشان تاریخ را گروه‌بندی کنیم، گروه برجستگانی که از میدان‌های رفاه برخاسته‌اند، و گروه برجستگانی که از میدان‌ها و زمینه‌های رنج و شکنج به‌وجود آمده‌اند، کدام‌یک بیشتر است؟ گروه‌بندی تاریخی نشان می‌دهد که استعدادها و قریحه‌های پرنبوغ و برجسته بیشتر از میدان‌های رنج و شکنج شکفته‌اند. به سراغ سنت موجود در تاریخ برویم. به جای اشخاص، به جریان‌ها توجه کنیم. معمولاً جریان‌های نجات‌بخش و سعادت‌آفرین تاریخ، جریان‌هایی

هستند که در پی مبتلا شدن جامعه‌ها به رنج‌ها و ناراحتی‌ها و محرومیت‌ها به وجود آمده‌اند، یا جریان‌هایی که از پی زندگی‌ها و نظام‌های مرفه و آسایش بخش پدید آمده‌اند؟ کدام یک؟

باز می‌بینیم بیشتر جریان‌های برجسته تاریخ از دل جریان‌های ستم‌بار محرومیت‌آفرین به وجود آمده‌اند. بله؛ از جریان‌های رفاه‌آور هم جریان‌های تازه به وجود آمده است. نیهیلیسم غرب، نیهیلیسم و پوچ‌انگاری اروپای غربی، از رفاه مادی پوک و پوچ و بی‌معنی انسان‌های جامعه صنعتی شده و به ثروت و رفاه و لذت و تنوع رسیده اروپای غربی و آمریکا برخاست. انسانها در این کشورهای غرق در ثروت و لذت و صنعت چه احساسی دارند؟ صبح از خواب برمی‌خیزند: چه بخوریم؟ - اگر وقتی برای خوردن صبحانه داشته باشند. مقداری کره یا روغن نباتی مارگارین را با اندکی مربا - یا بدون مربا - بر تکه‌ای نان ماشینی می‌مالند و آن را لای کاغذی پیچیده، در راه، در قطار یا ماشین گاز می‌زنند. به سر کار می‌رسند. کار روزانه و روزمره‌ای که امروز و دیروزش هیچ تفاوتی با هم ندارند. کاری که نه میدان خلاقیت است، نه میدان ابتکار و نه عرصه انتخاب. پس از آن ظهر فرا می‌رسد. باید سریعاً نهار بخورد و بلافاصله به سر کار بازگردد. عصر نیز به صرف چای بعدازظهر و کار مجدد سپری می‌شود. بعد از کار باید خود را به قطار برساند و به خانه بیاید. اما آیا این انسان در خانه می‌ماند؟ خیر؛ زیرا خانه نیز برای او جاذبه‌ای ندارد. پس خانه را ترک می‌کند - یا با همان لباس کار، یا پس از تعویض لباس. به بار می‌رود تا نوشابه‌ای بنوشد و آبجویی بخورد تا چند ساعتی مست و لایعقل شود. سپس بی‌خبر از همه جا به خانه بازمی‌گردد و به خواب می‌رود. فردا نیز همین برنامه تکرار می‌شود.

اما آیا زندگی این است؟ پوچ، پوک و بی‌معنی؟ گرچه در آن گرسنگی، بی‌مسکنی و بی‌دارویی و بی‌پزشکی نیست، زندگی بی‌غم قهرمانان بی‌غمی. این است وضع زندگی اکثریت مردم و شهروندان اروپای غربی و آمریکا و کشورهای سرمایه‌داری. دولت‌های آنها دنیا را می‌چاپند تا سفره اینها را رنگین کنند. مسئله مسکن تقریباً حل شده است؛ مسئله بهداشت تقریباً حل شده است؛ مسئله غذا و لباس و گرما و سرما تقریباً حل شده است؛ مسئله ترافیک تقریباً حل شده است؛ و مسئله تفریح سالانه و هفتگی قطعاً حل شده است. کارگری در یکی از همین کشورها می‌گفت قبل از مرخصی، برای هر کدام از کارکنان، توسط کارفرما یا مدیر، پاکتی فرستاده می‌شود. در آن پاکت ضمن نامه‌ای، با سلامی گرم به کارگر یا کارمند، ذکر شده که ماه، یا هفته مرخصی شما فرا رسیده و فلان مبلغ مارک، پوند، فرانک یا دلار به شما تقدیم می‌شود؛ سفر و گردش تابستانی پرفراه و پرلذتی را برای شما و خانواده شما آرزو می‌کنیم، به امید دیدار با شما در سه هفته دیگر در همین کارگاه. هزینه مسافرت هم قبلاً آماده شده و خود کارگر نیز قبلاً از راه‌های آسانی که در آنجا وجود دارد برای گذراندن ایام مرخصی، در کنار دریاچه‌ای، در جنگلی یا شهری مناسب جا به دست آورده است. با همه این احوال، زندگی آنها پوچ است و پوچ. این انسان‌های غربی نمی‌توانند یک ساعت با خودشان خلوت کنند. آری؛ حتی یک ساعت!

علت اینکه در آنجا این همه سرگرمی آفریده می‌شود چیست؟ رقص، موزیک، مسابقات ورزشی، مسابقات اتومبیل‌رانی؛ از همه که بگذریم مسابقات وحشیانه بوکس؛ مسابقه‌های نیمه‌وحشیانه؛ تمام‌وحشیانه. مشروب‌خواری، صبح و ظهر و شب. مشروب‌خواری نیمه‌تمام: صبح تا شب؛

تمام عیار: بعد از آمدن از سر کار. مستی و بی خبری. چه خبر است؟ این همه بی خبری!؟

علتش این است که اگر آنها ده دقیقه با خبر باشند مرگ برایشان از این زندگی مطلوب تر است. این چه زندگی تکراری لوکس سرد و بی مزه‌ای است؟ البته در میان آنها هم افرادی پیدا می‌شوند کسانی که دارای سرگرمی‌های علمی، فنی و هنری، و گاه سرگرمی‌های عاطفی و خانوادگی، سرگرمی‌های بشردوستانه، خدمت در یک پرورشگاه، در خانه سالمندان، در خانه جوانان و امثال اینها هستند. اما در کل، زندگی به گونه‌ای است که اگر این انسان‌ها ساعتی با خود خلوت کنند غالباً احساس پوکی و پوچی می‌کنند.

در یک چنین زمینه رفاه و آسایش و رفاه‌زدگی، یک جریان تازه می‌جوشد: نیهیلیسم. این جریان که عده‌ای از جوان‌ها بگویند اگر زندگی این است، ما آن را رها می‌کنیم و به تبت می‌رویم. اما چرا تبت؟ چون در آنجا چرس و بنگ پیدا می‌شود. عرفان بنگی و چرسی! راهی می‌شوند؛ با اتوبوس، با ماشینی قراضه، با لباس‌های پاره، با سر و وضع ژولیده. همین اروپایی که اگر اینجا نگاهش کنید، اگر یک جا حمام نباشد روز دوم می‌گوید آقا، چقدر شما بی‌تمدنید چون حمام نیست تا من صبح‌ها دوش بگیرم؛ می‌بینید که در این گریز یک سال آب به تن خود نمی‌زند، مبادا دوباره اسیر تمدن بشود. فراریان از تمدن مادی!

البته در میان همین افراد انواع موسیقی جدید، انواع تفکرات جدید، و برخی خلاقیت‌های تازه به چشم می‌خورد. اینها تازگی‌ها و شکفتگی‌هایی است که از متن رفاه برمی‌خیزد. اما در تاریخ چه تعداد از این نوآوری‌ها وجود دارد؟ تعداد آن بسیار محدود است. جریان‌های نجات‌بخش سازنده

انسان آفرین و انسانیت افزا، در طول تاریخ، از جامعه‌ها و قشرهای محروم و از میان محرومیت‌ها به پا خاسته و پدید آمده است.

مرحوم دکتر شریعتی خود را یکی از زاینده‌های درد و رنج و احساس درد و رنج می‌دانست. دکتر شریعتی امتیازاتی مخصوص به خود داشت.

دکتر شریعتی نسبت به سن خود انسانی بسیار پر مطالعه و کتاب‌خوان بود. او خیلی کتاب خوانده بود و خیلی مطالعه کرده بود: در زمینه ادب، فرهنگ و تمدن بشری، در زمینه مکتب‌های اجتماعی و جامعه‌شناسی نو و رابطه آنها با میراث گذشته، در زمینه تاریخ و در زمینه اسلام؛ اما نه در خطی که در حوزه‌های اسلامی به‌عنوان خط اجتهاد دنبال می‌شود؛ بلکه در خط یک انسان متولد شده در خانه مطالعات اسلامی (در خانه استاد شریعتی)، در خانه‌ای که چشم فرزند به کتابخانه پدر گشوده شد و خود را با انبوهی از کتب قرآن، تفسیر، تاریخ، حدیث و کتاب‌های دیگر مواجه دید و نزد پدر درس آموخت. او انسانی است که در درجه اول، از نظر تحصیلات، با فرهنگ نو بشری روبه‌روست؛ اما یک زمینه ذهنی و وجدانی دارد که دائماً او را به سوی خود می‌کشاند: زمینه اسلامی. این است که در هر مطالعه‌ای در فرهنگ نو به سؤالی در رابطه با فرهنگ اسلام و بینش اسلامی و مکتب اسلام برخورد می‌کند. این جمله را تکرار می‌کنم؛ زیرا در شناخت دکتر بسیار مؤثر است.

او در خانه‌ای به دنیا آمده که خودبه‌خود با فرهنگ قرآن و حدیث و با مکتب اسلام و معارف اسلام آشنا می‌شود؛ کتاب‌هایی که می‌خواند و بحث‌هایی که می‌شنود، اسلامی است. در مجالس سخنرانی پدرش و در سخنرانی‌های دیگر حاضر می‌شود. با مسائل سیاسی و اجتماعی زمانش برخوردی حساس دارد. اما رشته تحصیلی و مطالعاتی و تدریسی او، رشته‌های

فرهنگ جدید است. لذا به سمت مطالعه تمدن و تاریخ و جامعه‌شناسی، یعنی رشته‌های نو می‌رود، اما با این زمینه که با هر اندیشه نو در این فرهنگ نو غربی برخورد می‌کند، یک سؤال برایش پیدا می‌شود: «رابطه آن با اسلام چیست؟»

این ویژگی دکتر در ساخت او نقش تعیین کننده دارد. او نمی‌تواند در مسائل جامعه‌شناسی غربی غرق شود - و غرق نمی‌شود. چون هر تحقیقی، هر نظریه‌ای، هر فرضیه‌ای، هر مکتبی، هر جهتی از جهات فکری نو، برای او یک سؤال نوهم می‌آفریند. «علی! اسلام در این باره چه می‌گوید؟» پس می‌کوشد پاسخ اسلام را نیز به این سؤال دریابد. این است که مطالعات دکتر، به طور طبیعی، مطالعات تطبیقی، مقایسه‌ای، کمپراتیو^۱ و مقارنه‌ای از آب در می‌آید.

اگزستان‌سیالیسم، طرز فکر فلسفی، منطقی، شناختی و روشی حاکم بر بخشی از فرهنگ نو، که بخصوص در فرانسه در رابطه با سارتر (که دکتر با او آشنایی نزدیک پیدا می‌کند) تبلور یافته، و حتی روانشناسی اگزستان‌سیالیستی، جامعه‌شناسی اگزستان‌سیالیستی و امثال اینها را به وجود آورده، برای دکتر همیشه این سؤال را به وجود می‌آورد که آیا این مکتب وجودی مغرب زمین، در رابطه با مکتب وجودی خودمان، با عرفان وجودی و با فلسفه وجودی خودمان چه رابطه و چه نسبتی دارد؟ او می‌خواهد این را کشف کند. این است که دکتر از یک موقعیت خاص برخوردار می‌شود و آن این است که در مجرای طوفان اندیشه‌ها و آرا و افکار و نظرات قرار می‌گیرد. طوفان چگونه است؟ طوفان نمی‌گذارد آدم آرام بگیرد. این است که دکتر یک انسان بی‌قرار و ناآرام است. خیلی چیزها دارد که نمی‌داند و می‌کوشد تا بداند و بفهمد.

من با دکتر قبلاً در ایران، پیش از آنکه از ایران بروم، آشنایی نداشتم. بعد مختصری با نوشته‌هایش آشنا شده بودم و اخیراً (یعنی از سال ۱۳۴۹ به این طرف) یکی دو بار در مشهد در جمع، و چند بار در تهران با او مأنوس بودم؛ اما یک دیدار تنهایی دو - سه ساعته در آخرین رمضان حسینیه ارشاد با او داشتم و توانستم دکتر را در آن دیدار دو - سه ساعته بیش از هر برخورد دیگر بشناسم. پیرامون دکتر و کار او و افکار او و کتاب‌های او و سخنرانی‌های او و حسینیه ارشاد جنجالی بود. خوب، این جنجال بر سر ما هم می‌ریخت. مدام از ما می‌پرسیدند درباره دکتر چه نظری داری؟ درباره کتابهای او چه می‌گویی؟ درباره طرز تفکرش چه می‌گویی؟ من هم معمولاً با صراحت بیان می‌کردم که دکتر یک قریحه سرشار سازنده و آموزنده است؛ خطا، اشتباه و لغزش در کار او هست - و نمی‌تواند نباشد. اما هیچ کس حق ندارد به‌خاطر این اشتباه‌ها و لغزش‌ها، ارزش‌های عالی و سازنده او را نادیده بگیرد - چه رسد به اینکه به او حمله کند.

مکرر گفته بودم آن چیز که قطعاً از اسلام منحرف است روشی است که این آقایان در برخورد با دکتر در پیش گرفته‌اند. این قطعاً ضد اسلام است. این قطعاً با آن چیزی که قرآن به ما یاد می‌دهد که «فبشّر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئک الذین هداهم الله و اولئک هم اولوالالباب»^۱، ناسازگار است.

ما به‌خاطر این جریان حتی با بعضی از دوستان پُردانش قدیمی خود نیز به هم زدیم. یکی از دوستان واقعاً اهل مطالعه من که او نیز کمالاتی دارد و من به‌خاطر کمالات و مطالعه فراوانش همواره او را دوست می‌داشتم، بر سر این

۱. سوره زمر، آیه ۱۷ و ۱۸.

موضع‌گیری که نسبت به دکتر داشتم اوقاتش با بنده تلخ شد و حتی درس خود را در مؤسسه‌ای که تدریس می‌کرد (مدرس ارزنده‌ای است) ترک کرد و دیگر نیامد و قهر کرد. گفت من دیگر به اینجا نمی‌آیم و آرام آرام رابطه‌اش را نیز با من کم کرد. من پاسخ واقعی این مسئله را، هم در مطالعه آثار دکتر پیدا کردم و هم در آن برخورد حدود سه ساعته‌ای که در یک بعدازظهر رمضان با او داشتم.

دلسوزانه به دکتر گفتم برادر عزیز، می‌بینی چقدر سازنده و پراثری؛ دریغمان می‌آید که میدان این سازندگی با این هیاهوها و جریان‌ها محدود بشود؛ فکری باید کردن. گفت موضوع چیست؟ گفتم مسئله این است که در بعضی از سخنرانی‌ها و نوشته‌ها چیزهایی هست که به هیچ عنوان قابل دفاع و توجیه نیست؛ مخالفان همین‌ها را دست می‌گیرند و می‌تازند؛ حالا ما در شرایطی هستیم که اگر بشود زمینه این دست گرفتن و تاختن را از بین ببریم خیلی بهتر است.

گله کرد. گفت گله من از شماهاست. گفتم خوب، گله کن! گفت من علاقه‌مندم این سخنرانی‌ها و بحث‌ها در همفکری که شما می‌توانید بکنید پخته‌تر بشود، بگیرید، بخوانید؛ اگر به نظرتان می‌آید که باید در جایی تجدیدنظر کرد تجدیدنظر شود و بعد گفته شود. گفتم حتی در سخنرانی‌هایی که هنوز ایراد نشده؟ گفت بله، حتی در آنها. من این کمال انصاف و تواضع و فروتنی را که شأن یک انسان کنجکاو است، با صداقت تمام، آن روز در دکتر یافتم.

ما هم خودمان گرفتاری‌هایی داشتیم؛ کارهای تحقیقاتی داشتیم؛ مطالعاتی داشتیم؛ قدری برنامه‌های جاری هم داشتیم و نمی‌رسیدیم. قرار بر این شد که

سعی کنیم یک چنین زمینه همفکری و همکاری را فراهم کنیم. اما همان ماه رمضان بود که به پایان نرسید و جلوی ادامه سخنرانی‌های دکتر در حسینیه ارشاد گرفته شد.

در آن روز من احساس کردم دکتر اول به عنوان یک انسان جستجوگر با مسئله برخورد می‌کند و می‌خواهد خودش بفهمد؛ بعد می‌آید نتیجه‌ای را که می‌گیرد به مردم عرضه می‌کند.

دقت کنید؛ یک وقت است که انسان مثل یک معلم، مثل یک استاد، از اول با این فکر مطالعه می‌کند که می‌خواهم درس بگویم. سخنران حرفه‌ای از اول مطالبی را جمع و جور می‌کند با این قصد که می‌خواهم بروم در یک مجمع، در یک مسجد، در یک دانشگاه، در یک میتینگ تحویل بدهم. این یک جور مطالعه است که از اول مطالعه‌کننده دنبال به دست آوردن مطالبی است که به درد شنونده‌ها می‌خورد و چه بسا برای خودش هم خیلی جاذبه نداشته باشد. اما گاه مطالعه‌گری از اول برای این مطالعه می‌کند که گم شده‌اش را پیدا کند؛ کاوشگر است؛ واقعاً می‌خواهد مطلب را بفهمد. بعد که چیزی را فهمید آن وقت می‌آید و آن را عرضه می‌کند.

یادم می‌آید مرحوم دکتر یک وقت می‌گفت من هر وقت سخنی برای گفتن دارم می‌آیم حرف می‌زنم؛ هر وقت حرفی برای گفتن ندارم از من برای سخنرانی دعوت نکنید. این مطلب را شما در نوشته‌های دکتر و در برخوردهایش می‌بایید.

یک روز در همین رابطه با برادر پیرارج‌مان آقای خامنه‌ای، صحبت می‌کردیم. بحث شد در اینکه می‌گویند دکتر امامت منصوص را قبول نداشته؛ یعنی قبول نداشته که پیغمبر اکرم - صلوات الله و سلامه علیه - علی - علیه‌السلام -

را رسماً به‌عنوان امام و رهبر امت پس از خود منصوب کرده است؛ بلکه فکر می‌کرده که پیغمبر امام را نامزد کرد تا مردم خودشان انتخاب کنند. یعنی نص نبوده؛ نامزد کردن بوده. آقای خامنه‌ای می‌گفتند که یک روز این مسئله امامت منصوب و منصوص با دکتر مطرح شد. برداشتی که این برادرمان از مجموعه جریان فکری دکتر داشتند این است که دکتر یک وقتی این طور فکر می‌کرده که امامت منصوب تحمیل است و شأن پیغمبر و اسلام اجل از آن است که رهبری را بر مردم تحمیل کند. بنابراین، زمانی دکتر فکر می‌کرده است که آنچه پیغمبر گفته، نامزد کردن و ارشاد بوده، نه نصب.

ولی دکتر در این مرحله نمانده است. جلو رفته و به جامعه‌های مکتبی مارکسیستی برخورد کرده است. دیده است که مسئله تعیین جانشین پس از لنین، در جامعه مسلکی مارکسیستی روسیه شوروی فاجعه آفریده است. احساس کرده است که به دنبال پیروزی هر انقلاب، مردمی که تازه با فرهنگ و مکتب نو آشنا شده‌اند و خو گرفته‌اند به آن سرعت به آن مرحله از رشد نمی‌رسند که پس از فقدان رهبر بنیانگذار به‌راحتی بتوانند درباره تعیین جانشین به توافق برسند. بنابراین، اگر رهبر در آن سال‌ها و دهه‌های اول، جانشین بعدی را از میان انسان‌هایی که تجسم عینی یک مکتب هستند رسماً تعیین کند، راه انقلاب را هموارتر کرده است. دکتر دیده است که انگار مسئله تعیین امام بعد از پیغمبر به نصب و نص چیز منطقی و موجهی است؛ لذا دریافته که دلیلی برای تأویل روایات و نصوصی که در این زمینه آمده وجود ندارد. از این رو نتیجه گرفته که مطلب همین است، و آن را قبول می‌کند.

خود دکتر (اگر حافظه‌ام اشتباه نکند در یکی از نوشته‌هایش می‌گوید شاید هم در یکی از دیدارها) می‌گفت وقتی گفته می‌شود «مارکس»، باید بگوییم

کدام مارکس؟ مارکس یک متفکر است. افکار و اندیشه‌های او راکد نیست. وقتی می‌گویند «مارکسیسم» باید پرسیم این رأی مارکس را از کدامیک از سال‌های زندگی مارکس نقل می‌کنید: مانیفست ۱۸۴۸؟ — که مارکس در آن یک جوان سی ساله است؛ پرشور و پرخروش، با اندیشه پرپرواز، اما خام و کم تجربه است. مارکس آنجا چیزی می‌گوید؛ اما هیچ اشکال ندارد که همین مارکس در سال ۱۸۶۸، یعنی بیست سال بعد؛ مطلبی ضد مطلب سال ۱۸۴۸ بگوید. چرا؟ چون اندیشه‌اش پویاست؛ تکامل پیدا کرده و فکرش عوض شده.

یادم می‌آید در اصفهان درباره یکی از علمای بزرگ و فقهای برجسته‌ای که فوت شده بود صحبت می‌کردیم. چند نفر از افراد باهوش و با استعداد مطرح می‌کردند که راستی، آیا فلانی پر معلومات بود یا مجتهد بود؟ گفتیم فرقیان چیست؟ می‌گفت بعضی‌ها هستند خیلی مطلب در حافظه خود دارند. در مجلس که می‌نشینند می‌توانند خیلی مطلب تحویل بدهند؛ اما اگر امسال پای درسش بنشینم چه بیست سال دیگر، می‌بینی درباره یک مطلب خیلی حرف می‌زند، ولی مجموعه گفته‌هایش امسال و بیست سال دیگر یکی است. عیناً مثل یک صفحه نوار. اگر درسی را که امسال می‌گوید، بیست سال دیگر نیز همان درس را بگوید خیال می‌کنی نوار بیست سال قبل آقا را گذاشته‌اند، حالا داری می‌شنوی. این آدم، پر معلومات است؛ ولی آیا مجتهد، یعنی صاحب نظر و دارای اندیشه پویا نیز هست؟ نه! آدم خوش فهم و خوش حافظه‌ای است؛ آدمی است که می‌تواند مطالب را خوب جمع کند و به هم مربوط کند. اما تازه‌آفرین، خلاق، مبتکر و وقاد نیست. مجتهد کسی است که بتواند آراء را از منابع و مأخذ آن استنباط کند و بیرون بکشد — مثل آب که انسان آن را از زمین بیرون می‌کشد.

کسانی که خلاق نیستند، اگر در سال سی‌ام زندگی خود رأیی را بگویند، می‌توان آن را به حساب سال هفتادم زندگی‌شان هم گذاشت. می‌پرسیم رأی آقا درباره فلان مطلب چه بوده؟ می‌گویند به نوشته‌هایش نگاه کن - می‌خواهد نوشته‌های سال سی‌ام، می‌خواهد نوشته سال هفتادم! همه یک جور است.

ولی آدم‌هایی که دارای اندیشه پویا، متحرک و خلاق هستند، رأیشان درباره یک مطلب، امسال با پارسال فرق می‌کند. به قول آیت‌الله منتظری، دوست عزیز و فقیه مجاهد ما، «امروز، امروز است؛ دیروز، دیروز». ایشان اگر دیروز مطلبی را گفته باشد و امروز رأیش عوض شده باشد، می‌گوییم آقا، دیروز شما آن‌جور گفتید! ایشان می‌گوید «دیروز، دیروز بود، امروز امروز است». یعنی من یک آدم متحجر نیستم. دیروز تا حالا فکر کرده‌ام، مطالعه کرده‌ام؛ و به یک جمع‌بندی تازه رسیده‌ام.

به یاد می‌آورم که مرحوم دکتر درباره مارکس می‌گفت باید به اینها که از مارکسیسم صحبت می‌کنند گفت از کدام کتاب مارکس مطلب نقل می‌کنید؟ - حتی از کتاب کاپیتال (سرمایه). نوشتن سه جلد این کتاب در حدود چهل سال طول کشید. تازه وقتی مارکس مرد ناتمام مانده و انگلس بعداً جلد سوم را سر و سامان داد و منتشر کرد. لذا، می‌بینید که اول کتاب کاپیتال با آخر آن متفاوت است. خدا رحمت کند یکی از استاد‌های عالی‌قدرمان را در فقه. ایشان درباره شیخ طوسی، فقیه بزرگ شیعه، همین را می‌فرمود. می‌فرمود، شیخ طوسی گاه در یک کتاب (مثلاً مبسوط) درباره یک مسئله فقهی، در یک جا یک رأی دارد و در جایی دیگر، رأیی دیگر. بعضی‌ها خیال می‌کنند شیخ آدم کم‌حافظه‌ای بوده؛ یادش رفته که آن‌وقت چه گفته. نه جانم؛ این‌طور نیست. شیخ یادش بوده که آن‌وقت چه گفته. فکر سرشار و اندیشه خلاق داشته. تا

کتاب به آنجا رسیده یک نظریه تازه پیدا کرده است - و دکتر چنین کسی بود. آرائش، اندیشه‌هایش، برداشت‌های اسلامی‌اش، برداشت‌های اجتماعی‌اش، در حال دگرگونی و در مسیر شدن بود؛ چون انسان، موجودی در حال شدن است. و نه فقط انسان، بلکه همه موجودات عالم طبیعت واقعیت‌هایی شدنی هستند. ولی انسان، در میان همه موجودات، شدنش شگفت‌انگیزتر است. ای انسان! تو سراپا «شدنی».

این روزها مکرر از من می‌پرسند نظرت درباره فلان گروه چیست؟ نظرت درباره فلان شخص چیست؟ پاسخ من این است: نظر من این است که از جمهوری اسلامی ما، یک نظام اسلامی خالص، موفق، پیروز و نیرومند به وجود آید؛ یک جریان که در آن بسیاری از کسانی که امروز آنها را رد می‌کنید و نمی‌پسندید قرار بگیرند و ساخته شوند؛ و به صورت رهپویان و روندگان راهی درآیند که آنها را عاشقانه دوست داشته باشند. اصلاً تا جامعه ما به چنین وضعی درنیاید، انقلاب ما در مسیر راستین خود قرار نگرفته است.

بعضی اوقات، دوستان قاطعیت در موضع داشتن و بیان صریح مواضع مکتبی را با برخورد متحجرانه با جریان‌ها عوضی می‌گیرند. من شخصاً در برخورد با مواضع مکتبی، قاطع، صریح، و سختگیرم. یعنی چه؟ یعنی با ماست مالی کردن مکتب شدیداً مخالفم.

از آقا سؤال می‌کنید آقا، نظرتان درباره این مسئله چیست؟ یک جوروی جواب می‌گوید که با حرف ماتریالیست می‌سازد، با حرف الهی هم می‌سازد؛ با حرف یهودی می‌سازد، با حرف زرتشتی می‌سازد، با حرف مسیحی می‌سازد؛ با حرف انقلابی می‌سازد، با حرف ضدانقلابی می‌سازد؛ با سرمایه‌داری می‌سازد، با سوسیالیسم هم می‌سازد! این دیگر چیست؟ این که

دیگر مکتب نشد. مکتب، مقطع‌های مشخص دارد. اسلامی که با همه چیز جور دربیاید دیگر راه مشخصی نیست.

یادم می‌آید در سنین نوجوانی، در فقه بحث ربا و بهره پیش آمد. عده‌ای از این روشنفکران روحانی و روحانیون روشنفکر، در بحث می‌کوشیدند ربای بانکی را به نحوی توجیه کنند و آن را مسلمان کنند. به آنها اعتراض کردیم که آخر باباجان ربا ریاست؛ حرام است. می‌گفت آخر چه کنیم؟ مگر امور جامعه امروز بی بانک هم می‌گذرد؟ این شخص در برابر ضرورت بانک - آن هم به تشخیص خودش - قرار گرفته بود؛ آن وقت اسلام را رفو می‌کرد و آن را به نحوی معنی می‌کرد که با این ضرورت بسازد و یک ربای آب کشیده بانکی از درون آن در بیاید. آن صراف رباخوار یک جور ربا را آب می‌کشید - یک قوطی کبریت که سی سال در مغازه‌اش بود و آن را با هر وام گیرنده‌ای معامله می‌کرد. می‌گفت آقا، ده هزار تومان به شما قرض دادم که یک سال دیگر ده هزار تومان به من بدهید. این که دیگر بهره نیست؛ قرض الحسنه است. حالا، این کبریت را هم به شما می‌فروشم به هزار و دویست تومان که شما باید همین حالا به من بدهید. اینها دو معامله از هم جدا هستند. این می‌شد ربای آب کشیده - به خیال او. غافل از اینکه فضله سگ را هر قدر هم که آب بکشید همان نجسی که هست، هست. بعضی اوقات این قوطی کبریت بیست - سی سال عمر می‌کرد. چون طرف می‌دید کبریت هزار و دویست تومانی به دردش نمی‌خورد، می‌گفت ما که هزار و دویست تومان را دادیم، می‌رویم سر راه پنج تومان - یا صنار، یا ده شاهی، یا یک قران - می‌دهیم یک کبریت می‌گیریم. این بود که یک قوطی کبریت بیست - سی سال عمر می‌کند. این آقا این قوطی کبریت را شاید ده میلیون تومان، در نوبت‌های مختلف، فروخته بود. اینها می‌گفتند بله،

خوب این ربا حرام است. این درست. اما برای ربای بانکی باید راهی پیدا کنیم. در ضمن در این راه پیدا کردن، نظام ضد سرمایه‌داری اسلامی را به سمت سرمایه‌داری نحس و نجس غربی می‌غلطانند. یعنی تحریف، التقاط - این روزها کلمه التقاط خیلی معمول است. التقاط فقط التقاط چپی و شرقی نیست؛ التقاط راستی و غربی هم هست. التقاط، التقاط است و هر دو مردود است.

التقاط یعنی خلوص و اصالت و کمال مکتبی اسلام را به منظور آنکه با یک اندیشه و یک مکتب دیگر سازگار درآید خدشه‌دار کردن. اتفاقاً حساسیت برادر عزیز و شهید عزیز دیگرمان مرحوم استاد مطهری، نسبت به برخی از نوشته‌های مرحوم دکتر شریعتی درست به اینجا مربوط می‌شد. مرحوم آقای مطهری، که مکرر با ایشان بر سر کارهای دکتر بحث کرده بودیم، می‌فرمود فلانی، من در فلان بخش از نوشته‌های دکتر خط تأثیر تفکر دیالکتیکی مادی را می‌بینیم. او ناآگاه و ناخودآگاه دارد بر این خط جلو می‌رود و این برای جوان‌های ما که احاطه دکتر را ندارند پرآسیب است. برای خود دکتر نه؛ اما آن جوان‌ها که آثار او را می‌خوانند، فکرشان شکل می‌گیرد. این نقطه نظر ایشان بود. گاهی هم از روی تعهد دینی واقعاً ناراحت و عصبانی می‌شد. گاهی هم کار ایشان با من به اینجا می‌رسید که می‌گفت تو آسان‌گیری می‌کنی؛ چرا در معیارهای مکتبی سختگیر نیستی؟ در حالی که من در معیارهای مکتبی بسی سختگیرم. من معتقدم اسلام، اسلام است. همان‌طور که دکتر درباره فاطمه - سلام الله علیها - نوشته شیوای پرجاذبه‌ای دارد که «فاطمه فاطمه است»، درباره اسلام می‌گوییم «اسلام، اسلام است». نه مارکسیسم است، نه سوسیالیسم غیر مارکسیستی، نه کاپیتالیسم، نه آگزیستانسیالیسم، و نه حتی

عرفان، نه عرفان هندی است، نه عرفان چینی، نه عرفان افلاطونی، نه عرفان نوافلاطونی. اسلام، اسلام است. آیین قرآن است. آیین سنت است. آیین محمد است. آیین متجلی در علی و حسن و حسین و فاطمه و ائمه طاهرین، و آیین متجلی در ابوذر و سلمان و عمار و رهروان راستین است. آیین متجلی در خط راست امام خمینی است.

ما باید یک جریان اصیل اسلامی خالص، دور از هر گونه التقاط شرقی، غربی، نو، کهنه، ارسطویی، افلاطونی، فیثاغورثی، و هر کس دیگر، براساس فهم عالی و متعالی و پراوج کتاب و سنت و عترت به دنیا عرضه کنیم. جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی ما در تداوم خود باید تجسم و تجلی عینی این ذهنیت والای بشری فرود آمده از عرش الهی باشد، تا بتوانیم بگوییم که مشغول نشان دادن اسلام به دنیا و تبلیغ آن در جهان هستیم.

دوستان! این است صراط مستقیمی که هر روز ده بار در نمازها از خدا طلب می‌کنیم «اهدنا الصراط المستقیم»؛ خداوندا راه راستت را به ما نشان ده.

من در مرحوم دکتر، در حد آشنایی با نوشته‌ها و گفتارها و مذاکره‌هایی که با او داشتم، یک چنین پویندگی می‌دیدم. دکتر از دید من، از اندیشه آمیخته به مکتب‌های اروپایی و نو، یا عرفان ایران زمین و هند، یا آمیزه‌های دیگر، همواره به سوی شناخت اسلام زنده سازنده پیش برنده خالص‌تر حرکت می‌کرد. و این حرکت مرهون ذهن وقاد، قریحه سرشار، روح تشنه، دل جستجوگر و تلاش کم‌نظیر شبانه روزی او در راه فهمیدن و فهماندن بود. این برداشتی است که من از مرحوم دکتر شریعتی دارم. به همین دلیل است که دکتر، در این مدت چند سالی که فرصتی به دستش آمده بود تا آنچه را به دست آورده بگوید و بنویسد، خیلی عجله داشت. یادم می‌آید در همان دیدار به

دکتر گفتم این کار ممکن است مقداری سخنرانی‌ها و نوشته‌ها را طولانی کند. گفت خوب، عیش همین است دیگر؛ یک کاری بکنیم که سریع هم باشد. گفتم چطور؟ گفت شماها (خطاب کرد به من و گفت شما) مدت طولانی برای گفتن و برای اندیشیدن در اختیار داشته‌اید؛ مدت‌هاست که می‌اندیشید و می‌گویید و می‌نویسید؛ ولی من مدت کوتاهی است که برای گفتن و نوشتن فرصت بدست آورده‌ام و نگرانم که این فرصت دیری نپاید.

او نگران بود. البته بیشتر نگران این بود که آزادی گفتن و نوشتن گرفته شود. شاید خبر نداشت که دست اجل می‌آید و او را از امت نیازمندان برمی‌گیرد.

امیدوارم خدای متعال به او پاداشی بزرگ، پاداشی در خور انسان‌های جستجوگر با اخلاص عنایت کند. و امیدوارم جامعه ما، سازنده انسان‌های جستجوگر پویای پرتلاشی باشد که اندیشه جهاد و عمل آنها بتواند در پیشرفت این امت پویای پرتلاش، نقش کمکی فراوان داشته باشد.

عرض من در اینجا تمام می‌شود. با شما خداحافظی می‌کنم تا — به یاری خدا — دیدارهای بعد. والسلام.

شریعتی و مسئلہ خاتمیت
(جلسہ اول)

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب آقای مصباح در آخرین جلسه درس «نهایه» که در مدرسه فرموده‌اند، با دوستان گروه ۲ گفت‌وگویی داشته‌اند. این گفت‌وگو پیرامون نقدی بوده که ایشان بر نوشته‌های مرحوم دکتر علی شریعتی داشته‌اند. ایشان سه نقد اساسی را که مربوط به سه بحث بنیادی و از بحث‌های اسلام و شیعی است - یعنی بحث مربوط به خاتمیت و وحی و نقش انبیا، بحث مربوط به امامت، و بحث مربوط به معاد - مطرح کرده‌اند. قسمت‌هایی از کتاب ایشان را نقل کرده‌اند که به نظر ایشان در این قسمت‌ها دکتر شریعتی در این سه زمینه مطلبی را گفته که در دو بخش وحی و خاتمیت و معاد برخلاف اصول مسلم اسلام است. و در بخش امامت برخلاف اصول مسلم تشیع.

ایشان از دوستان خواسته‌اند که در این زمینه مطالعه و تحقیق و بررسی کنند و اگر مطلب را چنان یافتند، در روشن کردن بطلان افکار شریعتی با ایشان هم‌آواز باشند و وظیفه‌ای را که از نظر دینی و الهی برعهده دارند بگزارند؛ و اگر او را در خطا یافتند ایشان را نسبت به این مسائل آشنا کنند تا از دنبال کردن

بحث‌ها خودداری کنند. چون خود ایشان هم - برطبق آنچه از نوار گوش کرده‌ام - اظهار کرده‌اند که بدون شک بحث‌هایشان ضایعات و خساراتی به همراه دارد.

خوب، تا آنجا که این بحث مربوط به استادی عزیز و شاگردانی عزیز در مدرسه بود، چه بسا وظیفه مهمی متوجه افراد دیگر، از جمله بنده، نمی‌شد. ولی برخی از دوستان به دنباله این مطلب که ایشان در درس القاء فرموده‌اند به من مراجعه کرده‌اند که فلانی، جناب آقای مصباح چنین مطالبی را گفته‌اند؛ مسئله چیست؟ مطلب چیست؟

در حقیقت این دوستان می‌خواستند نظر من را به عنوان فرد در این زمینه بدانند. به دوستان عرض شد که بررسی این مسائل یک مسئله سرپایی نیست که همان‌جا از من سؤال می‌کنند که در یکی دو دقیقه بگو مطلب چیست. و مسئله‌ای هم نیست که من بخواهم به فرد فرد پاسخ بدهم. چه بهتر که در فرصتی مناسب بتوانم با جمع دوستان در این باره سخن بگویم تا اگر مطلبی به ذهنم می‌رسد برای همگان گفته باشم.

خوب، در حقیقت کار این دوستان ما درست منطبق است با آنچه آقای مصباح از آنها خواسته‌اند - چون ایشان خواسته بودند که رفقا بررسی و تحقیق کنند. خوب، یکی از طرق بررسی و تحقیق مراجعه به صاحب‌نظران است، که اگر بنده هم در شمار صاحب‌نظران به شمار بیایم مراجعه به من هم در این ردیف قرار می‌گیرد. بنابراین، آنچه دوستان کرده‌اند درست همان است که آقای مصباح خواسته‌اند، و آنچه من اکنون انجام می‌دهم - یعنی عمل به عهد و وعده‌ای که در قم داده بودم و گفتم انشاءالله اگر توفیق سفر مشهد را داشتم در جمع دوستان شرکت می‌کنم و در یکی از دیدارها با آنها این مسائل را مطرح

خواهیم کرد - درست در جهت خواسته دوست عزیز و دانشمند ارجمندمان جناب آقای مصباح است.

من به سهم خودم خوشحال هستم که تبادل نظری آرام، بی جنجال، سازنده و روشنگر میان همه کسانی که در مدرسه هستند، چه به صورت محصل، چه به صورت استاد، چه به صورت مسئولان مدرسه، در زمینه مسائل گوناگون وجود داشته باشد؛ چون یکی از اساسی‌ترین بخش‌های تعلیمی و تربیتی در همه جای دنیا، به‌ویژه در مؤسساتی که بخواهد با روح اسلام اداره شود، همین تبادل نظر منطقی روشنگر سازنده بی جنجال است.

در حقیقت آنچه امروز با شما در میان می‌نهم عمل کردن به یکی دیگر از اصولی است که همیشه با شما در میان می‌گذاشتم: خو بگیرید به اینکه آرام، منطقی و روشن سخن بگویید. منظورم از آرام سخن گفتن این است که انسان همیشه مواظب حق باشد و حرف بزند؛ یعنی با تقوا سخن بگوید. منظورم از آرام سخن گفتن، سخن گفتن در شکل و شمایل و خصلت متقیان، خداترسان، حق پرستان و کسانی است که همواره در هر کلمه و در هر رفتار، و حتی در هر ژست، مراقب این هستند که مبدا حق آسیب ببیند - حق که آسیب نمی‌بیند؛ مبدا اینها از حق تخطی کنند. امیدوارم در این گفت‌وگوی امروزمان، چه در آن بخش که من سخنانی می‌گویم و چه در بخشی که شما سؤالاتی را مطرح خواهید کرد، این توفیق را داشته باشیم که از این نظر رفتاری نمونه از خود نشان دهیم. عرایض من در دو بخش است. یک بخش درباره سه سؤال مطرح شده و یک بخش درباره برداشتی که از مرحوم دکتر شریعتی دارم. اما بخش اول (یعنی سه سؤالی که مطرح شده):

سؤال اول سؤالی است که ایشان درباره خاتمیت و وحی نقل کرده‌اند من مطلب را بر طبق آنچه یادداشت شده می‌خوانم.

«اسلام‌شناسی» چاپ مشهد صفحه ۶۹

«خاتمیت می‌خواهد بگوید انسان‌ها تاکنون احتیاج داشته‌اند برای زندگی خودشان از ماوراء تعقل و هدایت بشریشان هدایت شوند». گویا در نوار [درس آقای مصباح] «اندیشه بشریشان» یا یک چنین چیزی بود. «حالا در این زمان، در قرن هفتم میلادی، بعد از آمدن تمدن یونان، تمدن روم، تمدن اسلام، قرآن، انجیل و تورات تربیت مذهبی انسان تا حدی که لازم بود انجام پذیرفته است. از این پس انسان بر اساس این طرز تربیتش قادر است که بدون وحی و بدون نبوت جدیدی، خود روی پای خودش به زندگی ادامه بدهد و آن را کامل کند. بنابراین دیگر نبوت ختم است، خودتان راه بیافتید».

صفحه ۷۰ سطر ۶:

«پیغمبر اسلام می‌گوید که از حالا به بعد تربیت شده‌اید و شعورت تا حدی که بتواند صلح و سازش و سعادت و تکامل و آسایش برقرار کند رسیده است. تو می‌توانی و می‌فهمی؛ یعنی اندیشه‌ات به مرحله‌ای از تکامل رسیده که احتیاج ندارد باز هم وحی دست تو را بگیرد و پا به پا ببرد. از این پس عقل جای وحی را می‌گیرد — البته عقلی که با وحی در طول قرون پیش تربیت یافته و بالغ شده است». این دو نقل از متن «اسلام‌شناسی» است که شاید مختصر تفاوتی با اصل عبارت داشته باشد که البته مهم نیست.

● این نقد و بررسی نوشته کیست؟ نوشته شماست یا دیکته ایشان است؟

● از ایشان است.^۱

بله. خط خود ایشان است.

«از این دو فقره بخوبی روشن است که نویسنده بشر را به صورت طفلی تصور کرده که می‌خواهد راه بیافتد، ولی قدرت راه رفتن روی پای خودش را ندارد. تمدن یونان و روم و اسلام هر یک به نوبه خود لله وار دست او را گرفته و پا به پا برده‌اند، تا قرن هفتم میلادی که بالغ و از این الله‌ها بی‌نیاز شد و قدرت یافت که روی پای خودش راه رود. از این پس به او گفته شد تو می‌توانی و می‌فهمی و دیگر احتیاج به وحی نداری. از این پس عقل جای وحی را می‌گیرد.

اساساً باید توجه داشت که اصیل‌ترین جهت نیاز به وحی که رکن برهان نبوت را تشکیل می‌دهد این است که عقل با همه تکاملش کافی نیست که راه دقیق سعادت دنیا و آخرت را نشان بدهد. اگر تمدن روم و یونان و سایر تمدن‌ها و فرهنگ‌ها و ایدئولوژی‌های بشری می‌توانست این نیاز را برطرف کند، دلیلی بر لزوم نبوت وجود نمی‌داشت. اکنون در قرن بیستم - و نه در قرن هفتم - هنوز بشر قادر نیست با عقل تکامل یافته و تربیت شده‌اش طرح و برنامه‌ای برای زندگی خود ترسیم و تعیین نماید که سعادت ابدی او را تضمین نماید. و سرّ خاتمیت اسلام، بقای این آیین جاودانی در میان بشر است که به کمک آن می‌تواند راه صحیح سعادت ابدی را تشخیص دهد، نه کامل شدن عقل و رسیدن اندیشه به حدی که بتواند صلح و

۱. یکی از حاضران در جلسه.

سازش برقرار کند. و اگر این است، که دیدیم بشر بعد از قرن هفتم میلادی چقدر بهتر از قرن‌های قبل از آن صلح و سازش برقرار کرد! نویسنده تصور کرده که دستگاه نبوت دستگاهی است که بشر در بعضی از دوره‌های تکاملی اش در کنار تمدن‌های یونان و روم به آن نیاز داشته و اکنون دیگر دورانش سپری شده و جای خود را به عقل داده است. و نتیجه طبیعی چنین طرز تفکری این است که بشر از این پس که دوران جدید تکامل خود - دوران بی‌نیازی از وحی - را می‌گذراند، می‌تواند با عقل خود برای زندگی‌اش برنامه ریزی کند و حتی قوانین اسلام را لغو و نسخ نماید. البته به این نتیجه تصریح نکرده، ولی حتی در همین کتاب اسلام‌شناسی شواهدی بر توجه به آن و پذیرفتنش وجود دارد.»

از جمله در صفحه ۵۰۸ درباره تعدد زوجات می‌نویسد:

«بی‌شک وجدان عصر ما از چنین اهانت زشتی نسبت به زن جریحه‌دار می‌گردد؛ امادر گذشته، و بخصوص در جامعه‌های ابتدایی، این اصل بسیاری از زنان محروم و بی‌سرپرست امکان آن را می‌داده است که آینده خویش را در پناه مردی نجات دهد.»

و در صفحه ۵۳۰ می‌نویسد:

«و تعدد زوجات را در گذشته، و آن هم در یک جامعه قبایلی و بدوی یا پدرسالاری که هنوز تا مرحله بورژوازی و مدنیت پیچیده اجتماع شهری و خانواده تک همسری فاصله بسیار دارد با دید حاد، و آن هم به گونه‌ای که گویا در جامعه متمدن اروپا می‌گذرد

بررسی کنیم، بی شک آن را مطرود خواهیم دانست.»

این دو صفحه‌ای است که ایشان، بر طبق گفته آقای رازینی، خودشان مرقوم فرموده‌اند. مطالبی نیز که در نوار بود با مقداری اضافات در همین حدود بود. خوب، سؤال دوستان این است که آیا برداشت و نظر من در این زمینه چیست؟ در زمینه اصل مطلب و در زمینه ذیل مطلب.

دقت کنید:

۱- انبیا برای بشر نقش‌های گوناگون دارند. هر پیغمبر یک نقشش برای بشر این است که هدایت الهی و تعالیم الهی را که برای هدایت بشر لازم و مفید است در اختیار او می‌نهد و به او می‌رساند: بلاغ و تبلیغ «و ما علی الرسول الا البلاغ المبین». این یک نقش نقش رساندن تعالیم خداوند و پیام‌های الهی به خلق؛

۲- پیغمبران، نذیر و بشیرند؛ تکان دهنده قوم یا جامعه‌ای هستند که در آن جامعه یا برای آن جامعه مبعوث شده‌اند.

آنان جنبش آفرینند؛ تکان دهنده‌اند؛ پرده‌های غفلت را پاره می‌کنند؛ خواب زدگان را بیدار می‌کنند. این نقشی دیگر است. درست است که این نقش با آن نقش اول همراه است، اما خودش یک نقش مستقل است؛

۳- انبیا مربی هستند، الگو هستند، دیدار آنها، برخورد با آنها، مشاهده رفتار آنها، شهود ایمان آنها، سازنده است. این غیر از مسئله بشیر و نذیر است، این مسئله جاذبه است. این مغناطیس نیرومند است، کشش است. آنها کشش دارند. آنها می‌توانند انسان‌هایی را که هنوز نیروی خود جُنبی و خود حرکتی در آنها به حد کفایت نرسیده، به دنبال خود بکشند. این نقش دیگری است.

این نقش‌ها را عموم انبیا دارند. علاوه بر این، به نقش‌های اختصاصی برخی

از انبیا می‌رسیم.

۴- انبیا آورنده شریعت‌اند: احکام الهی. بخش اول، تعالیم عمومی بود. ممکن بود یک نبی شریعت جدیدی نیاورد - مثل بسیاری از انبیای گذشته که دارای شرع جدید نیستند. آنها نبی‌اند؛ پیام خدا را می‌آورند؛ نذیرند، بشیرند، حرکت‌آفرین‌اند، جذب‌کننده‌اند، اما شریعت تازه و قانون تازه نیاوردند. برخلاف برخی که آورنده قانون جدید بوده، قوانین تازه‌ای برحسب مقتضیات تازه در نظام الهی آوردند.

۵- انبیا ممکن است امام و رهبر سیاسی و زمامدار امت باشند؛ یعنی حرکت‌ها را از شکل حرکت افراد بصورت یک حرکت اجتماعی، یک طوفان تکان دهنده جامعه‌ها در بیاورند و جامعه نمونه بسازند - نه تنها فرد نمونه و افراد نمونه، که جامعه نمونه بسازند. این نقش دیگری است. این نقش پنجم است - و همه انبیا امام نیستند. حتی همه انبیای مشرّع نیز معلوم نیست امام باشند. نمی‌گوییم آنان امام نبوده‌اند؛ می‌گوییم برای ما ثابت نیست که نقش امامت داشته باشند.

بنابراین، ملاحظه می‌کنید که انبیا دارای نقش‌های گوناگون هستند. حالا، با آمدن قرآن و با آمدن نبی اکرم و پیغمبر اسلام - صلوات الله و سلامه علیه - می‌گوییم ختم شده است. چه چیز ختم شده؟ کدام یک از این نقش‌ها ختم شده و چگونه ختم شده؟

۱- گرفتن پیام الهی برای خلق و رساندن آن به خلق پایان یافته: ختم نبوت؛ ختم رسالت. یعنی دیگر بعد از پیغمبر اسلام کسی نیست که وحی خدا را بگیرد و به مردم ابلاغ کند.

باید بگوییم روایات فراوانی که در کتب شیعه آمده این مسئله را با پیغمبر پایان یافته اعلام نمی‌کند؛ برای اینکه می‌گوید امام نیز وحی می‌گیرد؛ علمش را در شکل وحی از جانب خدا می‌گیرد. و این روایات بسی فراوان است - بخصوص در «بصائرالدرجات» منسوب به محمد بن حسن صفار قمی. بخشی از آنها در کافی نیز آمده است.

البته این موضوع جای بحث دارد که آیا واقعاً این مسئله با ختم نبوت سازگار است یا سازگار نیست. البته این بحث تازه نیست. این بحث از دیرزمان در میان دانشمندان و متفکران اسلامی مطرح بوده و هنوز هم مطرح است.

در این زمینه ما در این تحقیقاتی که در دست داریم به مناسبت بحثمان پیرامون وحی - و نه بحث پیرامون امام - کار فراوانی صورت داده‌ایم. در این زمینه کارهای فراوانی شده است که هنوز ادامه دارد تا ببینیم به چه نتیجه نهایی می‌رسیم. ولی به هر حال مسئله است و جای بحث است.

۲- پیغمبر نذیر و بشیر است. آیا انذار و تبشیر با پیغمبر پایان می‌یابد؟ انذار و تبشیری که مستمر به مقام نبوت باشد و در حد مقام نبوت یک بحث است؛ ولی اصل انذار و تبشیر این طور نیست.

فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ
لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ.^۱

ترجمه: و اما چرا از هر فرقه‌ای از آنان گروهی رهسپار نشوند که دین پژوهی کنند و چون به نزد قومشان بازگشتند ایشان را هشدار دهند تا پروا پیشه کنند؟

همه کس عهده‌دار انذار و تبشیر است. همه کس.

۳- پیامبر جاذبه دارد؛ مغناطیس است. الگویی است که ایمان او و عمل او و رفتار او و تقوای او کشش می‌آفریند. آیا این امر به پیغمبر پایان یافته؟ قطعاً نه.

هر مسلمانی، بخصوص مسلمانی که خود را به‌عنوان کسی در نقش درجه‌ای از درجات هدایت و رهبری قرار می‌دهد - همه شما این وظیفه را دارید که دارای این کشش باشید و واقعاً برخورد با شما دل‌ها را به‌سوی خدا و راه خدا جذب کند. غیر از این است؟ بدون شک، یکی از مهم‌ترین مسائل مربوط به امامت از نظر شیعه همین نقش امام است.

۴- مسئله دیگر، نقش مشرّع بودن پیغمبر است. پیغمبر مشرّع است. آورنده شریعت جدید و همچنین آورنده کتاب جدید است. مسلماً این نقش با پیغمبر اکرم - صلوات الله و سلامه علیه - خاتمه یافته است. بعد از پیغمبر اسلام دیگر کسی آورنده شریعت جدید و آورنده کتاب آسمانی نیست. این، آن نقش مسلمی است که در خاتمیت باید مورد توجه قرار بگیرد. امام است، رهبر است، کارگردان امور امت است، زمامدار امت است، اجرا کننده نظام اسلام است. بدون شک با وفات پیغمبر اسلام این نقش پایان نیافته و این یکی از اصولی‌ترین نقش‌هایی است که در بحث امامت باید به آن توجه بشود. این نقشی است که همه مسلمین، اعم از شیعه و سنی، بر آن متفق‌اند که با رحلت پیغمبر - صلوات الله و سلامه علیه - پایان پذیرفته و معنی ندارد که پایان پذیرفته باشد.

غیر از این پنج نقشی که اسم بردم و توضیح دادم، پیغمبران در طول تاریخ، یک خاصیت، یک ویژگی داشته‌اند که این ویژگی در همه این نقش‌هایی که

برشمردم کم و بیش تأثیر می‌داشت و آن این بود که پیغمبران به دلیل اینکه با خود نشانه‌های پیامبری (آیات) همراه داشتند، می‌توانستند در کسانی که قدرت اندیشه و قدرت تحلیل ایشان در حد نصاب هم نبود این معرفت و ایمان را سهل‌تر و آسان‌تر بیافرینند که بپذیرند این پیغمبر خدا و رهبر الهی است. این همان است که ما به آن معجزات می‌گوییم. یعنی پیغمبران نشانه‌های ویژه‌ای داشتند که این نشانه‌های ویژه کار شناخت رهبر را برای مردم تا حدودی آسان‌تر می‌کرد. نمی‌گوییم برای همه؛ چون می‌دانیم که روی همین نشانه‌ها هم بگومگو داشته‌اند؛ اما [این نشانه‌ها کار را] آسان‌تر می‌کرد؛ یعنی پیغمبر یک پشتوانه اختصاصی برای رهبری خود داشت.

آیا این نقش، یعنی نقش برخورداری از داشتن نشانه‌های اختصاصی برای قبولاندن رهبری خویشان به مردم، با پیغمبر اکرم پایان پذیرفته است یا نه؟ در اینجا شیعه‌ای که معتقد باشد ائمه نیز دارای معجزاتی هستند و نشانه‌هایی از این قبیل دارند که با کمک آن نشانه‌ها امامت خود را برای مردم روشن می‌کنند، می‌گویند این نقش در ائمه نیز ادامه داشته است. و کسانی که یا شیعه باشند و برای امام قائل به معجزه نباشند (معجزاتی از این قبیل؛ یعنی معجزه‌ای که بخواهد دلیل امامت او باشد) یا شیعه نباشند، طبعاً معتقدند که این نقش نیز با پیغمبر اسلام - صلوات الله و سلامه علیه - پایان پذیرفته است.

مسئله دیگری که در اینجا باید به آن اشاره کنم مسئله‌ای است که در حوزه ولایت تکوینی وارد می‌شود. کلیه مسائلی که در حوزه ولایت تکوینی مطرح می‌شود از بحث امروز ما خودبه‌خود خارج است. برای اینکه ارتباطی با سؤالی که مطرح شده ندارد. آن یک بحث و مطلب دیگری است؛ مرزهایی

دیگر و آهنگی دیگر دارد. من همواره در مورد این مسئله گفته‌ام، بزرگ‌ترین خطا را طرح آن در محافل و مجامع عمومی می‌دانم؛ برای اینکه بدون شک این مسئله آن قدر ظریف است و ظرافت دارد که انسان را در مرز میان ایمان و کفر قرار می‌دهد، و خود ائمه ما - سلام الله علیهم اجمعین - مکرر توصیه کرده‌اند که این گونه مسائل برای عموم قابل طرح نیست و در روایات، طرح مسائلی از این قبیل را برای عموم منع کرده‌اند: برای اینکه سخت در معرض این مسئله است. اینکه می‌بینید همواره، هر وقت این مسئله مطرح شده، جنجال‌های بی‌فرجام یا بدرجام به‌وجود آورده، ناشی از همین خصلت ذاتی این مسئله است. به همین دلیل است که من در تمام بحث‌ها، همیشه، هر کس این سؤال، را کرده، گفته‌ام آقا، این مسئله برای آقا و امثال آقا اصلاً قابل مطرح کردن نیست؛ تو از امامت امام و نبوت نبی در آن شأن مسلم روشن قابل فهمش چه نتیجه بردی و چه عمل کردی و به کجا رسیدی که حالا می‌خواهی وارد این نقش بشوی؟ نقشی که می‌ترسم اگر اشتباه بفهمی در گودال شرک بیافتی. و به‌هرحال، به جای اینکه برای تو عامل مسئولیت‌آفرین و بیدارکننده باشد، عامل غفلت‌زا باشد و دلخوش‌کننده و دلگرم‌کننده بی‌جا و کاذب.

این است که اجازه دهید این مسائل را کنار بگذاریم. بنده نه فقط در اینجا، بلکه هیچ وقت به این قبیل سؤالات دوستان و غیردوستان پاسخی نخواهم داد. این مسئله اگر قابل بحث است در میان جمع رفقای قابل بحث است که از نظر بلوغ علمی و بلوغ فکری، بخصوص در مباحث فلسفه متعالیه و حکمت متعالیه از یکسو، و مباحث کتاب و سنت از سوی دیگر، به حدی رسیده باشند که [توانند از عهده بحث برآیند]. رسیدگی به این نوع مسائل پیچیده چه وقت

جزو واجبات اولیه و نخستین یک مسلمان بوده که ما حالا خودمان را موظف به طرح آنها بدانیم؟!

به همین دلیل است که ما الان باید به سراغ آن مسائل روشن و همه‌کس فهمی برویم که می‌تواند تکلیف یک انسان مسئول و راه یک انسان متعهد مسئول را روشن بکند - و این در قلمرو همین مسائلی بود که عرض شد.

یک مسئله دیگر هم در مورد نقش وحی و انبیا در دورانی که بوده‌اند مطرح است. آن مسئله این است که وحی برای انبیا، کمک و منبع شناخت و معرفتی بود که از آنها و پیروان و امم آنها در مسائل جاری دستگیری می‌کرد. یعنی وحی برای پیغمبر نه تنها آورنده تعالیم کلی و اساسی بود، و نه تنها آورنده شناخت نسبت به نظامات و قوانین و شریعت بود، بلکه برای پیغمبر، و به وسیله و از طریق پیغمبر برای امت، گره‌گشای قسمتی از مشکلات بود.

شما این مسئله را در خود قرآن می‌بینید. وحی‌هایی در مورد مسائل خاص بر پیغمبر آمده است. یعنی در مواردی که رهبران دیگر صرفاً باید به کمک تدبیر و اندیشه و این‌گونه چیزها راه صحیح را بشناسند، می‌بینید به پیغمبر وحی شده است که از این راه برو. وحی کار رهبری امت را در مسائل بغرنج آسان می‌کرده است، بنابراین، مقداری از نیازهای شناختی مردم در مسائل جاری نیز از طریق وحی تأمین می‌شده است.

در سیره پیغمبر اکرم مکرر می‌بینید که بر پیغمبر - حتی درباره فلان جاسوس بر او وحی شد که این زن جاسوس است؛ بفرست آن نامه مخفی شده در گیسوان او را از لای گیسوانش در بیاورند. یا فلان کس عازم کشتن و قتل توست؛ بفرست او را جلوتر نابود کنند. و امثال اینها. یعنی دستگیری وحی در

زمینه مسائل جزئی و مسائل جاری. این هم از آن مسائلی است که بوده است. این نقش وحی هم از نظر غیر شیعه پس از پیغمبر اسلام پایان یافته است، و از نظر شیعه مشابه چنین نقشی برای ائمه نیز وجود دارد. حالا، اینکه در اینجا می‌گوید: «خاتمیت می‌خواهد بگوید انسان‌ها تاکنون احتیاج داشته‌اند برای زندگی خودشان از ماورای تعقل و هدایت بشریشان هدایت شوند، حالا در این زمان بعد از آمدن تمدن یونان، تمدن روم، تمدن اسلام، قرآن، انجیل و تورات، تربیت مذهبی انسان تاحدی که لازم بود انجام پذیرفته است. از این پس انسان بر اساس این طرز تربیتش قادر است که بدون وحی و بدون نبوت جدیدی خود روی پای خودش به زندگی ادامه بدهد و آن را کامل کند؛ بنابراین دیگر نبوت ختم است، خودتان راه بیافتید.» چه می‌خواهد بگوید؟ در این عبارت می‌خواهد کدام یک از این مسائلی را که بنده گفتم بگوید؟ آیا می‌خواهد بگوید که با بودن انبیا، مردم طوری بودند که در مسائلی که امروز بناچار باید به کمک اندیشه و تدبیر حل بشود آن روز احیاناً به کمک وحی نیز حل می‌شد؟ اگر بخواهد این مطب را بگوید، این که مسئله‌ای نیست. این مطلب مفهومی است و مطلبی نیست که ما بخواهیم آن را علامت انحراف اساسی بگیریم.

آیا می‌خواهد آن نقش دیگر انبیا را ذکر کند و بگوید انبیا رهبرانی بودند که می‌توانستند به دلیل داشتن نشانه‌های ویژه از جانب خدا رهبری‌شان را ساده‌تر به مردم بقبولانند و تعالیم‌شان را در دل مردم جای دهند، و امروز انسان‌ها دیگر دسترسی مستقیم به این نشانه‌ها ندارند؟ حتی نشانه جاویدی که از پیغمبر اکرم - صلوات الله و سلامه علیه - هست، یعنی قرآن کریم، فهم نشانه بودنش

احتیاج به تدبیر و اندیشه دارد. یعنی مثل عصای موسی — علیه السلام — نیست که آن را بیاندازد و چشم‌هایی آن را ببیند و راحت قبول کند. معجزه بودن و نشان بودن قرآن احتیاج به چه دارد؟ به تعقل و اندیشه. این نفی سایر معجزات پیغمبر نیست؛ ولی اگر بحث بر سر این است که معجزه و نشانه اصلی نبوت پیغمبر چه بوده، بدون شک همه می‌دانیم قرآن بوده؛ برای اینکه روی آن تکیه داشته است.

این مسئله که نشانه، آیت و معجزه‌ای که پیغمبر اسلام با خود آورده، و به تصدیق خود قرآن نشانه اصلی اش نشانه‌ای است که به یک مرحله تکاملی از تعقل و اندیشه احتیاج دارد، مسئله مبهمی است؟ [نه؛] مسئله روشنی است. اگر بخواهیم بگوییم که بشر باید امروز، بعد از رحلت پیغمبر اسلام برای شناسایی راه خدا و نبوت رسول خدا از راه شناخت قرآن و نشان بودن قرآن وارد بشود و این یک امر به تعقل بیشتر نیاز دارد و اینکه با پای خود بیشتر راه برود تا به این نتیجه برسد، آیا حرف زنده‌ای است یا حرفی است که خودمان هم می‌زنیم؟

بنده یک بحثی در سه جلسه دارم در زمینه خاتمیت. دوستان می‌توانند بعداً نوار آن را بگیرند و گوش کنند. این نوار مربوط به چند سال قبل است. یک بار هم قبلاً این بحث را در خارج کرده‌ام. در آن بحث به صورت گسترده مطالبی را در این زمینه گفته‌ام. بعداً می‌توانید بگیرید و گوش کنید.

بنابراین، این مسئله چه می‌خواهد بگوید؟ می‌خواهد مورد فوق را بگوید، یا می‌خواهد بگوید نه، اصولاً بشریت به جایی رسیده که باید آورده‌های وحی را کنار بگذارد و صرفاً با اندیشه خود راه برود؟
کدام یک؟

اگر بخواهد این دومی را بگوید؛ اگر بخواهد بگوید بشریت به مرحله‌ای رسیده است که دیگر نیازی به آورده‌های انبیا ندارد؛ این کفر است؛ این الحاد است؛ این انحراف از قرآن است. و کسی که بخواهد این حرف‌ها را بزند دیگر چگونه می‌تواند در تمام طول فعالیت و سخنرانی و نوشتنش این همه روی اسلام و قرآن تکیه کند؟! چگونه می‌تواند این همه به گفته‌های پیشوایان دین پردازد؟ این که تضاد عجیبی است! این که مسخره است که از یک سو بگوید ما به جایی رسیده‌ایم که باید قرآن و حدیث و کتاب و سنت را کنار بگذاریم، و از سویی دیگر مجموع نوشته‌هایش بالأخره روی مربوط کردن هر مطلبی به کتاب و سنت دور بزند! حالا ایجاد این ارتباط به نحو درستی انجام شده باشد یا به نحو غلط بحث دیگری است. ولی این اصلاً با آن کار نمی‌سازد.

بنابراین، این عبارت باید چگونه فهمیده شود؟ این جای سؤال است؟

بنده شخصاً از این عبارت این معنی ارتدادی انحرافی را نه قبلاً فهمیده بودم و نه حالا می‌فهمم. و همچنین مطلب صفحه هفتاد، «عقل جای وحی را می‌گیرد»؛ یعنی در همه شئون؟ یا نه، عقل در آن شؤنی جای وحی را می‌گیرد که پیش از آن وحی در آن کار می‌کرد و الآن دیگر اصلاً نیست که وحی بخواهد در آنها کار بکند؟ کدام یکی؟ عرض کردم اگر بخواهد بگوید عقل مطلقاً جای وحی را می‌گیرد، مسخره است که چنین گوینده و نویسنده‌ای این همه بخواهد در نوشته‌هایش سراغ وحی و آورده‌های وحی برود. و اگر بخواهد خاتمیت را بیان و توجیه کند و بگوید معنی خاتمیت را چطور بفهمید، بدون شک فهم معنی خاتمیت هیچ‌گاه نمی‌تواند بی ارتباط با تکامل عقلی بشر باشد. حتی خود شما دوستان، معمولاً این‌طور می‌گویید (البته من نمی‌خواهم بگویم این استدلال معمول شما صحیح است؛ فقط می‌خواهم این استدلال

متعارف را ذکر کنم). استدلال متعارف مگر نه این است که می‌گوید بشر قبلاً در مراحل از تکامل فرهنگی و عقلانی بود که باید نظام‌های تشریحی و آورده‌های قبلی او را اداره می‌کرد، ولی به جایی رسید که آخرین نظام توانست بیاید و او را برای همیشه کفایت کند. مگر شما همین را نمی‌گویید؟ خوب، معنی این سخن همین است که تکامل عقلانی بشر به‌هرحال در خاتمیت نقشی دارد. مهم این است که این عبارت‌ها را چه جور باید فهمید.

نشانه‌ای که بر این مسئله در مورد تعدد زوجات آورده شده — (که بی‌شک وجدان عصر ما از چنین اهانت زشتی چنین است و چنان است) — اگر خود گوینده و نویسنده این بحث را به مسئله خاتمیت عطف کرده بود، آن هم با این پیوندی که آورده‌اند [آن‌گاه اشکال وارد بود]؛ ولی او عطف نکرده است. این مسئله‌ای دیگر است که آیا همه قوانین و مقررات اسلامی جاودانی است یا نه؟ این یک بحث است. بحث نسخ است. بحث نسخ چه ربطی به این مسئله دارد؟ بحث نسخ که حالا مطرح نشده؛ از قدیم مطرح بوده. رفقا بردارید کتاب‌های اصول قرن پنجم را بخوانید. یک کتاب اصول مفصل داریم که یک وقت می‌آورم و در مدرسه برای شما می‌خوانم. مال قرن پنجم است. اصول بسیار خوبی است از عامه هم هست. در آنجا این بحث مطرح شده است که «هل يُنسخ الكتاب بالسنة؟»؛ آیا کتاب به سنت نسخ می‌شود؟ آیا حدیث می‌تواند نسخ کننده کتاب باشد؟ این یعنی چه؟ شما از این مسئله چه می‌فهمید؟ آقایان، بفرمایید که از این مسئله چه می‌فهمید. اگر ما گفتیم حدیث می‌تواند نسخ کتاب باشد چه معنایی دارد؟ مگر شما در بحث نسخ، با همان تقریری که استاد ارزنده آقای خوئی نیز در این زمینه گفته‌اند، (هر چند این تقریر قبلاً هم بوده) غیر از این می‌فهمید که نسخ یعنی اینکه حجت خدا، آن چیزی که حجت

خداست، هر چیزی که حجت است، هر کلامی حجت است، که اعلام کند که عموم زمانی یک حکم [از بین رفته است]؟ مثل سایر عموم افرادی است. یعنی نسخ تخصیص زمانی است، شبیه تخصیص افرادی؛ شبیه تخصیص ادواری. مگر نه این است که کسی که می‌گوید نسخ کتاب به سنت جایز است، می‌گوید همان‌طور که تخصیص عام کتاب به سنت صحیح است - عموم افرادی - تخصیص عموم ازمانی نیز به سنت صحیح است؟

آیا نسخ با جاودانه بودن اسلام منافات دارد؟ اگر منافات دارد، در آنجا نیز باید بگویید منافات دارد. این مبحث مربوط به نسخ است. این مسئله در حقیقت به بیان موضوع برمی‌گردد، نه بیان زمان.

بنده معتقدم اصلاً کلمه تخصیص زمانی هم کلمه خوبی نیست. این که می‌گویم بیانی که ایشان فرمودند، به‌عنوان مستوفاتر بودنش می‌گویم؛ مستوفاتر از آن بحثی است که خود ما به تفصیل در نسخ داریم. و آن این است که اصلاً نسخ و تخصیص و همه اینها به بیان موضوع برمی‌گردد و نسخ، تخصیص ازمانی نیست؛ یعنی چنان نیست که بگویید زمان این حکم تمام شد؛ زیرا «حلال محمد حلال الی یوم القيامة و حرام محمد حرام الی یوم القيامة».

اما ببینیم حلال محمد روی چه موضوعی بود. عامل زمان گاهی جزء موضوع می‌شود و گاهی جزء موضوع نمی‌شود. البته نباید گفت «زمان»؛ باید گفت خصوصیات و شرایط محیطی؛ چون زمان که نقشی ندارد.

بنابراین، نسخ در حقیقت برمی‌گردد به بیان دقیق‌تر موضوع حکم و صفات و شرایطی که در موضوع حکم دخالت داشته و معتبر بوده و صریحاً در لفظ نیامده است. مگر کسی می‌تواند منکر این باشد؟ اگر کسی بخواهد منکر این باشد، نسخ کتاب به کتاب را چه جور معنا می‌کند؟!

در اینکه اجمالاً ما چنین چیزی در میان سنت با سنت داریم بحثی نیست - نسخ السنة بالسنة. بحثی هم که تحت عنوان «نسخ الكتاب بالسنة» هست، آن هم به اعتبار این است که اگر نسخ الكتاب بالسنة راه بیافتد آن گاه «اعرضوها علی کتاب الله»؛ می شود عرض حدیث بر کتاب و اینکه حدیث مخالف کتاب را چگونه می شود شناخت. این هم مشکل بزرگش همین است - که این مشکل در عام و خاص هم به مقدار زیادی هست. من نمی خواهم وارد این بحث اصولی بشوم. به هر حال می خواهم به رفقا بگویم که این بحث خودمانی است. این بحث، بحث چندین قرنه است. این بحث، بحث گسترده ریشه داری است. این جزو همان مباحثی است که باید زیاد روی آن کار بشود تا بتوانیم مشکله قانون ثابت و شرایط متحول را با آن حل کنیم. ولی نه این حل سرپایی؛ نه این حل های دم دستی؛ نه این حل های سلیقه ای؛ بلکه حل تحقیقی، حل مستند، حلی که بتواند اذهان علما و دانشمندان منصف جستجوگر را به خود جلب کند و دلها را قانع کند. حلی که با حل های سطحی خیلی فاصله دارد و دستیابی به آن خیلی زحمت دارد؛ ولی باید این کار را بکنیم.

اما باز این مسئله، مسئله ای نیست که با اصل نبوت یا با ختم نبوت و امثال آن مصادم باشد. البته مؤلف در بیان مصداق و در تعبیر خوب عمل نکرده است. این بحث دیگری است و البته مهم است و آن را حالا توضیح خواهم داد. در مصداق - این که آقای دکتر شریعتی در مورد تعدد زوجات خواسته خیلی آسان و سرانگشتی که وجدان زمان ما از آن راحت است و مربوط به شرایط قبیلگی است، حاکی از خامی اوست. من مکرر گفته ام، دکتر شریعتی بیش از آنکه اندیشمند باشد شاعر است؛ روی قریحه حرف می زند؛ روی سلیقه حرف می زند؛ و این بزرگترین انحراف و خطای اوست. این

مسئله را به خود او هم گفته‌ام و از او خواستم که دیگر این کار را نکند. اتفاقاً در آن سال‌های آخر بود - آخرین رمضان - که من این گفت‌وگو را به تفصیل در یک دیدار دو نفری سه ساعته با او مطرح کردم، ایشان قول داد و براساس حسن ظنی که به من داشت گفت من قبول دارم؛ تو و امثال تو نظارت کنید؛ دخالت کنید؛ نگذارید حرف‌هایی که به نظرتان نارواست اصلاً از من منتشر شود. حتی آنجا قراری گذاشتیم که ایشان از آن به بعد قبل از سخنرانی و نشرش این کار را نکند؛ اما دیگر آن دوران پایان پذیرفت.

به‌هرحال، این مسئله‌ای است که من از همان موقع با آن مخالف بودم؛ نه تنها نسبت به ایشان، بلکه نسبت به خودم و نسبت به هر کس دیگر. درباره اسلام، با رأی سخن گفتن، گناهی است بزرگ.

... والسنة اذا قیست محق‌الدین...^۱ بله؛ این باید کنار برود. اما این غیر از این است که بگوییم این با اصل مسئله نبوت تصادم دارد. آن یک مسئله است و این مسئله‌ای دیگر. بنابراین، من در جمع از این مطلب چنین اصطکاک‌کی را نفهمیدم. در این نوشته روی یک مسئله‌ای نیز تکیه شده که می‌خواهم آن را گوشزد کنم. در این نوشته روی این مسئله تکیه شده که: «اساساً باید توجه داشت که اصیل‌ترین جهت نیاز به وحی که رکن برهان‌نبوت را تشکیل می‌دهد این است که عقل با همه تکاملش کافی نیست که راه دقیق سعادت دنیا و آخرت را نشان بدهد».

بنده اصلاً در بحث نبوت این دلیل را نارسا و ضعیف اعلام کردم. ما بحث نبوت را به این شکل در قرآن سراغ نداریم - گرچه در سنت احیاناً هست. اما

۱. فرائد الاصول / صفحه ۲۱ ابان بن تغلب عن الصادق علیه السلام.

باید سنت را بررسی کرد و دید استناد این سخن به صاحب سنت تا چه اندازه صحیح است - آن هم در مسائل اجتماعی. من در مورد نبوت نظر دیگری دارم. من با به میان کشاندن این استدلال‌های کلامی قابل خدشه موافق نیستم. من در مورد نبوت این را می‌گویم که (خوب دقت کنید!) خداوند به ما انسان‌ها قدرت تفکر و قدرت شناخت از راه حس و تجربه و اندیشه داده است - یعنی تجزیه و تحلیل. یک مقدار هم معارف فطری داده - حالا مطابق همان بحثی که در بحث شناخت داریم.

بشر، بدون شک، در یافتن راه راست و راه مطلوب زندگی باید از این شناخت استفاده بکند. شکی در این دارید؟ باید از شناخت روشنی که از راه تجربه و تحلیل تجربه و اندیشه به دست می‌آورد استفاده بکند. در این شکی نیست. همه ما چنین می‌کنیم. خود شما آقایان چرا به مدرسه حقانی آمدید؟ وحی بود؟ [خیر؛] کلام مطلوبی راهنمای شما بود. بدون شک شما فکر خودتان را به کار انداختید؛ پرس و جوها کردید؛ بعد هم تجربه‌ها کردید و... آنجا بوده‌اید و هستید و ...

بنده نمی‌گویم که وحی اصلاً لازم است باشد یا نباشد. اصلاً این بحث را زائد می‌دانم. این بحث را که آیا وحی لازم است باشد یا نباشد، یک بحث کلامی زائد می‌دانم. من می‌گویم حالا این بشر، اگر معرفتی متکی به وحی الهی به دستش آمد، آیا پیروی از آن را بر خود فرض و لازم می‌داند یا نه؟ من همین را می‌گویم، و این کافی است. آیا باز هم به اثبات مسئله دیگری احتیاج داریم؟ یعنی وقتی وحی به دست من آمد، دیگر ضرورت پیروی از آن و دنبال کردن آن، ضرورت قطعی است؛ برای اینکه ارزش روشنگری وحی از نظر قاطعیت، از ارزش نهصد و نود و نه در هزار شناخت‌های دیگری که ما به دست

می‌آوریم بالاتر است. اگر آنها چراغی به قوه صد ولت است، اینها نورافکن قوی - اصلاً خورشید است. آیا آدم با شعوری پیدا می‌شود که برای روشن کردن راهش از چراغ قوه دستی یا صد شمع استفاده کند، اما از خورشید استفاده نکند؟

پس مسئله در وحی، اثبات لزوم وحی نیست؛ چون کاری از آن ساخته نیست. حالا ما لزوم وحی را اثبات کردیم؛ خوب آخر چه؟ اگر ما اثبات کردیم که وحی در زندگی بشر لازم است، آیا از نبوت عامه بدون نبوت خاصه کاری ساخته است؟ حالا ضرورت نبوت عامه را اثبات کردیم ولی در نبوت خاصه لنگ ماندیم، آیا از آن کاری ساخته است؟ خوب، می‌پرسیم چه کسی نبی است؟ نمی‌دانم! و معنایش این است که بدون نبوت خاصه از نبوت عامه کاری ساخته نیست. هرگز!

و اگر نبوت خاصه اثبات شد، یعنی فهمیدم که رسول الله - صلوات الله و سلامه علیه - نبی خداست، دیگر چه نیازی به نبوت عامه داریم؟ وقتی فهمیدم که او نبی است، ضرورت پیروی از او برای من روشن است.

بنابراین، بنده اصلاً در بحث نبوت این برهان را مطرح نمی‌بینم تا بگویم که با این بحث‌ها به این برهان آسیب می‌رسد. «مالعصفور فدمه؟!» این برهان کلامی اصلاً چه هست که آسیب دیدنش چه باشد؟ البته، چنانکه گفتم، احیاناً در بعضی از روایات به این برهان‌های کلامی نیز اشاره شد؛ ولی باید روی آن روایات کار بشود. این بحث‌های اعتقادی شوخی بر نمی‌دارد. چرا الان به شما رفقا می‌گویم که کارهای نشده زیاد داریم؟ برای اینکه باید روی تمام اینها کار بشود - و خیلی هم باید کار بشود. الان شما دیگر با علم‌الحديث آشنا شده‌اید و به جاهای شیرین‌اش رسیده‌اید. می‌بینید حدیث چه غوغایی است؟ ببینید چه

کتاب‌هایی از سندیت می‌افتد! رفتار با حدیث شوخی بر نمی‌دارد. اما در قرآن: آیا شما در قرآن آیه‌ای و دلیلی بر این که استناد بحث نبوت به این شکل مطرح شود پیدا می‌کنید؟ می‌ماند «لثَلَا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حِجَةٌ بَعْدَ الرِّسَالِ...»^۱، که بحث دیگری است و ربطی به این بحث ندارد.

بنابراین، ملاحظه می‌کنید اینکه ما اصولاً پای این مطلب و خدشه‌پذیری‌اش را در اینجا به میان کشیم، چندان روا نیست. البته، اگر قرار بشود و اگر قرار باشد که از سخن نویسنده، مطلب بی‌نیازی از وحی مطرح شود - (نه بی‌نیازی از وحی جدید، بلکه بی‌نیازی از وحی بی‌نیازی از وحی یک مسئله است، بی‌نیازی از وحی جدید که تکیه نویسنده روی آن است و به خاتمیت مربوط است بحث دیگری است) - البته جای این صحبت‌ها بود.

حالا، من یک نتیجه‌گیری اینجا بکنم - این هم که باز ایشان نوشته‌اند که «بشر امروز نتوانسته به صلح و سازش برسد»، این را که خود نویسنده هم در همان کتاب می‌گوید! می‌گوید، شناخت یک مسئله است و کاربرد شناخت مسئله دیگری است. و می‌گوید، انبیا در نقش شناخت فعلاً مطرح‌اند، نه در نقش کاربرد شناخت. مگر ما مسلمان‌ها که از وحی قرآنی برخوردار هستیم چه پُخی در این دنیا خورده‌ایم که حالا بگوییم دیگران چه غلطی کرده‌اند؟ ما چه کرده‌ایم آقا؟ جنگ‌های ما از بین رفته؟ ما الان داریم توی سر هم می‌زنیم و این جنگ‌ها را راه می‌اندازیم، یهودی آنجا نشسته همه ما را می‌بلعد. آن وقت بگوییم ما با قرآن هدایت یافتیم؟ - اگر منظور از هدایت این است که به صلح و صفا رسیده‌ایم. اگر هم منظور شناخت است، پس وقت شناخت است. هیچ

۱. سوره نساء، آیه ۱۶۴.

وقت بودن فساد نمی‌تواند دلیل بر نفی شناخت باشد. پس نباید این استدلال در آنجا به صورت طنز آمده باشد.

بنابراین، من این نقد را با جمیع جوانبش بر این بخش از نوشته‌ها وارد نیافتم. نتیجه‌گیری کنیم. نتیجه‌گیری اینکه - من مکرر به جانب آقای مصباح هم گفته‌ام. گفته‌ام برادر عزیز، چرا این بحث‌هایی که احتیاج به رسیدگی بیشتر دارد باید این‌طور مطرح شود؟ شما اگر محبت و عنایت کنید، بگویید مبدا کسی از این نوشته این معنی غلط را بفهمد، خیلی راحت از شما قبول می‌کنند؛ جنجالی هم به‌وجود نمی‌آید؛ هدایت هم کرده‌اید؛ کارتان را هم انجام داده‌اید. بگویید آقا، در این نوشته این عبارت هست؛ ممکن است - (یا نه، اصلاً «واقع است» نه «ممکن است») - عده‌ای از این نوشته این برداشت غلط را کرده‌اند که بشر امروز به آورده‌های وحی نیازی ندارد؛ و این برداشت غلط است. خوب، این‌طور بگویید؛ مگر اشکالی پیدا می‌کند؟ آیا چنین تعبیری نمی‌تواند مردم را هدایت کند؟ نمی‌تواند مردم را از اشتباه در بیاورد؟ آیا این‌گونه مسئله را بیان کردن، کمتر تعصبات را تحریک نمی‌کند؟

بحث من در اینجا بحث جناب آقای مصباح نیست. بحث من در اینجا با شما طلاب مدرسه است. به ایشان هم در این دیدار ده - پانزده روز قبل عرض کردم. گفتم آقا، بحث، بحث روش تربیتی مدرسه است - چون ما با ایشان دوستی هستیم که با هم صریح حرف می‌زنیم؛ همین حالا هم همین‌طور است. همین حالا هم که دارم حرف می‌زنم، حرفی است که دوست با دوست می‌زند.

می‌گویم شما طلاب مدرسه نمی‌توانید با این اسلوب بار بیابید، وگرنه لااقل بنده نمی‌توانم در چنین مدرسه‌ای ذره‌ای در کارها سهمیم. مدرسه‌ای که بخواهد یک مشت انسان لجاج، پرخاشگر بی‌جا، متعصب تربیت کند که

نتوانند با همه دو کلمه حرف بزنند چه ارزشی دارد؟ در این صورت چه خدمتی به اسلام و به حق کرده‌اند؟ به چه انگیزه‌ای؟

مکرر به شما دوستان عرض شده، جناب آقای قدوسی ده بار یا بیش از ده بار به شما گفته‌اند، ما از آنها نیستیم که ذره‌ای از دنیای مان در گرو مدرسه حقانی باشد تا به خاطر دنیا بیاییم سراغ کار. بنده به خاطر مدرسه مریض می‌شوم. این چه دنیایی است؟! جناب آقای قدوسی نیز همین‌طور؛ جناب آقای جتتی هم همین‌طور؛ جناب آقای مصباح هم همین‌طور. ما که به منظور دنیا آنجا نیستیم. خود آقای مصباح چقدر زحمت برای شما کشیدند و چقدر زحمت برای تدریس شما و برای کارهای شما کشیدند؟ همین پارسال - پیرارسال بود که مدتی ناراحت بودند. پس مسئله دنیا نیست. مسئله، مسئله این است که ما احساس خدمت بکنیم. من می‌گویم شرط اول خدمت در مدرسه این است که انسان منصف، اسلام انصاف‌آور، تشیع انصاف‌آور، در مدرسه پا بگیرد. برخوردها باید منصفانه، منطقی، آرام، متین، روشنگر، امکان فکر گسترده دادن باشد. تحجر، تعصب، جمود، مطالب را زود در چارچوب‌های محدود آوردن و تاختن، هرگز نمی‌تواند آهنگ تربیت مدرسه باشد. اگر هست، بنده از این مدرسه نیستم. اگر چنین چیزی در مدرسه هست، رفقای ما اعلام بفرمایند که مدرسه حقانی رسالتش این است؛ مطمئن باشید آخرین دیدارمان با شما دوستان به‌عنوان مدرسه خواهد بود - مگر در دیدارهای دیگر. ما می‌خواهیم انسان جستجوگر بار بیاوریم؛ که در پی شناخت حق است. شما آقایان چگونه معارف فعلی خودتان را برای شناخت حق، در تمام جزئیاتش، آن قدر بالغ می‌دانید که این قدر به هم پرخاش می‌کنید؟! شنیده‌ام شما رفقا به هم پرخاش می‌کنید - اصلاً و لنگاری می‌کنید. کی و لنگاری راه به

راه آوردن انسان‌ها به حق است که شما از حربه و لنگاری استفاده می‌کنید؟ ملاحظه می‌کنید، من نمی‌گویم این مطلب را چون خودم گفته‌ام درست است. چنین چیزی نمی‌گویم. ولی این مطلب، در این حدودی هم که من گفتم، قابل طرح است. چرا باید مسئله‌ای که لااقل میان من و جناب آقای مصباح به صورت دو برداشت قابل طرح است به این شکل درآید؟ سخن من این است. همین‌طور متقابلاً، من نیز نباید این کار را بکنم. نمی‌گویم که فقط آقای مصباح نباید این کار را بکنند؛ من هم نباید این کار را بکنم؛ جناب آقای قدوسی هم نباید چنین بکنند؛ کس دیگری هم نباید چنین بکند. مدرسه جای برخورد سالم آراء و افکار است و از هر آهنگ و شیوه‌ای که بخواهد به سلامت برخورد آراء و افکار لطمه بزند بشدت جلوگیری می‌شود [...] خوب دقت کنید؛ این شعار ماست: مدرسه جای برخورد سالم آراء و افکار است.

مگر همین شما دوستان نبودید که من، در اولین یا دومین دیدار، به شما انتقاد کردم و گفتم چرا در برابر انتقاد منطقی جناب آقای مصباح از کارهای دکتر شریعتی حساسیت بی‌جا نشان می‌دهید؟ مگر یادتان رفته؟ — اگر اشتباه نکنم در منزل آقای راوندی بود. این مسئله طرفینی است. می‌دانید، این شعار امروز من نیست — که فکر کنید من حالا آن را می‌گویم. این شعار تمام دوران عمر من است. عمر من با این شعار سپری شده است. از وقتی که فهمیدم این شیوه‌های جنجالی جدالی طلبگی به جای اینکه هادی باشد مضر است، به توفیق الهی رها کردم. چون بنده از بحاث‌ترین و فریادکش‌ترین طلاب قم بودم. در مدرسه فیضیه، در بحث کفایه، وقتی با آقای آقاموسی شبیری با رفقا جلوی کتابخانه می‌نشستیم و بحث می‌کردیم، فریاد بنده در تمام مدرسه می‌پیچید. حماقت! حماقت! — که چی؟ مامی خواهیم حرف‌همدیگر را بفهمیم،

پس چرا داد سر هم بزنی؟ توفیق الهی در یک مرحله شامل حال من شد که بتوانم [این شیوه را رها کنم]. ما باید آرام حرفمان را بزنی؛ به حرف همدیگر گوش بدهیم. نه اینکه هنوز حرف من تمام نشده بگوییم حرفت را فهمیدم، جوابت را گوش کن! یا اگر کسی حرف زد او را ملامت کنیم که چرا حرف می‌زنی؛ تو هم جزو آدم‌ها بودی که حرف می‌زنی؟! هر کسی حق دارد حرف بزند. هر انسانی. آقایان! بنا را بر این بگذاریم که به سخن یکدیگر، به اندیشه یکدیگر، به عقیده یکدیگر، احترام بگذاریم. من متقابلاً، به هر دو گروهمان به‌صورت دو کلاس، و به هر دو گروهمان به صورت صاحبان دو نظر انتقاد دارم. نمی‌گویم همه شما را مقصر می‌دانم؛ منظورم هر دو گروه است. تک‌تک افراد را نمی‌گویم. ممکن است در میان افراد این دو گروه کسانی باشند که واقعاً شیوه و کارشان، بحثشان و گفت‌وگویشان سالم و اسلامی باشد. من به‌صورت گروه می‌گویم چون مطالبی که شنیده‌ام و برخوردهایی را که دیده‌ام نشان دهنده این بوده که آنچه هست خیلی از آن سطحی که ما فکر می‌کردیم شما به آن رسیده‌اید، یا به آن نزدیک می‌شوید، خیلی پایین‌تر است. آنچه من در این مورد می‌گویم این است که نه من روی این موضوعی که الان گفتم این قدر تکیه دارم که مدعی شوم این مطلب و این عبارت و این نویسنده جز این نمی‌خواهد بگوید، و نه جناب آقای مصباح را به استناد آنچه اینجا بیان فرموده‌اند چنین می‌دانم که بر این امر تکیه داشته باشند. چون فرض این است که ایشان فرمودند که شما به استناد این می‌توانید بفهمید نویسنده منحرف است. اگر دلیل دیگری وجود داشت همراهش اضافه می‌کردند. [...] ما نه تنها خودمان راه نخواهیم یافت، بلکه به خودی خود راهبر دیگران هم نخواهیم بود. ره نیافته کی رهبر و راهبر بود؟

من دوست دارم شما رفقا از یکدیگر انتقاد کنید؛ اما انتقاد سازنده. انتقاد نزدیک کننده نه دورکننده. دوست دارم «المؤمن مرآت المؤمن» باشید. من واقعاً امروز از آقای ترابی لذت بردم. آیا من کدر بودم؟ پرخاش کردم؟ آقای ترابی عزیز، تو هم باید مرآت من باشی — اگر من مؤمن باشم. اما نقد سازنده، نقد تعیین کننده، نقد جماعت آفرین، نه نقد جماعت پراکنده. کجاییم؟ در کجاییم؟ چه می‌خواهیم بکنیم؟

چنین پیداست که امروز من به اینکه مسئله دیگری را طرح کنم نمی‌رسم. [...] و اما گفتم که برداشت خودم را درباره مرحوم دکتر شریعتی بیان کنم. به دکتر شریعتی به سه دید ممکن است نگاه شود:

۱- محقق جامع‌الشرایط و واجد حد نصاب همه شرایط لازم برای یک اسلام شناس محقق و صاحب‌نظر مجتهد که صلاحیت‌های علمی مؤثر را آنچنان که در حوزه‌ها معمول است به دست آورده و علاوه بر آن صلاحیت‌ها، صلاحیت‌های لازم دیگر را نیز که محققان حوزه‌های فعلی معمولاً در حد نصاب از آن برخوردار نیستند کسب کرده و بر آنها افزوده و در نتیجه به نوآوری‌های محققانه‌ای توفیق یافته که از اسلام، شناختی نو و زنده و پاسخ‌گو به نیازهای عصر در عین حال تحقیقی و مستند به دست آورد.

این یک نوع دیدن مرحوم دکتر شریعتی است. بنده چنین دیدی را به نسبت به ایشان ندارم؛ و نه تنها ندارم، بلکه با آشنایی قابل ملاحظه‌ای که با خودش و کارهایش دارم این دید را بسیار مبالغه‌آمیز و نابجا می‌دانم و رد می‌کنم.

۲- نویسنده‌ای است مغرض و فاسد (فاسدالعقیده و فاسدالعمل) و مفسد، که می‌خواسته اسلام و تشیع را لجن مال کند. من چنین دیدی را نسبت به مرحوم دکتر شریعتی ندارم. با آشنایی‌هایی که از احوال او دارم، چه در معاشرت‌ها، و

چه دیدارها و چه از کسانی که خیلی زیاد از جوانی تا حالا با او معاشر نزدیک بودند و از نظر گزارش‌هایی که می‌دهند مورد اعتماد من هستند، و چه از نظر بررسی آن مقدار از کتاب‌ها و نوشته‌هایش که خوانده‌ام و آن مقدار گفت‌وگوهای حضوری که با او داشتم، او را چنین نیافتم و نمی‌یابم.

۳- الف) کاوشگر و جستجوگری بی‌آرام که اسلام را در حد کتاب‌هایی که در دهه‌های اخیر درباره زمینه‌های گوناگون اسلامی و شیعی نوشته شده و سخنرانی‌هایی که در این زمینه ایراد شده می‌شناخته است. ب) با سؤالات و نیازهای نسل جوان، بخصوص جوان تحصیل کرده زمان خود، آشنایی فراوان داشته است. ج) پاسخ بسیاری از این سؤال‌ها و نیازها را در آنچه در کتاب‌ها و سخنرانی‌ها خوانده و شنیده نیافته است. د) به علوم اجتماعی معاصر برای یافتن پاسخ به این سؤال‌ها و نیازها رو آورده. ه) پاسخ این سؤال‌ها و نیازها را در آنها هم نیافته. و) با پیوند ریشه‌داری که در دل و احساسش با اسلام و چهره‌های برجسته اسلامی، بخصوص پیامبران و ائمه - سلام الله علیهم اجمعین - و قهرمانانی که شیعه نخستین را تشکیل می‌دادند، داشته، بار دیگر به بازشناسی اسلام پرداخته است. ز) آنچه را یافته، نوشته، گفته و عرضه کرده، تا با خود به گور نبرد؛ بی آنکه راه نقد - حتی نقد اساسی - آنها را بسته و کار بازشناسی اسلام را تمام شده بداند.

بنده دکتر شریعتی را در این چهره می‌بینم. و اضافه می‌کنم که در این بازشناسی خامی‌های فراوان دارد و کار تحقیقی مستندش از کار قریحه‌ای و ذوقی‌اش بسیار کمتر است. من می‌دانم که او در این برداشت‌های سلیقه‌ای و ذوقی که می‌تواند با خطاها و اشتباهات و انحرافات همراه باشد، ضررها هم زده - و یا می‌زند. اما در کنار این ضرر زدن‌ها، سودها و جاذبه‌هایی برای عده

زیادی از افراد دختر و پسر جوان به سوی اسلام و تشیع داشته و دارد. آیا از این ضرر و سود کدام بیشتر است؟ نمی‌دانم. این مسئله به آمارگیری احتیاج دارد. در دایره آگاهی من، کسانی که به وسیله کتابها و سخنرانی‌های شریعتی با اسلام آشنا تر شده‌اند و به اسلام رو آورده‌اند فراوانند. اما کسانی که منحرف شده باشند و انحرافشان مستند به این نوشته‌ها باشد، در دایره شناسایی من، چندان نیست. ولی این شناسایی من است؛ ممکن است شناسایی آقای مصباح عکس این باشد، ممکن است شناسایی دوستان دیگر عکس این باشد. این یک جمع‌بندی وسیع‌تر است و نمی‌تواند در دایره شناسایی یک فرد مطرح شود.

خوب، موضع من در برابر دکتر شریعتی و کارهای او موضع بهره‌برداری صحیح است؛ نه لگدکوب کردن، نه لجن مال کردن و نه ستایش کردن و بالا بردن؛ بلکه حسن استفاده از سرمایه‌ای در خدمت هدفی، با روشنگری بدون کمترین محافظه‌کاری برای تمام نقطه‌های ضعف او - که من در این زمینه تاکنون محافظه‌کاری نکرده‌ام و آن را روا نمی‌دارم. هر نقطه ضعفی در هر نوشته‌ای از دکتر مطرح شده و دوستان نشان داده‌اند، در جایی که سخن خوبی بوده گفته‌ام خوب است و در جایی که حرف بدی بوده گفته‌ام خطاست، غلط است، خام است. و مکرر گفته‌ام و به خود ایشان هم گفتم که دکتر اصولاً روش خطاست؛ روش نقص دارد؛ روش را کامل کن. ولی موضع این موضع است که باید از مجموعه کار او بهره‌برداری کرد؛ چون انصافاً در نوشته‌های دکتر تنبهاات جالب، زیبا، خوب و مؤثر فراوان است - در کنار خطاهای بسیار. و هیچ ضرورت و دلیلی در یک موضع‌گیری حاد به جای یک موضع‌گیری نقاد نمی‌بینم.

من با صراحت به جناب آقای مصباح اعلام کردم، جناب آقای مصباح! اجمالاً به شما بگویم، من در برابر دکتر شریعتی نقد سالم خواهم داشت - چنانکه داشته‌ام و بعد از این هم خواهم داشت. نیز نقد سازنده برای دیگران، و اگر خود او می‌بود تا حدودی که به او دسترسی داشتم، نقد سازنده برای خود او.

این «سازنده» که می‌گویم، مبدا رفقا از آن تفرعن علمی و محقق‌مشنانه را استنباط کنید - که من از آن بیزارم. هرگز! این کلمه را هرگز به صورت برتری‌جویی نمی‌گویم. یک مسلمانی هستم، در حدودی مطالعاتی دارم، در کار یک فرد دیگر نقص‌ها می‌بینم، نقادی سازنده می‌کنم. نه اینکه بنده رهبر او هستم و او باید پیرو بنده باشد. هرگز! من هرگز با هیچ‌کس، با احدی، چنین رابطه‌ای را در طول عمرم نخواستم داشته باشم از این رو منظور من نقد سازنده برای دیگران و استفاده‌کننده از آنچه او آورده و می‌تواند مورد بهره‌برداری قرار گیرد، است. و اگر خودتان را به اندازه کافی صاحب‌نظر در مسائل مطرح شده در کتاب‌های دکتر شریعتی نمی‌دانید، به آقایان هشدار می‌دهم، - نه فقط کتاب‌های او، بلکه همه کتاب‌ها، کتاب‌های بسیاری از نویسندگان دیگر هم همین طور است - که باید در نقل مطالب آنها برای دیگران خوددار باشید. شما حق ندارید همه مطالب دکتر شریعتی را برای همه مردم نقل کنید و خوراک فکری جوان‌های ما قرار بدهید. چنین حقی ندارید؛ چون خطا خیلی زیاد است. شما حق ندارید.

شما، چنانکه گفتم، نه فقط در مورد کتاب‌های او، بلکه در همه موارد، فقط حق دارید حامل محکمت دین برای مردم باشید. مبدا چیزهایی که ذره‌ای بوی متشابهات می‌دهد، از هر کسی که باشد، برای مردم نقل کنید!

مطلبی را که می‌دانید جای درنگ است بپرسید. و اگر برای بنده و دوستان عزیز دیگری که در قم در دسترس شما هستند صلاحیتی قائلید که می‌شود با آنها مشورت کرد، با کمال میل آماده‌ام. مشورت کنید. بپرسید، که مثلاً فلان مطلب در فلان کتاب هست، نظرت چیست؟ بنده هم قول نمی‌دهم که درباره همه مسائل کتاب‌ها حضور ذهن داشته باشم و نظر خاصی بدهم. ممکن است در پاسخ شما بگویم بنده هم مثل شما نمی‌دانم و باید بیشتر مطالعه کنم. امیدوارم این «نمی‌دانم» را از من مکرر شنیده باشید. این هم موضع کلی من درباره مرحوم دکتر شریعتی و کارهای او و آثار او. اما درباره صفات شخصی افراد و اینکه چه کار می‌کرده، چه کار نمی‌کرده، مبالغت دینی‌اش چه بوده، چه نبوده؛ این حرف‌ها را کنار بگذارید!

من قبول دارم که سخنان دینی مشمول قاعده «انظر الی ما قال، و لا تنظر الی من قال» نیست - خود دکتر هم ظاهراً این را قبول دارد - اما مسائل خصوصی را، که اطلاع از آنها برآستی دشوار است، در داوری‌های فکری پیش کشیدن کار غلطی است. البته یک وقتی انسان واقعاً می‌خواهد بفهمد این آقایی که «ما قال» او چنین است، از نظر «من قال» چگونه آدمی است او باید به دنبال شناخت برود، اما نباید به شایعات، به گفته‌ها، به این حرف‌ها، ترتیب اثر بدهد، زیرا خطرناک است. این همان است که اسلام آن را نهی کرده؛ این همان است که قرآن و سنت نهی کرده‌اند.

بنابراین، درباره دکتر از نظر رفتار خصوصی هیچ نظری ندارم؛ نه مثبت نه منفی؛ هیچ کدام. آنچه عرض کردم درباره مجموعه آثار و افکار و اندیشه اوست. دکتر نه تنها در زمینه‌های مربوط به اسلام خامی‌ها داشت، بلکه در زمینه‌های مربوط به اقتصاد جهانی هم خیلی راحت خیال می‌کرد که فلان مسئله

اقتصادی دیگر تمام شده است. حتی در آخرین گفت‌وگویی که در حدود ده، یازده ماه پیش داشتیم همین را می‌گفت.

دو نقد دیگر هم بر دکتر بود - که نقد بر همان شاعریت و روح حساس اوست - یکی پرخاشگری‌های نابجا، و یا بیش از حد، به چهره‌ها، در گفته‌ها و نوشته‌هایش؛ و دیگری ستایشگری‌های مفرط. انسان در بعضی از نوشته‌های او می‌بیند اباذری که او توصیف می‌کند انگار یک قدم از محمد(ص) بالاتر است. این همانی است که اول عرض کردم که دکتر به نظر من بیش از آنکه اندیشمند باشد شاعر بود. شاعری بود که احساس ظریف و لطیف و وسیع و متلاطم با قریح‌های سرشار و ذکاوتی فراوان داشت. در همان شبی که گفتم، ایشان وقتی خواست بگوید ما همه خصلت‌های این جهان را در یکی داریم (آنچه خوبان همه دارند)، رفت سراغ علی - علیه‌السلام. در حالی که یک مسلمان باید به سراغ پیغمبر برود؛ پیغمبری که علی آن قدر در برابرش تواضع می‌کرد. گفت بله، همه این کمالاتی را که دیگران در فلان کس و فلان کس دارند، ما در علی داریم. اسلامی که قهرمانش بخواهد فقط علی باشد خیلی ناقص است، رهبر اول اسلام پیغمبر اکرم است؛ نمونه عالی و اسوه حسنه‌اش اوست - صلوات الله و سلامه علیه. علی را هم ما با معیارهای پیغمبر می‌شناسیم. ابوذر را با معیارهای هر دو ارزشیابی می‌کنیم. سلمان را همچنین. عمار را همچنین. بنابراین، این دو نقیصه در دکتر بود: پرخاشگری‌های بسیار نابجا - یا اگر هم به‌جا بود بیش از حد بود - و ستایشگری‌های نابجا، یا اگر هم به‌جا بود بیش از حد بود.

یادم می‌آید در یک دیدار دیگری که بعد از آمدن از زندان بود همین را به او گفتم. گفتم دکتر، چرا در کتاب «کویر» نوشته‌ای «معبودهای من»؟

معبودهای من یعنی چه؟ البته خودش یک بحث و نظر دیگری داشت و می‌گفت من با یک دید دیگری این را نوشتم. گفتم آقا، این دید دیگر که در این عبارات منعکس نمی‌شود.

این مجموعه توضیحاتی بود که من درباره دکتر و کار و آثار او داشتم؛ و هیچ‌گاه نباید به مسائل شخصی او ذره‌ای ارتباط داشته باشد.

والحمد لله و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين.

شریعتی و مسئلہ خاتمیت
(جلسہ دوم)

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

جناب آقای مصباح در جلسه اخیر درس «نهایه»ی خودشان مطلبی را با طلابی که در آن درس شرکت داشته‌اند مطرح کرده‌اند و به آنها تکلیف کرده‌اند که تکلیف الهی‌شان ایجاب می‌کند درباره این مطلب تحقیق کنند و بعد از تحقیق ببینند چه وظیفه دینی بر سر راهشان هست و در انجام آن وظیفه مسامحه نکنند. برخی از دوستانی که در آن جلسه، یا خارج از آن جلسه، بوده‌اند و با این بحث ارتباط داشته‌اند یک راه تحقیق را این دانسته‌اند که همین مطلب را با افراد و صاحب‌نظران دیگر نیز در میان بگذارند و نظر آنها را بخواهند. بر همین اساس بود که با من هم تماس گرفتند.

از این گذشته، طبیعی است که تکلیفی را که ایشان در آن درس و بحثشان با طلاب مطرح کرده بودند، چیزی نبود که منحصرأ متوجه طلاب آن درس باشد؛ بلکه می‌توانست متوجه هر انسان متعهد مسئولی باشد.

بنابراین، به دوستان قول دادم که در اولین فرصت ممکن با آنها پیرامون این مطلب تبادل نظر کنیم. و اولین فرصت ممکن همین دیدار مقرر و مسعودی بود

که در این ایام با رفقا در اینجا داشته‌ایم.

مطلب اساسی جناب آقای مصباح در این گفت‌وگو این است که در این ایام خطری بزرگ اسلام و اصالت نهضت‌های اسلامی را تهدید می‌کند، و این خطر عبارت است از تحریف تعالیم اسلام در شکل نوآوری و نوپردازی به منظور قابل قبول کردن اسلام برای کسانی که دستخوش افکار مادی شده‌اند؛ یا به منظوره‌های غرض آلود دیگر.

راجع به این مطلب اصلی باید بگویم که اصل این خطر و مهم بودن و بزرگ بودن این خطر مورد تأیید کامل من هم هست؛ با این تذکر که این خطر مربوط به امسال و پارسال و چهار - پنج سال و هفت - هشت سال اخیر نیست. این خطر، لااقل در سال‌های زندگی من، سابقه‌ای خیلی طولانی داشته است. یعنی در عصر ما، در این ایامی که ما پشت سر گذاشتیم، سابقه طولانی داشته است. شاهد آنکه خود من در سخنرانی‌ای که پانزده سال قبل در جشن مبعث انجمن‌های اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران در امیرآباد ایراد کردم، به طرح همین خطر پرداختم و در آنجا مخصوصاً با صراحت روی دو نوع تحریف و خطر بزرگ تکیه کردم: یکی، خطر ارتجاعیون و دیگری خطر نوپردازان - با همین تصریح. این سخنرانی در همان سال در سالنامه «مکتب تشیع» تحت عنوان «مبارزه با تحریف، یکی از هدف‌های بعثت» چاپ شد، که دوستان می‌توانند سالنامه آن سال را پیدا کنند. الان دقیقاً یادم نیست که چه سالی بود. اگر در جایی، مثل کتابخانه‌ها، دوره‌های سالنامه «مکتب تشیع» وجود داشته باشد، دوستان می‌توانند آن را پیدا کنند و بخوانند.

بنابراین، اصل خطر از دیرباز مورد توجه ما بوده و روی آن تکیه داشته‌ایم.

ولی جناب آقای مصباح در بحث خودشان، علاوه بر اصل مطلب، این خطر را

اصولاً به این شکل مطرح کرده‌اند که خطر مربوط است به نوشته‌های مرحوم آقای دکتر علی شریعتی؛ و بعد روی سه مطلب اساسی انگشت گذاشته‌اند و یادآوری کرده‌اند که آنچه دکتر شریعتی درباره این سه مطلب نوشته، مصداق همین تحریف خطرناک است. ایشان در هر یک از این سه مورد به عبارت‌های معینی استناد کرده‌اند و از طلاب و دیگران خواسته‌اند که روی این عبارت‌ها دقت بکنند و ببینند آیا آنها هم از این عبارت‌ها این تحریف را می‌یابند یا نه. اگر آنها هم می‌یابند که در این عبارت‌ها حقایق اسلامی تحریف شده، طبعاً باید وظیفه‌ای را که در برابر تحریف دارند انجام دهند؛ و اگر چنین نباشد و برداشت دیگری داشته باشند، این برداشت دیگرشان را با این استاد مطرح کنند تا ایشان روشن شوند که آیا مسئله آیا این‌طور هست یا نه، و ایشان در موضع خودشان تجدیدنظر کنند. دوستان این عبارات را در نوشته‌ای که به خط جناب آقای مصباح بود آوردند و به من دادند. توضیحاتی هم در این نوشته که در شش صفحه بود وجود داشت. علاوه بر این، نوار [آقای مصباح] را نیز آوردند و من آن را گوش کردم. قرار شد که در دیدار امروزمان در زمینه این مطالب بخصوص با هم تبادل نظر کنیم.

مطلب اول درباره وحی و عقل است. من دو صفحه‌ای را از نوشته‌های ایشان که مربوط به این مطلب است عیناً می‌خوانم.

اسلام‌شناسی، چاپ مشهد، صفحه ۶۹:

«خاتمیت می‌خواهد بگوید انسان‌ها تاکنون احتیاج داشته‌اند برای زندگی خودشان از ماوراء تعقل و تربیت بشریشان هدایت شوند. حالا در این زمان، در قرن هفتم میلادی، بعد از آمدن تمدن

یونان، تمدن روم، تمدن اسلام، قرآن، انجیل و تورات تربیت مذهبی انسان تا حدی که لازم بود انجام پذیرفته است و از این پس انسان بر اساس این طرز تربیتش قادر است که بدون وحی و بدون نبوت جدیدی خود روی پای خودش به زندگی ادامه دهد و آن را کامل کند. بنابراین دیگر نبوت ختم است، خودتان راه بیفتید.»

صفحه ۷۰، سطر ۶:

«پیغمبر اسلام می‌گوید که از حالا به بعد تربیت شده‌ای و شعورت تا حدی که بتواند صلح و سازش و سعادت و تکامل و آسایش برقرار کند، رسیده است. تو می‌توانی و می‌فهمی، یعنی اندیشه‌ات به مرحله‌ای از تکامل رسیده که احتیاج ندارد باز هم وحی دست تو را بگیرد و پا به پا ببرد. از این پس، عقل جای وحی را می‌گیرد، البته عقلی که با وحی در طول قرون پیش تربیت یافته و بالغ شده است.»

«نقد و بررسی از این دو فقره بنحوی روشن است که نویسنده بشر را به صورت طفلی تصور کرده که می‌خواهد راه بیفتد، ولی قدرت راه رفتن روی پای خودش را ندارد. تمدن یونان و روم و اسلام هر یک به نوبه خود لله‌وار دست او را گرفته و پا به پا برده‌اند؛ تا قرن هفتم میلادی، که بالغ و از این‌ها بی‌نیاز شد و قدرت یافت که روی پای خودش راه برود. از این پس به او گفته شد تو می‌توانی و می‌فهمی و دیگر احتیاج به وحی نداری. از این پس، عقل جای وحی را می‌گیرد.»

اساساً باید توجه داشت که اصیل‌ترین جهت نیاز به وحی، که

رکن برهان نبوت را تشکیل می‌دهد، این است که عقل با همه تکاملش کافی نیست که راه دقیق دنیا و آخرت را نشان بدهد.

اگر تمدن روم و یونان و سایر تمدن‌ها و فرهنگ‌ها و ایدئولوژی‌های بشری می‌توانست این نیاز را برطرف کند، دلیلی بر لزوم نبوت وجود نمی‌داشت. اکنون در قرن بیستم — و نه در قرن هفتم — هنوز هم بشر قادر نیست با عقل تکامل یافته و تربیت شده‌اش طرح و برنامه‌ای برای زندگی خود ترسیم و تعیین نماید که سعادت ابدی او را تضمین نماید. و سرّ خاتمیت اسلام، بقای این آیین جاویدانی در میان بشر است؛ که به کمک آن می‌تواند راه صحیح سعادت ابدی را تشخیص دهد، نه کامل شدن عقل و رسیدن اندیشه به حدی که بتواند صلح و سازش برقرار کند. و اگر این است، که دیدیم بشر بعد از قرن هفتم میلادی چقدر بهتر از قرن‌های قبل از آن صلح و سازش برقرار کرد!

نویسنده تصور کرده که دستگاه نبوت دستگاهی است که بشر در بعضی از دوره‌های تکاملی‌اش در کنار تمدن‌های یونان و روم به آن نیاز داشته و اکنون دیگر دورانش سپری شده و جای خود را به عقل داده است. و نتیجه طبیعی چنین طرز فکری این است که بشر از این پس که دوران جدید تکامل خود — دوران بی‌نیازی از وحی — را می‌گذراند، می‌تواند با عقل خود برای زندگی‌اش برنامه‌ریزی کند و حتی قوانین اسلام را لغو و نسخ نماید. البته به این نتیجه تصریح نکرده، ولی حتی در همین کتاب اسلام‌شناسی شواهدی بر توجه به آن و پذیرفتنش وجود دارد.

از جمله در صفحه ۵۰۸ درباره تعداد زوجات می‌نویسد:

«بی‌شک وجدان عصر ما از چنین اهانت زشتی نسبت به زن جریحه‌دار می‌گردد؛ اما در گذشته، و بخصوص در جامعه‌های ابتدایی، این اصل به بسیاری از زنان محروم و بی‌سرپرست [که خود و احیاناً فرزندان یتیمشان برای همیشه از زندگی گرم و امن و سالم خانوادگی محروم می‌شده‌اند،] امکان آن را می‌داده است که آینده خویش را [که فقر و پریشانی و فساد تهدیدش می‌کرد] در پناه مردمی [که در آن روزگار تنها پناهگاه زن و کودک بوده است -] نجات دهد.»

و در صفحه ۵۳۰ می‌نویسد:

«و تعدد زوجات را در گذشته، و آن هم در یک جامعه قبایلی و بدوی یا پدرسالاری که هنوز تا مرحله بورژوازی و مدنیت پیچیده اجتماع شهری و خانواده تک همسری فاصله بسیار دارد، اگر با دید حال، و آن هم به‌گونه‌ای که گویا در جامعه متمدن اروپای امروز می‌گذرد بررسی کنیم، بی‌شک آن را مطرود خواهیم دانست. [و شایسته محکومیت و سرزنش. اما، چنین روشی به همان اندازه که به کار تبلیغات و هیاهو و هوچیگری می‌آید، برای علم و تحقیق زیان‌آور است و چشم محقق را از دیدن دقیق واقعیت نابینا می‌سازد].»

این بحثی است که ایشان درباره وحی و عقل آورده‌اند و نظر و استنباطشان صریحاً این است، که آقای دکتر شریعتی می‌خواسته بگوید با خاتمیت و با آمدن قرآن و پیامبر اسلام - صلوات الله و سلامه علیه - بشر دیگر نیاز به استفاده از تعالیم وحی و استناد به این تعالیم ندارد؛ بلکه یکسره وحی را در

کنار می‌گذارد و با عقل و آنچه اندیشه او به عنوان قوانین و آیین زندگی برای او روشن می‌کند و مقرر می‌دارد زندگی خود را برنامه‌ریزی و اداره می‌کند. من در این عبارت‌ها دقت کرده‌ام؛ و در اصل مسئله هم به جوانب مختلفی که به این بحث مربوط می‌شود دقت کرده‌ام، و انصافاً نیافتم که نویسنده خواسته باشد چنین چیزی را بگوید. توجه کنید، مردم در زمان پیغمبر اکرم — صلوات الله و سلامه علیه — یا در زمان هر یک از پیامبران — سلام الله علیهم اجمعین — اگر سؤالی یا مشکلی داشتند چه کار می‌کردند؟ اگر سؤالی و مشکلی درباره آیین زندگی و درباره برنامه زندگی داشتند، یکسره مستقیماً به پیغمبر مراجعه می‌کردند و از او سؤال می‌کردند. لذا در قرآن می‌بینید: «یسئلونک عن المحیض»^۱، «یسئلونک عن الاهله»^۲، «یسئلونک عن الروح»^۳؛ یعنی تا برای آنها سؤالی بالطبع پیش می‌آمد، یا مخالفان و معاندان سؤالی را سر راه مردم می‌گذاشتند، آنها چه کار می‌کردند؟ یگراست به در خانه پیغمبر می‌رفتند و سؤال می‌کردند. آیا در این مراجعه قدرت اندیشه از طرف مردم به کار می‌افتاد؟ آیا مردم در یافتن پاسخ این سؤالات، بر اندیشه و تعقل و تدبر و تجزیه و تحلیل و نتیجه‌گیری از آنها هیچ تکیه‌ای داشتند؟ یا همین‌طور که از قرآن، از تاریخ، و از بررسی تاریخی روابط مردم با انبیا پیداست، مطلب مشکلی که پیش می‌آمد خودشان را راحت می‌دیدند که به در خانه پیغمبر بروند؟ خیلی خوب؛ این روشن است. حالا سؤال: آیا پس از پیغمبر اسلام — صلوات الله و سلامه علیه — از این نظر چه وضعی پیش می‌آید؟ آیا مردم همچنان تا مطلبی برای ایشان پیش می‌آید یک چنین ملجأیی در اختیار دارند،

۱. سوره بقره، آیه ۲۲۲.

۲. سوره بقره، آیه ۸۵.

۳. سوره بقره، آیه ۱۸۹.

یا حتی برای استفاده از آورده‌های این ملجأ هم باید مقدار زیادی تلاش علمی و فکری و اندیشه‌ای و اجتهاد داشته باشند؟

از نظر شیعه، در عصر حضور ائمه - سلام الله علیهم اجمعین - باز یک چنین ملجأیی هست و امام نقشی مشابه نقش نبی دارد و در زمان وجود ائمه چنین ملجأیی حضور دارد. اما در عصر غیبت چه؟ - که این بحث هم در عصر غیبت مطرح است. آیا در عصر غیبت، که برای مردم دنیا سؤال و مطلبی پیش می‌آید و حوادث واقعه برای انسان ده‌ها سؤال پیچیده پیش می‌آورد و در سر راه انسان معماهای گیج‌کننده به وجود آورده و به وجود می‌آورد، مردم در این دوره می‌توانند به آن آسانی و سادگی و راحتی به سراغ وحیی بروند که به تعبیر جناب آقای مصباح، لله‌وار آنها را در آغوش می‌گرفت؟ یا در این عصر چاره‌ای جز این نیست که با به کار انداختن اندیشه و تدبر و قدرت تجزیه و تحلیل، اولاً سراغ یافتن اصولی بروند که در وحی آمده؛ ثانیاً سراغ اینکه آیا خصوص این واقعه هم (نه تنها اصول) در وحی و نصوص دینی مورد بحث قرار گرفته یا نه؛ و ثالثاً، اگر در نصوص دینی، متعرض این مسئله خاص نشده‌اند، آن وقت حکم فروع را از اصولی که آنها القاء فرموده‌اند استنباط کند؟

آیا تردیدی در این وجود دارد که بشر پس از ختم نبوت و پس از دوری و دست نیافتن به امام حاضرِ جانشین نبی، تنها راهش این است که باید به تقویت اندیشه‌اش و به کاربرد اندیشه‌اش پردازد و بر آن تکیه کند؟ - بی‌آنکه دیگر بخواهد متکی به وحی و نبوت جدیدی باشد (کلمه «جدید» در همین عبارتی که از مؤلف نقل کرده وجود دارد) و بی‌آنکه بتواند مثل گذشته در انتظار این باشد که شاید خداوند نبی جدید و وحی تازه‌ای بفرستد و باز دست او را بگیرد.

این درباره مسئله اول.

بحثی که الان می‌کنم صرفاً روی نکته مذکور (مسئله وحی جدید) تکیه دارد؛ چون، در بحث‌های قبلی اصلاً خواستیم فهم مطلب را برای رفقا باز کنیم و خاتمیت را بیان کنیم، لذا طبعاً مسائلی پیش می‌آمد که باید در مورد یک‌یک آنها گفته می‌شد این مورد تعرض ما نیست و آن مورد تعرض ما هست، و اصلاً ممکن بود در ادامه گفت‌وگو با دوستان هم به نتیجه روشنی نرسیم؛ چون بحث خیلی گسترده می‌شد. ولی همان‌طور که ملاحظه می‌کنید، در این بحث صرفاً روی این نکته و روی آنچه در این زمینه باید یادآوری کرد، تکیه می‌شود.

حال، آیا این عبارتهای آقای دکتر شریعتی ناظر به این مطلب درست روشن و واضحی است که بنده عرض کردم، یا ناظر به آن برداشتی است که آقای مصباح دارند؟ من انصافاً نمی‌توانم بگویم این عبارات ناظر به برداشت ایشان است. و احتمال قوی می‌دهم که این مطلب در نظر او بوده و خواسته همین را بکند. اگر عبارت مبهم است، اگر عبارت رسا نیست، اگر عبارت این شائبه را دارد که آن مطلب انحرافی اول را به شنونده القاء بکنند، روش پسندیده منطبق با تربیتی را که اسلام، پیشوایان اسلام، قرآن، کتاب، سنت و عترت برای ما داشته‌اند این است که به هر کسی که با این کتاب سر و کار دارد یادآوری کنیم و بگوییم ای خواننده، ای شنونده، مبادا از این عبارت دچار این انحراف بشوی! اگر این عبارت در ذهن این شائبه را به وجود آورد، بدان که این فکر، این طرز فکر که ما اصلاً دوران استفاده از وحی را پشت سر گذاشتیم و حالا یکسره از عقل استفاده می‌کنیم، ضد اسلام و قرآن است و فکری تحریفی است. اگر این مطلب دوم باشد، البته مطلب صحیحی است. همچنین باید به نویسندگان هم یادآوری کنیم که آقا، وقتی می‌خواهی درباره این مسائل حساس

و ظریف چیزی بنویسی، اگر منظورت این دومی است، که این کفر است و انحراف از اسلام است و انحراف از قرآن است؛ و اگر منظورت آن است که بشر بعد از خاتمیت، بعد از عصر ائمه، دیگر نمی‌تواند مثل بشر گذشته به نبوت مانند یک لله نگاه بکند، البته این مطلب صحیحی است، اما باید آن را با عبارت روشنی بیان بکنی که شائبه این انحراف و ضلال و اضلال در آن نباشد. این را باید به نویسنده یادآوری کنیم. و همین طور به عموم. می‌پرسند با کتاب‌هایی که این نوع عبارت‌های مبهم در آنها هست چه باید بکنیم؟ باید به عموم یادآوری کنیم که این نوع کتاب‌ها (البته همه کتاب‌ها این‌گونه نیست) که حاوی این نوع مطالب مبهم‌اند و در معرض ضلال و اضلالند، کتاب‌های عمومی نیستند. این کتاب‌ها را کسانی بخوانند که قدرت تشخیص این را داشته باشند که این مطلب باید آن معنی را افاده کند و نه این معنی را. تنها آن کتاب‌هایی را از این نویسنده می‌توان بدون دغدغه به عموم معرفی کرد که این‌گونه شائبه‌ها در آن نباشد. من فکر می‌کنم فرمولی که با موازین مورد قبول و مورد علاقه ما سازگار است یک چنین فرمولی است.

اما، موضع‌گیری جنجالی و جنجال‌آفرین و تحریکات‌دار، که با شدت و حدت همراه است، به نظر من با توجه به مجموع جوانب مختلف مربوط به این بحث و این شخص و این عصر، نتیجه عکس دارد. این نوع موضع‌گیری‌ها بسیاری از افراد را به یاد چماق‌های تکفیری می‌اندازد که در تاریخ درباره عصر تفتیش عقاید کلیسا و قرون وسطی خوانده‌اند. و موجب می‌شود که زمینه‌های مثبت و ارزنده هدایت نسل جوان که امروز در دسترس دوستان علاقه‌مند قرار گرفته تباہ شود و به زمینه‌های ضد تبدیل شود، و باز به تدریج — (فکر نکنید که این کار کاری است که در ظرف یک روز یا دو روز می‌شود) —

به تدریج با تبلیغات مسموم دیگری که نهضت‌های مادی - الحادی و قدرت‌های خودکامه سوء استفاده کننده از همه چیز (از جمله مذهب) دارند، بار دیگر میان همه مردم جوان درس خوانده مطالعه‌کن و اهل علم، همان جدایی شوم که بنده در شهر قم ناظر آن بودم («ناظر»؛ یعنی دیگر خبر نیست که کسی بخواهد برای من نقل کند) به وجود می‌آید.

در سال ۱۳۲۵ که من به قم آمدم (یعنی سی و یک سال قبل) با کمال تأسف به چشم خودم می‌دیدم در قم کوچک آن روز که محدوده مرکزی شهری‌اش از بازار تا فلکه ارم بود و در آن موقع فقط یک دبیرستان در آن وجود داشت (دبیرستان حکیم نظامی)، معلم و محصل مدرسه از یک پیاده‌رو خیابان می‌رود و معمماً از یک پیاده‌رو دیگر، و برآستی از هم پرهیز می‌کردند.

آیا قرار است بار دیگر به چنین وضع شومی برگردیم؟ آیا نمی‌خواهیم مطالعه کنیم و ببینیم این وضع شوم از کجا ناشی شده بود؟ آیا نمی‌خواهیم تلاش‌هایمان را در زمان خودمان هدایت و رهبری کنیم؟

جناب آقای مصباح در بحثی که با ایشان کردم فرمودند من به‌عنوان اتمام حجت می‌گویم. گفتم برادر، اتمام حجت چیست؟! قبل از اتمام حجت، هدایت مطرح است. اگر هدایت آسیب دید چه اتمام حجتی؟ من به‌عنوان یک فرد کارشناس این فن می‌گویم. اگر قرار است در روحانیت کسی به‌عنوان صاحب‌نظر در مسائل مربوط به نسل جوان درس خوانده در ارتباط با مذهب نام برده شود، لاقلاً من که یکی از آنها هستم. عمرم را در این راه گذراندم. من به‌عنوان کارشناس صاحب‌نظر این فن می‌گویم این خطرناک است. اتمام حجت چیست؟! می‌گویم این تمام رشته‌های این سی - چهل سال را پنبه می‌کند. اتمام حجت یعنی چه؟

چه کسی گفته است اگر ما با بیان روشن‌گر نقطه‌های انحرافی را بیان کنیم کافی نیست؟ طول می‌کشد؟ طول بکشد! کار مفید طولانی بهتر است یا کار پرخطر فوری؟ کدام یک؟ به ایشان گفتم، من از اول که کتاب‌های مرحوم دکتر شریعتی مطرح بوده همین موضع را داشتم که الان دارم. گفتم دکتر شریعتی از دید من یک محقق جامع‌الشرایط و جامع‌الاطراف در زمینه مسائل اسلامی که دارای صلاحیت‌های فنی لازم برای اظهارنظر درباره مسائل اسلامی و فهم صحیح کتاب و سنت باشد نیست. او آشنا به معارف زمان و زبان زمان هست، ولی آشنایی‌اش با معارف اسلام در حد یک جستجوگری است که خواسته به اسلام بازگردد - با سرمایه‌ای غیر کافی از نظر معارف تحقیقی اسلامی؛ از نظر صلاحیت‌های لازم برای یک نوآور اسلامی. من این نظر را در پایان بحث، فرموله بیان خواهم کرد.

من این را از اول درباره او گفته‌ام. گفتم بنابراین، در نوشته‌های او و سخنرانی‌های او و افکار او، حتی اشتباه فهمی‌های «کلی» وجود دارد. به خود مرحوم دکتر شریعتی، دو - سه بار مکرر این را گفتم و یادآوری کردم. در آخرین دیدار دوه‌دو که با ایشان داشتم، در آن رمضان آخری که در حسینیه ارشاد سخنرانی می‌کرد، - که متأسفانه در آن اواخر بود - ایشان با صورتی که من او را جدی یافتم، نه تعارف، گفت فلانی، من برآستی در اختیار شما هستم؛ آن‌طور که راهنمایی می‌کنید، آن‌طور که مفید می‌دانید، آن‌طور که صحیح می‌دانید، روی گفته‌ها و نوشته‌ها اظهارنظر بشود و از این به بعد هم هدایت شود. که متأسفانه ایشان به فاصله کوتاهی بعد از آن گرفتار شد و نشد که کاری در این زمینه صورت بگیرد. به‌هر حال توجه بفرمایید، این موضع‌گیری، موضع‌گیری اینکه طلاب، جوان‌های تحصیل کرده، مردم عادی، نباید درباره

مرحوم دکتر شریعتی و آثار او و کارهای او غلو کنند، مبالغه کنند، گزاف‌اندیشی کنند، این مسئله‌ای است که باید گفته شود و باید روشن شود. اما، به نظر من، این مجوز آن نیست که برکات صحیح و آثار خوب و نتایج ارزنده و برداشت‌های بسیار جالب و خوش‌قریحه او را هم که در نوشته‌ها و کارهایش دارد، یکسره کنار بگذاریم و بی‌ارزش قلمداد کنیم. من این را با آن انصاف اسلامی که خود در تربیت خویشتن از نخستین سال‌های زندگی تا امروز روی آن تکیه داشته‌ام سازگار نمی‌بینم. نوشته‌هایی را نیز که در مورد مسئله اول خواندم، با توجه به این نکاتی که در زمینه نقش عقل و اجتهاد عرض شد، چنین نیافتم که مؤلف برآستی با این عبارات می‌خواسته بگوید ما باید یکسره از عقل استفاده کنیم و تعالیمی را که وحی برای ما آورده کنار بگذاریم.

نقش شریعتی در جنبش
دانشجویی خارج از کشور

متنی که ملاحظه می‌فرمائید بخشی از گفتگوی آیت‌الله شهید دکتر بهشتی با اعضای دبیرخانه شورای انقلاب است که در آن به پاسخگویی به شبهاتی که گفتگوی مشابهی که با ابوالحسن بنی‌صدر بیار آورده می‌پردازند. بنی‌صدر در بخشی از سخنان خود، بدون در نظر گرفتن واقعیتهای تاریخی به بزرگنمایی نقش خود در اروپا پرداخته و اهمیت پیشقراولان نهضت اسلامی در آن دیار را نادیده می‌گیرد. آیت‌الله بهشتی با ارایه توضیح خود به واقعیتهای مهمی اشاره می‌کنند که تأثیر انتشار آثار دکتر شریعتی در جنبش دانشجویی خارج از کشور از آن جمله است. متن کامل این گفتگو در کتاب اولین رئیس‌جمهور^۱ آمده است که علاقمندان را به مطالعه آن ارجاع می‌دهیم.

عرض کنم که، یک چیزی که به گذشته مربوط می‌شود و اینجا بود، این بود که [گفته است] آن وقت که اروپا را مارکسیسم تسخیر کرده بود، ما دونفر بودیم از فرانسه، من و حبیبی، دو نفر هم از هامبورگ آقای دکتر کارگشا و آقای هوشی،

۱. اولین رئیس‌جمهور. به کوشش محمدجواد مظفر. (تهران، انتشارات کویر، ۱۳۷۸).

آمدیم و بچه‌ها را از چنگال مارکسیسم رهانیدیم. خوب، این مربوط به سالهایی است که من در آنجا حضور داشتم. من اول سال ۴۴ به آنجا رفتم تا ۴۹، در آن موقع، در فعالیتهای مربوط به ایجاد انجمن‌های اسلامی دانشجویی فارسی زبان و ایجاد یک حرکت اسلامی در برابر حرکت کنفدراسیون و تشکّل و سازمان‌دهی و سخنرانی و شرکت در جلسات بحث و مناظره اینها با مارکسیست‌ها، من ایشان را لاقفل یک‌جا هم ندیدم. ایشان در آن سالها آرام آرام به این جریان کشیده می‌شدند، در آن اواخر (شاید سال ۴۸ و ۴۹) بود که آقای حبیبی (بیشتر) و بعد آقای بنی‌صدر در میدان آمدند و بعد از سال ۵۰ به این طرف بود که این آقایان بیشتر آمدند - آقای بنی‌صدر بیشتر آمدند و آقای قطب‌زاده در برخورد مسائل سیاسی با مارکسیست‌ها در جلسات حضور پیدا می‌کردند (آن موقع من برگشته بودم) و آقای بنی‌صدر و حبیبی در مسائل ایدئولوژیک و سیاسی، و بعد در اواخر آقای سروش این کار را می‌کرد. بعد در این فاصله دو اثر و پشتوانه مهم [وجود داشت]: یکی نقش امام خمینی به عنوان کسی که در لوای اسلام و روحانیت مبارزه با طاغوت را با قاطع‌ترین وجه مطرح کرد و اصلاً زمینه ساز بود. و حتی آن وقت که من شروع کردم همیشه می‌گفتم که من شروع کننده هستم در زمینه‌ای که امام خمینی آن را فراهم کرده است. و مبارزات این گونه‌ای. و حتی نقش قبلی آقای مهندس بازرگان در این زمینه. همان وقت‌ها نوشته‌های ایشان، مدافعات آقای مهندس بازرگان - من در عین نقد بر آقای مهندس همیشه از ایشان تجلیل می‌کنم؛ این اگر عیب من است، عیب است و اگر حسن است، حسن است. بر بینش سیاسی ایشان در رابطه با سیاست خارجی، به خصوص آمریکا و ایران، نقد دارم، ولی از نقش ایشان در سالهای ۲۲ به بعد تا سال ۴۲

تجلیل می‌کنم. خوراک این انجمن‌ها مقداری کتابها و نوشته‌های ایشان بود، نوشته‌های مرحوم آیت الله طالقانی، نوشته‌های مرحوم استاد مطهری، یک مقدار نوشته‌های خود من و دوستان دیگر که آن موقع کمی از آن منتشر شده بود و تا به حال هم نرسیده‌ام همه را سامان بدهم، به علت احساس مسئولیت اجتماعی - و بعد هم سخنرانی‌هایی که خود من در جلسات می‌کردم. اولین بار جلسات بزرگ دانشجویی ایرانی در رابطه با اسلام به تعبیر بچه‌ها با دعوت از من در آنجا شروع شد. در مونیخ اصلاً جرأت نمی‌کردند از ترس کنفدراسیونی‌ها جلسه اسلامی بگذارند، این برادرمان مهندس سالاری هست که استاد علم و صنعت است، ایشان را این قدر تشویق می‌کردم که آقا یک جلسه بگذارید، اینها می‌ترسیدند بالاخره من در سال ۴۸ یا ۴۹ بود که گفتم باید جلسه بگذارید، و تمام چپ‌ها و راست‌ها را دعوت کنید، من هم می‌آیم. تا آنها بالاخره توانستند یک جلسه بزرگ ۱۶۰ - ۱۵۰ نفری از دانشجویان ایرانی بگذارند بحث‌های اسلام و ماتریالیسم، اسلام و اقتصاد زن در اسلام... را در شهرهای مختلف آلمان و اطریش مطرح می‌کردیم. البته من به علت گرفتاریها و مشکلات کمتر می‌رسیدم به انگلستان و فرانسه بروم. من می‌بینم که تمام اینها فراموش شده و بعد هم نقش عجیب و خلاق و فراگیر مرحوم دکتر شریعتی در این انقلاب و در جذب نسل جوان و اندیشه جوان به اسلام، که اصلاً از آن یادی نشده، و تأثیری که تک تک سخنرانی‌ها و جزوه‌های مرحوم دکتر شریعتی در طول این مدت در آمریکا و اروپا داشته است. تا قبل از رفتن امام به پاریس، بیشتر نوشته‌ها و سخنرانی‌ها و نوارهای دکتر غذا و خوراک آنان بود. او مثل سفره بود و بقیه مثل مخلفات سفره اصلاً از این عوامل دیگر یادی نشده.

من از مجموع این تکه‌ها به اضافه مطالب متعدد دیگری که هست، احساس کردم آن مسئله کیش شخصیت که درباره ایشان به عنوان مضمون می‌گویند و ایشان گویا این را هم در یک جا به دوستان ما منتسب کرده‌اند که آن را دوستان ما منتسب کرده‌اند که آن را دوستان ما منتسب کرده‌اند که آن را دوستان ما منتسب کرده‌اند؛ در حالی که اگر شما بدانید این را در اروپا، همان وقتی که این کتاب منتشر شده بود، کسانی که با ایشان آشنایی داشتند، این را گفته بودند که «کیش شخصیت» نموداری است از احساسات درونی ایشان.

این یک برداشت من بود که یک نوع خودمحوری، بیش از آنچه که من تاکنون درباره‌شان - باور می‌کردم، در ایشان هست.

شریعتی، درخششی در تاریخ
انقلاب و اسلام (مصاحبه)

● دکتر شریعتی را چگونه می‌شناسید و چه تصویری از شخصیت فکری، سیاسی و مذهبی او دارید؟

دکتر شریعتی قریحه‌ای سرشار، ذهنی تیز و اندیشه‌ای پویا بود. درباره انسان بیش از هر چیز دیگر کوشیده بود و این اندیشه را در رابطه با اسلام و ادیان الهی، و در رابطه با آنچه فلاسفه و جامعه‌شناسان و انسان‌شناسان متفکر دیگر آورده‌اند و گفته‌اند، دنبال کرده و به نتایج مورد علاقه‌اش رسیده بود. به نظر من، دکتر شریعتی تجلی یک پویش و یک حرکت بود. یک حرکت تند و تیز؛ یک حرکت پرنشیب و فراز؛ یک حرکت تحول‌دار. در سخنانش، نوشته‌هایش و کتاب‌هایش این تحول و نشیب و فراز را بخوبی می‌شود احساس کرد. در عین حال یک قریحه سرشار و یک ذوق بدیع بود. نوشته‌هایش، کلماتش، جملاتش، اسلوب نگارشش، اسلوب سخنش و کیفیت برخوردش با مسائل و جامعه خود از ابداع فراوان برخوردار بود. تازه‌آفرینی و نوآفرینی یکی از ویژگی‌های برجسته دکتر بود. از آنجا که دکتر یک پویش و یک حرکت بود، طبیعی است که در اندیشه‌ها و کارهایش موارد متعددی وجود داشته باشد که از دیدگاه صاحب‌نظران اسلامی

مردود بود، یا حتی پایه‌های اصیلی نداشت. به همین دلیل هم در موارد زیاد حساسیت‌هایی در برابر گفته‌ها و نوشته‌هایش به وجود می‌آمد؛ البته نه از جانب کسانی که نگرش سطحی نسبت به اسلام دارند، بلکه از جانب صاحب‌نظران ژرف‌نگر اسلام.

ولی آنچه درباره دکتر باید همیشه منصفانه داوری شود، نقش مؤثر او بود در بازگشت نسل جوان به خویشتن و «اسلام خویشتن»، و اینکه این نسل بار دیگر هویت خودش را در اسلام باز بیابد. کارها و آثار دکتر در بازگشت نسل جوان به خویشتن اسلامی خویش، بسیار مؤثر بود و بسیاری از گروه‌ها و قشرها از مجرای گفته‌ها و نوشته‌ها و دیدهای او موفق شدند که به خویشتن اسلامی خویش بازگردند.

● آشنایی دکتر شریعتی با فلاسفه اسلامی به چه میزان بود؟

دکتر شریعتی با آثار فلاسفه اسلامی، از قبیل بوعلی سینا، خواجه نصیرالدین طوسی، ملاصدرا، میرداماد و... آشنایی سیستماتیک نداشت. کتاب‌های فلسفه اسلامی را به صورت درس نخوانده بود و حتی به صورت پیوسته هم مطالعه نکرده بود؛ یعنی چنین نبود که مثلاً آثار بوعلی سینا یا ملاصدرا و یا لاقل «اشارات» و «شفا»ی بوعلی یا «اسفار» ملاصدرا، یا حتی آثار ارسطو و افلاطون را که مربوط به قبل از اسلام است، مانند آن کسانی که در فلسفه مطالعه می‌کنند، مطالعه کرده باشد. ولی از طریق نوشته‌های دیگر با اندیشه‌های این متفکران بزرگ آشنایی به هم زده بود. در مطالعات جدیدش، یعنی مطالعات پیرامون آثار اندیشمندان غرب، آشنایی خوبی به دست آورده بود و در آن زمینه مطالعات ایشان بی‌واسطه‌تر بود. با قرآن، نهج‌البلاغه و آثار دیگر

اسلامی، مقداری آشنایی مستقیم و مقداری آشنایی از طریق کتاب‌های دیگر پیدا کرده بود و از این مجموعه توانسته بود در ذهن نقاد و پرشعله خودش یک گداخته جدیدی به وجود بیاورد که دارای گرما و جاذبه و اثر خاصی بود. بعد هم کوشیده بود مقداری بافت‌های فرهنگی و اجتماعی جامعه اسلامی ایران را بشناسد و هم‌چنین درباره کل جامعه بشری بیندیشد. دکتر توانست از مجرای شعر و ادب، با اندیشه‌های فلاسفه و عرفای اسلامی آشنایی خوبی پیدا کند و به هر حال از این جغرافیا یک نگرش گسترده داشته باشد. گستردگی در نگرش، در آثار دکتر مشهود است.

● تأثیر دکتر شریعتی را در انقلاب تا چه حد می‌بینید؟

دکتر در توسعه و تقویت شور انقلابی جامعه ما، به‌خصوص نسل جوان، تأثیر بسزایی داشت و توانست قلب و احساس و ذهن جوان‌های ما را برای درک پیام‌های امام آماده‌تر و به فهم و پذیرش این پیام‌های انقلابی نزدیک‌تر کند. توانست پیوند میان نسل جوان و روحانیت مسئول و متعهد را در یک راستای انقلابی برای نسل جوان قابل فهم‌تر کند. به‌هر حال کار دکتر، به‌خصوص در آن سال‌های ۴۹ تا ۵۷، چه در داخل ایران و چه در خارج ایران، روی جوان‌های ما اثر مثبت داشت.

● برداشت گروه‌ها از نظرات دکتر را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

دکتر یک پویش بود. دکتر یک حرکت و یک دگرگونی بود. می‌دانیم که مواضع انسان در دگرگونی‌ها تغییر می‌کند؛ برخی از مواضعش پسند بعضی از گروه‌ها می‌افتد، درحالی‌که برخی از مواضعش ضد آن گروه‌هاست. هر انسانی

این‌طور است و دکتر یک استثناء نیست.

بعضی گروه‌ها می‌روند و آن موضعی را که پسند خودشان است می‌گیرند و آن موضعی را که بر ضد موضع‌گیری خودشان است نادیده می‌گیرند. گروه‌های خودم‌محور عموماً به این صورتند که از هر شخصیت و جریان و چهره و صاحب‌نظر، روی آن چیزی که به سودشان است تکیه می‌کنند، و آن را که به زیانشان است دور انداخته و نادیده می‌گیرند. دکتر هیچ وقت معتقد نبوده که هر چه گفته صحیح است و این را بارها تکرار کرده. مگر می‌شود یک انسانی هوشیار و آگاه و اندیشمند باشد و بگوید که هر چه من می‌گویم درست است؟ دکتر در کتاب «یاد و یادآوران» می‌گوید، پارسال من در عرفات درباره زیارت عاشورا یا زیارت امام حسین یا زیارت وارث که مردم می‌خواندند نظرم چه بود و امسال نظرم چیست و این دو نظر صد و هشتاد درجه با هم فرق می‌کنند.

او این دگرگونی پیش رونده را برای خودش کمال می‌داند و آنچه را که پارسال می‌اندیشید امسال برای خودش قابل قبول نیست. اما این گروه‌ها مثلاً روی اندیشه پارسال او که به‌وسیله خودش رد شده تکیه می‌کنند، بی‌آنکه به رد امسالش اشاره‌ای بکنند.

● نقاط مثبت و منفی در اندیشه و مشی شریعتی کدام‌اند؟

دکتر در بعضی از برداشت‌هایش از آیات قرآن و روایات شیوه‌ای را دنبال می‌کرد که ما آن شیوه را «شیوه اصحاب رأی» می‌گوییم؛ یعنی شیوه کسانی که می‌کوشند تا یک عبارت را مطابق با اندیشه دلخواهشان معنی بکنند. این شیوه، شیوه پراسیب و خطری است.

در قسمتی از نوشته‌های دکتر که سال‌ها پیش مطالعه می‌کردم در حاشیه آنها از این یادداشت‌ها بطور مکرر نوشته‌ام که دکتر در اینجا یک اندیشه‌ای را دوست داشته، دلش می‌خواسته که این اندیشه، اندیشه مستند اسلامی باشد. بعد رفته و این آیات یا روایات را پیدا کرده و خواسته آنها را طوری معنا کند که سند اسلامی اندیشه‌های دلخواه خودش باشد. ما به‌طور کلی این شیوه را شیوه صحیحی نمی‌دانیم و معتقدیم که انسان وقتی می‌خواهد دنبال اسلام‌شناسی برود، می‌تواند با اندیشه‌های گوناگون برای فهم قرآن برود، ولی وقتی دنبال فهم قرآن رفت، اول باید تحقیق کند که قرآن کدام اندیشه را تأیید می‌کند، بعد بگوید که اندیشه قرآنی این است — ولو این اندیشه برای خودش اندیشه‌ای نباشد که از لحاظ استدلال و عقل قابل پذیرش باشد. انسان اگر بخواهد اسلام‌شناسی بکند، باید بدون پیش‌داوری به سراغ اسلام برود — هر چند که درباره همه مکتب‌ها همین‌طور است؛ ولی این مسئله خصوصاً در مورد اسلام که مکتب وحی است دقیق‌تر می‌باشد. در مواردی (متأسفانه سال‌ها فاصله شده و نمونه‌هایش یادم نیست، اما در آن کتاب یادداشت کرده‌ام) به نظر می‌رسید که دکتر این‌طور باشد. در دیدارهای مأنوس‌کننده‌ای که گه‌گاه با مرحوم دکتر شریعتی داشتیم، این نکات را با صداقت و صراحت و برادرانه با ایشان در میان گذاشتم و در ایشان هم مقاومتی ندیدیم — برعکس آنچه در مورد او می‌گویند که یک‌دنده بود و روی آرای خود پافشاری می‌کرد. یادم می‌آید که یک‌بار مفصل با ایشان صحبت کردم و ایشان پذیرا بودند. برادر عزیزمان آقای خامنه‌ای در مورد دیگری نقل کردند که درباره موضوعی با دکتر بحث کردند و ایشان پذیرا بودند. بنابراین، طبیعی است که یک انسان جستجوگر و کاوش‌گر و پوینده باید

واقعاً آماده پذیرش آن چیزی باشد که به پوشش و کاوش سالم او کمک کند. بنابراین، این ضعف در کارهای دکتر بود؛ اما چنین نبود که ایشان در برابر تذکرات و یادآوری‌ها و بحث‌های بی‌غرض، خالص و روشنگری که می‌توانست به برطرف کردن این نقص و این ضعف کمک کند مقاومت لجوجانه داشته باشد. من دکتر را حتی یک بار هم این طور ندیدم.

بنابراین، کسانی که آثار دکتر را مطالعه می‌کنند لازم است به این نکته توجه داشته باشند که دکتر در موارد متعدد، روی ذوق و قریحه خودش به برداشتی می‌رسید که آسیب و زیان همراه دارد. برای اینکه صحیح این است که انسان وقتی بخواهد بداند که قرآن چه می‌گوید، باید درست دقت کند که عبارت قرآن چه می‌گوید؛ صرف نظر از اینکه این برداشت با برداشت خودش یکی و موافق باشد، یا موافق نباشد. جنبه‌های مثبت کار دکتر خیلی زیاد است. انصافاً دکتر درخششی در تاریخ اسلام و تاریخ انقلاب بود.

● میزان انتقادپذیری دکتر شریعتی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

تقدیر و ستایش من از دکتر به خاطر این است که او را جستجوگری یافتم که اگر با زبان روشن و منطق بی‌غرضانه با او صحبت می‌کردی آماده آن بود که در نظراتش، در ساخته‌های پیشینش، تجدیدنظر کند و این خود یک بعد زیبا و متعالی در هر انسانی است؛ زیرا حق و حق‌پرستی هم از نکته‌های بارز اسلام است.

چرا جامعه ما، به جای استفاده مثبت از چهره‌ها و سرمایه‌هایش، سراغ انگ‌زدن‌هایی می‌رود که به این استفاده مثبت ضرر می‌زند؟ این شیوه، شیوه‌ای که من از اسلام آموخته‌ام نیست و آن را نمی‌پسندم.

من معتقدم از دکتر و بسیاری سرمایه‌های علمی دیگر می‌توان استفاده مثبت سازنده کرد و این نکته‌های ابهام را مانع استفاده سازنده قرار نداد. باز هم تأکید می‌کنم که مطالعه‌گران آثار دکتر باید توجه داشته باشند دکتر یک شدن تیز و تند است و خود دکتر در یکی از سخنرانی‌هایش این مسئله را درباره عده‌ای از متفکران غیر مسلمان دارد. وقتی می‌خواهد بگوید مارکس چه می‌گفت، باید بگویید مارکس در چه زمانی؟ مارکس در زمان نوشتن مانیفست؟ مارکس چه سنی مورد نظر است؟ خود او هم روی این مسئله تکیه داشت که وقتی می‌گفتند مارکس چه می‌گفت، باید می‌گفتند در چه زمانی چه می‌گفت؟

این را در فقهای خودمان هم می‌بینیم. مثلاً علامه حلی و علامه طوسی از فقهایی هستند که خیلی کتاب نوشتند. وقتی می‌گویند «نظر علامه حلی»، باید بگویید در چه سال و در چه کتابی؟ چه بسا علامه حلی و شیخ طوسی با نظر و فتوایی که در آثار پنجاه سالگی داشته، نظر و فتوایی را که در سن سی سالگی داشته رد کرده باشند. باید بگوییم ذهن‌های تیز و تند که یک پویش با شتاب هستند، بدین گونه‌اند.

بنابراین، مطالعه‌گران آثار دکتر باید بدانند که دکتر برداشت اسلامی را که در سن سی سالگی داشته در سن چهل یا چهل و پنج سالگی رد کرده و بی‌ارزش دانسته است.

● اگر درباره چگونگی استفاده از آثار دکتر نکاتی به نظر تان می‌رسد بفرمایید.

به‌طور کلی باید بگوییم مطالعه‌گرهای ما لازم است قبلاً با یک مجموعه منقح که انطباقش با تعالیم اسلامی روشن باشد، آشنا شوند. باید یک برداشت جمعی از

اسلام داشته باشند و سپس به دنبال این نوشته‌های پرنشیب و فراز بروند؛ و الا ذهنشان در این نشیب و فرازها گم می‌شود و به این آسانی‌ها نمی‌توانند به یک برداشت شکل یافته از اسلام برسند.

من به انتخاب نسل جوان اعتقاد داشته و دارم. این نسل را یک نسل پیشرفته احساس می‌کنم. حدود سی و پنج سال یا بیشتر است که با این نسل همیشه پیوند فکری و ذهنی داشته و دارم. معتقدم که خداوند در این مملکت گنجینه‌های استعداد سرشار آفریده و این گنجینه‌های سرشار واقعاً سرمایه‌های بزرگ آینده هستند.

چه ذوق‌ها، چه قریحه‌ها و چه فکرهای عمیق تجزیه و تحلیل، همه قابل تحسین است. بنابراین، امید فراوان دارم که این نسل با آنچه می‌خواند، یا آنچه می‌شنود و آنچه می‌گوید، راهگشای توده‌های محروم و مستضعف و راهگشای کل بشریت باشد. باید بگویم نسل جوان بسیار مایه امید آینده ما هستند. به این نسل سفارش می‌کنم مواظب باشند که در هیچ جریانی غرق نشود. خویشتن خویش را بشناسد و با حفظ هویت اصلی خود این حرکت سازنده پرشتاب را ادامه دهند.

دکتر همواره رو به اصالت
اسلامی پیش می‌رفت (مصاحبه)

● آشنایی شما با دکتر از چه زمانی آغاز می‌شود؟ در این رابطه اگر خاطراتی از ایشان دارید عنوان بفرمایید.

بسم الله الرحمن الرحيم. نخستین آشنایی من با مرحوم دکتر شریعتی مربوط می‌شود به سال ۱۳۴۹. در تابستان آن سال در مشهد با آقای خامنه‌ای و مرحوم دکتر شریعتی و بعضی از آقایان چند جلسه داشتیم و پیرامون مسائل و نیازها صحبت کردیم. در همان مواقع عده‌ای از افراد علاقه‌مند به تنظیم مواضع فکری اسلامی جلساتی داشتند و خلاصه کارشان را در مجموعه‌ای تنظیم کرده بودند. در آن مجالسی که داشتیم گاهی هم پیرامون دین بحث و صحبت می‌شد؛ ولی به‌طور عمده با دکتر پیرامون حرکت اسلامی و جنبش اسلامی و نیازهای آن در شرایطی که جنبش در آن موقع داشت و همچنین آینده جنبش گفت‌وگو می‌کردیم. به هر حال جلسات خوب و سودمندی بود. از آن به بعد باز جلسات گفت‌وگو و بحث داشتیم. مخصوصاً زمانی که دکتر به تهران آمدند گاهی فرصت‌هایی برای تبادل نظر و گفت‌وگو پیش می‌آمد.

● نظراتان را در مورد طرز تفکر و عقاید دکتر شریعتی بیان فرمایید.

این سؤال مکرر گفته شده و جواب آن نیز مکرراً بیان شده است. حالا هم همان جواب را می‌گویم.

مرحوم دکتر شریعتی یک قریحه سرشار و یک اندیشه پویا و جستجوگر و یک اندیشه ناآرام بود؛ اندیشه‌ای که همواره در پی فهمیدن و شناختن بود. مایه‌های اصلی این اندیشه، یکی معارف اسلامی بود که دکتر در خانه پدرشان و در شهر مشهد با آنها آشنا شده بود (آشنایی بیش از یک جوان معمولی و در سطحی بالاتر) و مطالعاتی که در زمینه ادبیات و جامعه‌شناسی در رابطه با فرهنگ غربی و اروپایی داشت.

خصوصیت دکتر این بود که هویت و اصالت خود را در این مطالعات گم نکرده و دچار از خود بیگانگی نگشته بود. پیدا بود که در طول سال‌ها مطالعه و تحصیل در زمینه جامعه‌شناسی و معارف غربی، شیفته و دل‌باخته مطلق فرهنگ غربی نشده بود، بلکه اصالت فرهنگ غنی اسلام همواره برای او جاذبه نیرومند داشت. همین امتیاز سبب شده بود که دکتر بتواند با حفظ خویشتن خویش و هویت خود، در یک سیر و سلوک فکری و معرفتی، گام‌های بلندی به جلو بردارد و نتایج جالب و زیبا و ارزنده‌ای را به دست آورد.

یک استعداد سرشار و قریحه دانا، در چنین حرکت و پویای سازنده‌ای، خودبه‌خود درباره مسائل مختلف نظر می‌دهد و چه بسا نظراتش در مورد یک مسئله‌ای در زمان‌های مختلف، گوناگون می‌شود. نخستین چیزی که از این بابت در ذهنم مانده مطلبی است که دکتر در کتاب «یاد و یادآوران» بیان این است که چگونه دکتر شریعتی در یک سال که به حج مشرف می‌شود و در مراسم حج می‌بیند عده‌ای از حجاج شیعه در عرفات و مواقف دیگر حج، بیاد

امام حسین هستند، زیارت وارث می‌خوانند، زیارت عاشورا می‌خوانند، در برخورد با این جریان اول بار این مطلب به ذهنش می‌آید که آیا اینجا در این کنگره عمومی مسلمانان جهان، بجاست که شیعه، آن آهنگ و آرمان ویژه خودش، یعنی حسینی بودن را مطرح می‌کند؟ آیا بهتر نیست که در آنجا، شیعه مثل دیگر مسلمانان همان دعاها و دیگر مناسک عمومی اسلام را بجای آورند؟ سال بعد وقتی دوباره به حج مشرف می‌شود و همین مناظر را می‌بیند یکمرتبه متوجه می‌شود که عجب! حقیقت این است که مراسم پرشکوه حج، یک ظاهر و جسم است که باطن و روح آن در حسینی اندیشیدن و حسینی زیستن است. بنابراین، توجه به امام حسین، به هر صورت، در مواقف مختلف حج یعنی توجه به روح این مناسک و عبادت بزرگ و در پیوند همه عبادت‌ها ولایت و امامت. ذهنش متوجه این می‌شود که اگر حج، این مراسم بزرگ و باشکوه در خدمت خلافت اموی و عباسی و زمامداران طاغوتی قرار گیرد حقی است که باطل از آن بهره‌برداری می‌کند؛ اما اگر همین مناسک حج در راستای امامت حسین و حسینیان قرار گیرد، آن وقت حقی است که یک حق پرشکوه‌تر با آن همراه است. بنابراین، به نظرش می‌آید که بسیار به جاست که در همان جا، در همان مواقف، دل‌ها متوجه کربلای امام حسین باشد و زیارت‌های مربوط به امام حسین خوانده شود — که در آن زیارت‌ها از شهادت و امامت حسینی یاد شود و دل و جان و ضمیر حج‌گزاران با روح حج، که امامت حسینی باشد، تجدید عهد کند. یعنی سال قبل به نظرش می‌رسد که این کار نابجاست، در سال بعد به نظرش می‌رسد که نه تنها بجاست بلکه ضرورت حفظ محتوای راستین حج است. در این رابطه است که یک سخنرانی ایراد می‌کند که به صورت این کتاب منتشر می‌شود؛ یعنی چگونه باید

همیشه به یاد حسین و حسینیان بود.

یک اندیشه پویا و جستجوگر همیشه از این گردش‌ها و چرخش‌های صد و هشتاد درجه‌ای دارد و دکتر شریعتی در رابطه با مسائل بسیاری یک چنین اندیشه‌ای داشت. خودش درباره مارکس می‌گفت که وقتی می‌گویید مارکس چه گفت، بگویید مارکس در چه سالی - مارکس در زمانی که مانیفست را می‌نوشت (۱۸۴۸)، یا مارکس سال ۱۸۷۰، یا بعد. بنابراین، در ذهن و اندیشه‌اش توجه داشته که برای انسان‌های جستجوگر در رابطه با مسائل مختلف در طول زمان نظرات مختلف پیدا می‌شود. حالا او از مارکس سخن گفته، من می‌خواهم بگویم که در تاریخ فقه‌مان، فقهای برجسته‌ای داریم که آنها نیز دارای ذهن نقاد، قریحه‌ای سرشار و اندیشه‌ای پویا بوده‌اند.

علامه حلی و شیخ طوسی دو فقیه معروف هستند و هر دو دارای کتاب‌های فراوان. ما می‌بینیم که در مورد یک مسئله فقهی، علامه حلی در کتاب‌های مختلف، فتاوی گوناگون دارد. یعنی اندیشه‌اش پویاست. و عجیب این است که او گاهی در یک کتاب فقهی مسئله‌ای را برحسب نیاز در دو جا مطرح کرده؛ یک بار در آغاز کتاب و یک بار در پایان آن، و تا کتاب را به آخر نرسانده دارای یک برداشت جدید می‌شده و درباره همان مسئله در پایان کتاب، در اواخر کتاب، یک فتاوی جدید می‌دهد. این ویژگی اندیشه‌های پویا و پرتوان است، و دکتر اندیشه‌ای پویا و پرتوان داشت.

آنچه می‌توانم در رابطه با دکتر بگویم دو نکته است: یکی اینکه بر حسب برخوردهایی که داشتیم و تاحدی که شنیده و یا نوشته‌هایش را خوانده‌ام، دکتر همواره رو به اصالت اسلامی پیش می‌رفت؛ یعنی هر چه جلو می‌رفت به اصالت اسلامی نزدیک‌تر می‌شد. دوم اینکه، برعکس آنچه گاهی درباره او

گفته می‌شد که آدمی است که حرف دیگران را نمی‌پذیرد، او حرف‌های مستند و منطقی افرادی را که صاحب‌نظر بودند می‌شنید و گوش می‌داد و می‌پذیرفت، به شرط آنکه آن طرف در آن سطح و در آن حد از قدرت فکری و قدرت تحلیل باشد که بتواند مشکلی را برای او بگشاید و مطلبی را برایش باز کند.

● **نظر روحانیت مبارز از دیرباز نسبت به دکتر شریعتی چه بوده است؟**

نظر روحانیون در مورد دکتر چند دسته بود: یک دسته کسانی که دکتر را به‌عنوان یک تحصیل‌کرده و روشنفکر در خط دفاع از اسلام می‌دانستند و او را ارج می‌نهادند و کار او را خدمت می‌دانستند. دسته دیگر کسانی که به‌دلیل اشتباهات قابل ملاحظه‌ای که در برداشت‌های اسلامی دکتر بود، در عین آنکه کار او را ارج می‌نهادند، سخت انتقاد می‌کردند؛ اما انتقادی منصفانه و سازنده. یک دسته هم کسانی بودند که چون از دور با دکتر برخورد می‌کردند نسبت به او آن بینش گروه اول و دوم را نداشتند؛ به‌طوری که در روحانیون مبارز نیز در رابطه با دکتر برداشت‌های گوناگون وجود داشت.

● **ویژگی‌های دکتر شریعتی در چه چیزهایی بود؟**

دکتر مردی سخت‌کوش، پرتلاش، پرکار و پراحساس بود. او یک انسان براستی هنرمند بود، و این جنبه هنری، در قلمش و نوشته‌هایش بخوبی مشهود است. او یک اندیشه پرجهش بود و این جهش‌ها بخوبی در نوشته‌ها و گفتارش مشهود است. براستی علاقه‌مند بود به اینکه دور از تأثیر فرهنگ غرب و شرق، در سرزمین ما یک جنبش و انقلاب اصیل در پرتو اسلام و براساس تعالیم اسلام بوجود بیاید و به این کار سخت عشق می‌ورزید و علاقه داشت. او به نسل

جوان بسیار بها می‌داد و با رنج و درد نسل جوان خوب آشنا بود و می‌توانست بیانگر آرمان‌ها و آرزوها و رنج‌ها و دردها باشد. به هر حال او یک سرمایه ارزنده بود. البته، همان‌طور که گفتم، دکتر یک پوینده و جوینده بود که در راه پویش و جویایی‌اش، در برداشت‌های اسلامی و اجتماعی‌اش، در مواردی اشتباهات قابل ملاحظه‌ای داشت و لازم است در رابطه با خواندن آثار دکتر به این نکات توجه شود.

● نقش دکتر علی شریعتی در انقلاب اسلامی چه بود؟

دکتر در طول چند سال حساس، هیجان‌مؤثری در جو اسلامی و انقلاب اسلامی به وجود آورد، و در جذب نیروهای جوان درس‌خوانده و پرشور و پراحساس به سوی اسلام اصیل نقش سازنده‌ای داشت و دل‌های زیادی را با انقلاب اسلامی همراه کرد. این انقلاب و جامعه باید قدردان این نقش مؤثر باشد.

● به عنوان آخرین سؤال، بفرمایید که در آن زمان نظر مجاهدین خلق

درباره دکتر شریعتی چه بود؟

آن موقع‌ها جوان‌هایی که با مجاهدین ارتباط داشتند مکرر می‌آمدند و از کار حسینیه ارشاد و افکار دکتر شریعتی انتقاد می‌کردند و می‌گفتند که این جریان است که مخالفین انقلاب اسلامی به وجود آورده‌اند تا از گرایش جوان‌ها به انقلاب و قیام مسلحانه - که تز مجاهدین و فدائیان خلق بود - جلوگیری کنند و بکاهند. بنابراین، از نظر اصولشان و برطبق نظراتشان نسبت به کار دکتر و آن برنامه‌ها نظر مخالف داشتند. آنها دکتر را یک نوع حرکت انحرافی تلقی

دکتر همواره رو به اصالت اسلامی پیش می‌رفت ۱۰۹

می‌کردند. این آن مقدار بود که جوان‌هایی از آنها که پیش ما می‌آمدند، اظهار می‌کردند.

دکتر شریعتی از استعدادها و
قریحه‌های برجسته زمان ماست

● نقش شهید شریعتی را در برپایی موج تفکر اسلامی چگونه می‌بینید؟

مرحوم دکتر شریعتی از استعدادها و قریحه‌های برجسته زمان ماست. دکتر از دید من یک انسان خوش قریحه باهوش، تیزبین، و ناآرام بود که جستجوگری را آغاز کرده و خواسته هر چیزی را بفهمد و بداند و در این تلاش، که خیلی زود در زندگی‌اش آغاز شد و تا آخرین روزهای زندگی‌اش ادامه داشت، پوشی پر نشیب و فراز را انجام داد. نتایج این پوشی، با استفاده از آن استعداد و قریحه سرشار، کتابها و سخنرانیها و آثاری بسیار پرطنین است. همان روحیه پویایی و تحرک اندیشه دکتر و جستجوگری صمیمانه‌ای که در حرکتش بود به کار و آثارش جاذبه خاصی می‌داد.

من معتقدم کسانی که دکتر را به خاطر یک یا دو مطلب، یا ده مطلبی که در خور انتقاد است، مورد نقد خودشان قرار می‌دهند، باید توجه داشته باشند که در مورد یک انسان پویا مثل دکتر نمی‌شود گفت که درباره فلان مطلب چه نظری داشته است. باید گفت دکتر در سال ۴۰ پیرامون فلان مطلب چه نظری داشته؛ در سال ۴۲ یا ۴۵ یا در سال ۵۶ چه نظری داشته؛ در سال ۵۴ و ۵۱ و یا در سال ۵۶ چه نظر داشته. وضع دکتر این طور بود. واقعاً و این را ما مکرر این

را در مواردی آزمایش کرده بودیم. من یک نمونه زنده‌اش که الان هم هست کتاب یاد و یادآوران دکتر است. خود دکتر در آن کتاب می‌گوید، نسبت به خواندن زیارت وارث یا زیارت عاشورا در صحرائی عرفات در دو سال متوالی که به حج رفته دو برداشت و دو اندیشه کاملاً متفاوت پیدا کرده است. می‌گوید، سال پیش با خود می‌اندیشیدم که اینجا که عرفات است و موج عظیم مسلمین در همه جا به چشم می‌خورد، این‌ها چرا مثلاً زیارت وارث و زیارت عاشورا می‌خوانند؟ این‌ها چرا همان دعای همگانی را نمی‌خوانند؟ بعد می‌گوید، امسال که رفتم متوجه شدم که این مراسم پرشکوه عرفات، بدون امامت و بدون یاد امام و بدون روح امامت و بدون روح انقلاب که در یاد حسین نهفته است، جسم بی‌روحي است. بنابر این، همین جا باید به یاد حسین بود و همین جا باید زیارت وارث یا زیارت عاشورا را خواند. این نشان دهنده این است که دکتر چطور اندیشه و برداشتی پویا از اسلام داشته، و تا آنجا که من با آثارش آشنایی داشتم چون فرصت نکردم همه نوشته‌هایش را بخوانم و با خود ایشان بحث و گفتگو داشته باشم. دکتر در کل این حرکت همواره به سوی اندیشه اصیل‌تر اسلامی رو به پیشرفت بود. همه مردم ما، بخصوص تحصیلکرده‌های ما، توجه دارند موج عظیمی که گفته‌ها و نوشته‌های خوش‌طنین مرحوم دکتر علی شریعتی در نسل تحصیلکرده و در بسیاری از افراد گریزپا نسبت به اسلام در سالهای اوج انقلاب در جامعه ما ایجاد کرد، در رشد و حرکت ما عامل مؤثری بود. امیدوارم خداوند او را به این خدمت پاداش خیر عنایت فرماید!

در عین حال لازم می‌دانم که تأکید کنم دکتر به عکس مرحوم آقای مطهری حرکت کرده بود؛ یعنی مرحوم آقای مطهری ابتدا تحصیلات طلبگی

مفصل اسلامی را آغاز کرده بودند و بعد به سمت مطالعات دیگر رفته بودند، و مرحوم دکتر شریعتی، درست است که ابتدا ایشان هم در ایران با مطالعات طلبگی آشنا شده بودند، اما این آشنایی در آن سطح گسترده طلبگی نبود. می‌توان گفت ایشان بیشتر با دستاوردهای اندیشه‌های گوناگون آشنا شده بودند و از اینجا به سمت شناخت اسلام حرکت کرده بودند. اگر این دو سالهای متمادی دیگری با هم در جامعه ما حرکت می‌کردند، روز به روز نشان دهنده وحدت و هماهنگی و انسجام بیشتری در شناخت اسلام بودند. چنین امیدی به خوبی می‌رفت.

● به عنوان یک ویژگی در آثار، دکتر شما عبارت زیبای «خوش‌طنین» را به کار بردید. ممکن است بفرمایید چه معنایی را از به کار بردن این ترکیب دنبال می‌کنید؟

به نظر من این خوش‌طنینی مقدار زیادی مربوط می‌شد به اینکه دکتر همان دوره‌ای را که جوانهای تحصیل کرده ما وقتی دچار بحران فکری می‌شوند می‌گذرانند، خودش گذرانده بود. بنابراین، هر جا سخن می‌گفت با همان احساس آنها سخن می‌گفت و هر جا می‌نوشت کلماتش و عباراتش همان احساس و همان نیاز را منعکس می‌کرد. البته، علاوه بر این، نظراتش را از نظر انتخاب کلمه‌ها و جمله‌ها با شیوه‌ای بسیار زیبا منعکس می‌کرد. بنابراین، دو جنبه در این هنر مرحوم دکتر شریعتی به چشم می‌خورد: یکی حسن انتخاب جمله‌ها و کلمه‌ها و تعبیرها، و دیگری داشتن احساس مشترک و نیاز مشترک با افرادی که خواننده درجه اول آثار و نوشته‌ها و شنونده سخنرانیهایش بودند. این دو، یعنی احساس و نیاز مشترک، سخت به هم مربوطند.

● این زیبایی در ارائه را آیا در محتوا هم می‌بینید؟

محتوا اینجا دو معنی می‌دهد: یکی به معنای یک نظام فکری شکل یافته، متقن و مستند اسلامی، در حد یک تحقیق جامع، و یکی اینکه آنچه از این تحقیق به دست می‌آید با فرمی از ذهنیات که زیبا و دلپذیر است شکل می‌گیرد و عرضه می‌شود. این دومی قطعاً در آثار دکتر وجود داشت. در آن اولی به نظر من دکتر تا آخرین سال زندگی‌اش سخت در تکیا پوی به ثمر رساندن آن تحقیق بود، ولی قبل از آن که بتواند این تحقیق را به آن مرحله قوام یافته برساند زندگی را بدرود گفت. فکر می‌کنم که دکتر - این طور که برادران نقل می‌کنند - در همان چند روز آخر عمرش که پس از رفتن از ایران در اروپا گذراند، گفته بود می‌خواهم بنشینم و آنچه را نوشته‌ام بار دیگر باز بنویسم و آنچه را گفته‌ام بار دیگر بازبینی کنم. چه بسا در این اندیشه بوده که در این بازنویسی و بازبینی به آن شکل تحقیق برسد و عمل کند. یعنی آنها را به مراحل یک اندیشه قوام یافته اسلامی برساند. به تعبیر دیگر، آن خامیهای گذشته را برطرف کند؛ پختگیهای تازه را جانشین آن کند و به آنها شکل و آهنگی بدهد.

● تأثیر تفکر شریعتی در بین برادران طلبه در حوزه چگونه بوده است؟

تأثیر گسترده‌ای است. بسیاری از طلاب به نوشته‌ها و سخنرانیهای مرحوم دکتر علی شریعتی بودند و آنها را می‌خواندند. حتی نثر او روی نثر عده‌ای از نویسندگان جوان اثر گذاشته بود. البته می‌دانید که در روحانیت آثار دکتر سه نوع بازتاب دارد: یک عده به دلیل همان خامیها و ضعفها با بدبینی به آثار دکتر نگاه می‌کردند و طبعاً از این که آثار او خوانده شود و طرز تفکر او به فکر طلاب یا نسل جوان شکل بدهد بیمناک بودند. یک دسته آنهایی که سخت

شیفته دکتر بودند و او را مطلق کرده بودند، که این در طلاب جوان کم و بیش بود. و یک دسته آنهایی که دکتر را در شکل یک پویش و حرکت و در حال یک کنجکاوی و جستجوگری رشدیاب می‌دیدند؛ معینی هم صادقانه ضعفها و خامیها و نقصهای آثار دکتر و طرز تفکر او را برمی‌شمردند و هم جنبه‌های بسیار مثبت و سازنده و زیبا و پرجاذبه‌اش را و حقیقتش را بخوانید من سخت به این گروه سوم معتقد هستم.

● تفاوت گروه سوم با دسته اول که از ورود تفکر شریعتی در حوزه، همان گونه که خودتان گفتید، بی‌مناک بودند، چیست؟

خوب، زیاد است؛ یعنی از جنبه‌های مختلف است. واقعیتش این است که در میان قشر اول عناصر خالص مخلص متدین متعهدی را می‌شناسم که دلسوزانه این کار را می‌کردند. یعنی فکر می‌کردند که تفکر دکتر هنوز از آن رسوبات تفکر علمی غربی پاک نشده و نگران بودند با همین رسوبات بیاید و ذهنیت یک طلبه را که باید فردا، بلکه همان روز، دعوت کننده به اسلام خالص باشد خدشه‌دار کند. جداً در میان آنها کسانی را می‌شناسم که مخلصانه و صمیمانه این حساسیت را نشان می‌دادند. بنابراین، می‌گفتند آثار دکتر را آنهایی که دارای بلوغ هستند بخوانند و از آنها استفاده کنند؛ اما آنها که دارای بلوغ نیستند نخوانند. کسانی هم بودند که در این حد نبودند. به هر حال، هیچ کدام از این سه گروه اصلی را نمی‌شود گفت یک گروه هم‌عرض هستند. در هر گروه سطحهای مختلفی هست.

● ما، در برابر روحانیانی که شریعتی را شدیداً می‌کوبیدند و او را طرد می‌کردند، روحانیانی می‌بینیم چون شهید مطهری که با دکتر همکاری گسترده و صمیمانه‌ای داشتند، که یک نمود آن را در حسینیه ارشاد به خوبی شاهد بودیم. این تفاوت در نوع برخورد را چگونه توجیه می‌کنید؟

مجموعاً مقدار زیادی اختلاف دید، اختلاف شیوه‌های رشد اشخاص و میزان آشنایی با دکتر در طرز برخورد روحانیان با او مؤثر بوده است. یادم می‌آید در ماه رمضان سال ۵۳ یا ۵۴ که حسینیه ارشاد را بستند؛ قبل از بستن حسینیه و تعطیلی سخنرانیهای دکتر و دستگیری او، در همان بالاخانه‌ای که قدری بالاتر از حسینیه به صورت حجره طلبگی است و دکتر در آن زندگی می‌کرد قرار گذاشته بودیم. به آنجا رفته. مقدار زیادی صحبت کردیم. در آن دیدار من می‌دیدم که دکتر صمیمانه می‌گوید، من نمی‌گویم که در اندیشه‌هایم نقص نیست؛ اشتباه و لغزش نیست؛ هست! چرا شماها کمک و همکاری نمی‌کنید تا نقصها برطرف شود و آن چه هست خالص‌تر و کامل‌تر عرضه شود؟ گفتم: خوب، اشکال کار در این است که شما یک سخنرانی می‌کنید و منتشر می‌شود، بعد ما باید شروع کنیم روی لغزشها بحث کردن. ایشان گفت: خوب، قبل از انتشار سخنرانی هم می‌شود این تبادل نظر را داشته باشیم.

خوب، وقتی یک فرد این قدر با علاقه می‌گوید قبل از این که یک سخنرانی منتشر شود می‌توانیم با دوستان و برادرانی که انتقاد دارند تبادل نظر کنیم، طبیعی است که برداشت ماها این باشد که پس دکتر یک پویش است؛ یک جستجوگر است. حال اگر کسانی این نوع برخورد را با دکتر نداشتند چه بسا ممکن بود که در ذهنشان توجهات دیگری به وجود آید و متناسب با آن توجهات نظر بدهند. البته این را راجع به آنهایی می‌گوییم که غرضی و مرضی

نداشتند. بودند و هستند کسانی که برخوردارشان با دکتر اصولاً برخورد سالمی نبود، و من اساساً با این دسته هیچ حرفی ندارم.

● البته، همان طور که می‌دانید، این جریان پس از انقلاب نیز ادامه داشته و در برابر آن جریان دیگری نیز به وجود آمده که تفکر شریعی را مطلق می‌پندارد. نظرتان راجع به این دو جریان به طور کلی چیست؟

من هر دو را انحرافی می‌دانم و معتقدم که جامعه اسلامی جامعه‌ای است که به برخورد سالم و سازنده اندیشه‌ها میدان می‌دهد و این باعث باروری این پویاها و جستجوها می‌شود. البته، اگر یک جا دیدیم در پویایی رسوبات بیگانه از اسلام آن قدر هست که ممکن است ذهنیت نسل جوان ما را برای مدتها ناخالص بکند، اشکالی ندارد که در آنجا صریح بگوییم؛ حیف که این صراحت را هم خیلی‌ها نمی‌پسندند. یعنی گاهی هواداران یک فکر، یک پویا، یک پویانده، آن قدر سخت می‌گیرند که حتی راه نقد سالم را هم بر او می‌بندند. در نتیجه وقتی این راه بسته شد از آن سو حرکت‌های شدید و تنش‌های پر آسیب به وجود می‌آید. باید سعی کنیم در جامعه‌مان کیفیت سالم و سازنده برخورد آرا و عقاید روز به روز بهتر بشود.

● در خاتمه یکی از بهترین خاطراتتان را با شهید شریعی برای خوانندگان ما بیان کنید.

شاید آن دیداری که گفتم تنها با هم داشتیم و می‌توانستیم دور از دخالت هم‌نشینان دیگر سخنانمان را باز و بی‌ریا بگوییم و بشنویم، یکی از خاطره‌های خوب آشنایی کوتاه مدت من با دکتر شریعی بود. چون آشنایی نزدیک من با

دکتر از سال ۴۹ شروع می‌شد. یعنی حدود شش – هفت سال بیشتر آشنایی نزدیک با او نداشتم و این در مقایسه با آشنایی با آقای مطهری بسیار کم بود. به هر حال، یکی از بهترین خاطره‌هایم مربوط به همان روز است.

یک خاطره دیگر هم دارم. روزهایی که دکتر تازه از زندان در آمده بود به دیدن ایشان رفته بودیم. یکی دو نفر از دوستان دیگر هم بودند. در آنجا دیدم دکتر خیلی بیش از گذشته سیگار می‌کشید و سیگاراش را با آتش سیگار قبلی روشن می‌کرد. گفتم، دکتر، خیلی بیش از گذشته سیگار می‌کشی؛ برای سلامتی‌ات خطر دارد! یکی از دوستانمان گفت: بله، مرحوم همایون که از مؤسسين حسینییه ارشاد بود می‌گفت که ما به دکتر گفتیم این سیگار و کبریت را بگذار کنار. دکتر از این سفارش ما نصفش را قبول کرد و کبریت را گذاشت کنار!

امیدوارم خدای متعال به نسل جوان و نوجوان ما توفیق عنایت کند که بتوانند جویندگان و پویندگان خالص و مخلص پر ایثاری باشند و از آنچه این دو و چهره‌های دیگر از خود به یادگار گذاشتند بهره‌مندیهایی سازنده صحیح داشته باشند و ما در هر نسلمان متفکران و پویندگان و نویسندگانی داشته باشیم که به غنای فرهنگی انقلاب کمک کنند.

فهرست اعلام

- آلمان، ۸۹
 آمریکا، ۱۸، ۸۸، ۸۹
 ابراهیم حبیبی، حسن، ۸۷، ۸۸
 ابوذر، ۳۱، ۶۷
 ابوعلی سینا، ۹۴
 ارسطو، ۳۱، ۹۴
 اروپا، ۱۷، ۱۸، ۳۱، ۸۷، ۸۹، ۱۱۶
 اسفار، ۹۴
 اسلام‌شناسی، ۳۷، ۷۳، ۷۵
 اشارات، ۹۴
 اصفهان، ۲۶
 اصول کافی، ۴۳
 اطریش، ۸۹
 افلاطون، ۹۴، ۳۱
 امیرآباد، ۷۲
 انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه
 تهران، ۷۲
 انجمن اسلامی دانشجویان فارسی
 زبان، ۸۸
 انجیل، ۳۸، ۴۸، ۷۲
 انگلس، ۲۷
 انگلستان، ۸۹
 اولین رئیس جمهور، ۸۷
 ایران، ۸، ۱۰، ۲۲، ۳۱، ۸۸، ۹۵
 بازرگان، مهدی، ۸۸
 بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های
 آیت‌الله شهید دکتر بهشتی، ۱۱،
 ۱۲، ۱۱۳
 بنی صدر، ابوالحسن، ۸۷، ۸۸
 بودا، ۱۶
 پاریس، ۸۹
 تبت، ۱۹
 تورات، ۳۸، ۴۸، ۷۳
 تهران، ۲۲، ۱۰۴
 جنتی، (آیت‌الله) احمد، ۱۰، ۵۹
 چین، ۳۱
 حسن (امام - علیه‌السلام)، ۳۱
 حسین (امام - علیه‌السلام)،
 ۳۱، ۹۶، ۱۰۴، ۱۰۵
 حسینی بهشتی، (آیت‌الله) دکتر
 سیدمحمد، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲،
 ۸۷
 حسینیه ارشاد، ۷، ۸، ۲۲، ۲۴
 ۸۲، ۱۰۸، ۱۱۷، ۱۱۹
 خامنه‌ای، (آیت‌الله) سیدعلی،
 ۲۴، ۲۵، ۹۷، ۱۰۴
 خمینی (آیت‌الله) روح الله، ۳۱،
 ۸۸، ۸۹
 خوئی، (آیت‌الله) ۵۱

- دانشکده نفت آبادان، ۹
 دبیرخانه شورای انقلاب، ۸۷
 دبیرستان حکیم نظامی (قم)، ۸۱
 رازینی، علی، ۴۱
 راوندی، ۶۰
 روسیه، ۲۵
 روم و یونان، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۸، ۷۳، ۷۴، ۷۵
 سارتر، ژان پل، ۲۱
 سالاری، مهندس، ۸۹
 سرآبی، ۶۲
 سروش، عبدالکریم، ۸۸
 سلمان، ۳۱، ۶۷
 شبیری، موسی، ۶۰
 شریعتی، علی (دکتر)، ۷، ۸، ۹، ۱۱، ۱۶، ۲۰، ۲۱، ۳۰، ۳۱، ۳۵، ۳۷، ۵۳، ۵۴، ۵۶، ۶۰، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۷۲، ۷۳، ۷۶، ۷۹، ۹۸، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۱۹
 شریعتی، محمدتقی، ۲۰
 شفا، ۹۴
 شوروی، ۲۵
 شیخ طوسی، ۲۷، ۹۹، ۱۰۶
 صفارقمی، محمدبن حسن، ۴۳
 طالقانی، (آیت الله سید محمود)، ۸۱،
 طوسی، خواجه نصیرالدین، ۹۴
 علامه حلی، ۹۹، ۱۰۶
 علی (امام - علیه السلام)، ۲۵، ۳۱، ۶۷
 عمار، ۳۱، ۶۷
 فاطمه (حضرت زهرا سلام الله علیها)، ۳۰، ۳۱
 فدائیان خلق (سازمان)، ۱۰۸
 فرانسه، ۲۱، ۸۷، ۸۹
 فلکه ارم (قم)، ۸۱
 قدوسی (آیت الله)، ۱۰، ۵۹، ۶۰
 قرآن، ۲۰، ۳۸، ۴۲، ۴۷، ۴۹، ۵۰، ۵۵، ۵۷، ۷۳، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۰، ۹۴، ۹۶، ۹۷
 قطب زاده، ۸۸
 قم، ۳۶، ۶۶، ۸۱
 کاپیتال، ۲۷
 کارگشا، (دکتر)، ۸۷
 کفایة الاصول، ۶۰
 کویر، ۶۷
 لنین، (و.ا.)، ۲۵
 مارکس، کارل، ۲۶، ۲۷، ۹۹، ۱۰۶
 مانیفست کمونیسم، ۲۶، ۹۹، ۱۰۶
 مبسوط، ۲۷
 مجاهدین خلق (سازمان)، ۱۰۸
 محمد (پیامبر اسلام ص)، ۳۱، ۵۲، ۶۷
 مدرسه حقانی، ۱۰، ۵۵، ۵۹

- مدرسه فیضیه، ۶۰
مشهد، ۷، ۱۱، ۲۲، ۳۶، ۱۰۴، ۱۰۵
مصباح، (آیت‌الله) محمدتقی، ۹، ۱۰،
۱۱، ۳۵، ۳۶، ۳۸، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱،
۶۴، ۶۵، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۸، ۷۹، ۸۱
مطهری، (آیت‌الله شهید) مرتضی،
۳۰، ۸۸، ۱۱۴
مکتب تشیع (سالنامه)، ۷۲
ملاصدرا، ۹۴
منتظری، (آیت‌الله)، حسینعلی، ۲۷
منتظریه، (مدرسه)، ۱۰، ۱۱
موسی، ۴۹
مونیک، ۸۹
میرداماد، ۹۴
نهج البلاغه، ۹۴
وسایل الدرجات، ۴۳
هامبورگ، ۸۷
همایون، ۱۲۰
هند، ۳۱
هوشی، ۸۷
یاد و یادآوران، ۹۶، ۱۰۴، ۱۱۴